

دار سوگ

عین زار و خضر ز قمار

بررسی مستند دار مصائب

۷۶

چهار ده معصوم

بؤیایان  
فنا و یو

مؤسسه دارالکتاب

کتابخانه نجفیه  
تبریز فرسنگ درگاه

# درسوک

## عینزالان حضرت زهرا علیها السلام

بررسی مستند در

مصابب چهارده معصوم علیهم السلام

محمد حسن پناهیان

مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب - جزایری - قم



## در سوگ عزیزان حضرت زهرا علیها السلام

تألیف: محمد حسن پناهیان

ناشر: مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب (جزایری)

خیابان ارم ، قم - تلفاکس: ۷۴۴۵۶۸ - تلفن: ۷۴۲۴۲۸ - ۷۴۱۲۴۱

تاریخ چاپ: بهار ۱۳۷۷

نوبت چاپ: دوم

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپخانه: ستاره

« کلیه حقوق چاپ و نشر محفوظ است »

قیمت: ۸۵۰۰ ریال

الله



تا در بیت الحرم از آتش بیگانه سوخت  
کعبه ویران شد حرم از سوز صاحبخانه سوخت  
شمع بزم آفرینش با هزلان لشک و آه  
شد چنان کز دود آهش سینه کاشانه سوخت  
آتشی در بیت معمور ولایت شعله زد  
تا لبد زن شعله هر معمور و هر ویرانه سوخت  
آه از آن پیمان شکن کز کینه خم غدیر  
آتشی افروخت تا هم خم و هم پیمانه سوخت  
کرکس دون پنجه زد بر روی طاوس لزل  
عالی از حسرت آن جلوه هستانه سوخت

مقدمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا اَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ  
اَلْمَلَائِكَةِ وَمَهْبِطِ الْوَحْيِ وَمَعْدِنِ الرَّحْمَةِ وَخَزَانِ الْعِلْمِ وَمُنْتَهَى  
اَلْحِلْمِ.

کتاب حاضر مجموعه‌ای است پیرامون مصائب اهل بیت عصمت علیهم السلام بر اساس روایاتی از معصومین علیهم السلام که فرموده‌اند: «هرکس مصائب ما را بیاد آورد و بگرید یا دیگران را (با ذکر آن مصائب) بگریاند، روزی که همه چشمها گریان است دیدگان او گریان نخواهد شد».

امام صادق علیه السلام به فضل بن یسار فرمودند: آیا جلسات حدیث دارید؟ عرض کرد: بلی. حضرت فرمود: من این گونه مجالس را دوست دارم. شما هدفهای ما را زنده نگهدارید و جامعه را با آرمانهای ما آشنا سازید، هر کسی در مجلسی بنشیند و دریاد ما باشد و سخنان ما را باز گو کند، در روزی که همه دلها میمیرد دلش زنده خواهد شد.

اهل بیت با بیان های مختلف خود مردم را متوجه مجالس یاد بود جهت شهیدان کربلا میکردند، حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر فردی که با دیگری اجتماع کرده و در باره ما به گفتگو بپردازند، نفر سوم آنها فرشته ایست که برای آند و طلب مغفرت میکند، و هر گاه دو نفر با هم در باره ما مذاکره کنند خداوند بملائکه آسمانها میاهات میکند، پس هر گاه پیرامون هم جمع شدید بیاد ما باشید، زیرا یاد بود شما از ما، احکام ما را زنده می کند، بهترین مردم بعد از ما کسانی هستند که در اوضاع و احوال ما مذاکره کنند و مردم را بطرف ذاکر ما دعوت نمایند.

ائمه معصومین علیهم السلام اسراری دارند که فهم آن بسیار مشکل است و فقط کسانی که با کلمات آنها ممارست دارند و از مقتضیات احوال آگاهند معانی سخنان آن بزرگواران را درک می کنند.

اهل بیت همواره با سخنان بسیار باریک و دقیق مردم را متوجه خود می کردند و آنها را از حقوق از دست رفته خود مطلع می ساختند، و از همین جا است که حضرت باقر علیه السلام هشتصد درهم به منی می فرستاد تا در آنجا برای مصائب اهل بیت ندبه کنند و نوحه بخوانند، و مردمانی را که در موسم حج جمع شده اند متوجه مظلومیت اهل بیت کنند.

همانطور که می دانیم زمانی این مهم تحقق پیدا خواهد کرد که قضایا و مصائب ائمه همان طور که بوده و هست بدون کم و زیاد نقل شود، و اگر کوچکترین دخل و تصرفی از طرف ما در این حادثه ها

صورت بگیرد، قضایا را منحرف کرده و نتیجه معکوس خواهد داشت.

مرحوم حاجی نوری رحمه الله علیه در کتاب خود «لؤلؤ و مرجان» میفرماید: کسیکه بخواهد به چنین ثواب و رتبه جلیله و در آمدن در سبک آن طوائف مذکور برسد مشروط به دو شرط است که با نبودن هر یک از آنها زحمتهای، رنجها، و مشقتهاهی نتیجه خواهد بود، و نامها از دفترهای آن گروه محو، یا گاهی در آن ثبت نشده - بلکه اسامی ایشان بانداشتن آن دو شرط (العیاذ بالله)، یا در دفتر کسبه و تجار، یا در دیوان کاذب بین و خاسرین درج خواهد شد، و در این عبادت جمیله حظی از بندگی خداوند و خدمتگزاری رسول اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم نخواهند داشت.

و آن دو شرط، یکی اخلاص و دیگری صدق در گفتار میباشد.

این حقیر از این فرصت استفاده کرده به تمام روحانیون خصوصاً و عاظمی که قصد منبر و وعظ را دارند توصیه می‌نمایم که کتاب شریف «لؤلؤ و مرجان» را هم مطالعه نمایند که خدای نا کرده اگر روضه خوانی قصدش از روضه خواندن، دنیا و مال دنیا باشد، مسلم بدانند که چنین شخصی موفق نخواهد شد.

مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب شریف کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که، امام در ضمن وصایائی به ابی نعمان فرمودند: مخور مال مردم را بسبب ما و وسیله ما که فقیر خواهی شد.

امیدواریم آنهایی که قصد ذکر مصائب ائمه را دارند از روی اخلاص و صدق در گفتار بتوانند آنچه مرضی خدا و اهل بیت علیهم



السلام است بدست آورند و بدرجات ذاکرین واقعی نائل شوند.

در تألیف این کتاب نهایت سعی و کوشش بکار رفته، از جمله تقسیم بندی و تفکیک مطالب بقسمی است که خواننده بتواند از هر بخشی بفرا خور حال، موضوعات جامعی را فرا گیرد و در نگارش آن از منابع موثق تاریخی استفاده گردیده است.

نگارنده را این افتخار بس خواهد بود که بتواند این جزوه را بعنوان هدیدای به دوستان و شیفتگان مقام مقدس ولایت عظمی، و خاندان اهل بیت عصمت و طهارت تقدیم نماید.

وانجام این مهم جز در پرتو لطف و کرم بی پایان الهی و توجه خاص این انوار درخشان میسر نخواهد بود که همه نیروها از خداست و اعتماد و توکل ما بر اوست آنه ولی التوفیق.

حوزه علمیه قم - محمد حسن پناهیان



معصوم اوّل  
حضرت پیامبر اکرم محمد  
صلی الله علیه وآله

## مصیبت کبری و واقعه عظمی

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نَبِیَّ اللَّهِ اَلسَّلَامُ  
عَلَیْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا خَاتَمَ النَّبِیْنَ اُصْبَنَابُكَ يَا  
حَبِیْبَ قُلُوْبِنَا فَمَا اَعْظَمَ اَلْمُصِیْبَةَ بِكَ حَیْثُ اَنْقَطَعَ عَنَّا الْوَحْیُ وَحَیْثُ  
فَقَدْنَاكَ فَاَنَا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَیْهِ رَاْجِعُوْنَ يَا سَيِّدَنَا يَا رُسُوْلَ اللَّهِ.

زمرگ محمد رسول اله

جهان تیره گشت همه خور سیاه

بلرزید هفت آسمان وزمین

همه خلق را جان و دل شد تباه

ددان بیابان و مرغ هوا

همه در خورشند با بانك وآه

چه بودی که بودی گزیده رسول

که سالار دین بود و شمع سپاه

صاحب کتاب کشف الغمه از امیر المؤمنین علی علیه السلام

نقل میکند: «که جبرئیل (ع) در ایام مریض حضرت رسول (ص) هر

روز و هر شب نازل میشد و می گفت: السلام عليك یا رسول الله، حق

جلّ و علا تر اسلام میرساند و می گوید که چگونه میبایی حال خود را،

و حال آنکه او اعلم است بحال تو ولیکن میخواهد که آنچه بتو اعطا

فرموده از شرف و کرامت زیاده گرداند و بر خلق ترا بر گزیند، و دیگر آنکه عیادت مریض در میان امت تو سنت گردد.

در آن حال اگر درد و وجعی احساس می کرد آن حضرت میفرمود: که ای جبرئیل در وجود خود احساس وجع می یابم جبرئیل (ع) می گفت: ای برگزیده خدای تعالی نزد حق جل و علا از تو کسی محرم تر و با کرامت تر نیست از جمله خلایق لکن سختی درد که حقتعالی برای تو فرستاده برای آنست که دوست میدارد که آواز ناله ترا بشنود و دعا و نیاز ترا استماع فرماید.

و بعد از آنکه تسکین می یافت بعد از نزول جبرئیل، فرمود: که یا جبرئیل در خود احساس استراحتی می یابم، جبرئیل می گفت که شکر و حمد الهی را بنما چون او دوست میدارد که تو حمد و شکر او را بر زبان مبارک جاری کنی تا آنچه بتو اعطاء فرموده زیاد تر و بهتر از آن، بتو اعطا فرماید و نیز خداوند دوست میدارد هر بنده ای را که حمد و شکر او را نماید.

امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: جبرئیل نازل شد و من شناختم او را و هر کس در آن اطاق بود بیرون رفت و من در خانه ماندم، جبرئیل گفت: یا محمد (ص) حقتعالی ترا سلام میرساند و می پرسد که حال شما چگونه است و خود را چگونه می یابی؟! آن حضرت فرمود: ای جبرئیل من امروز خود را میت می یابم، جبرئیل گفت: یا محمد بشارت باد که حقتعالی می خواهد ترا بمقام و درجه ای برساند که از اولین و آخرین کسی بدان مقام و درجه نرسیده باشد. آن حضرت فرمود: ای

جبرئیل ملك موت قبل از این آمد واذن طلبید من اورا اذن دادم اما منتظر آمدن تو بودم جبرئیل گفت: ای محمد (ص) حق سبحان مشتاق لقای تست وملك الموت ازهیچکس اجازه نمی طلبد مگر برای حرمت واحترام تو.<sup>(۱)</sup>

مرحوم مجلسی ره در کتاب جلاء العیون نقل میکند: « که امیر المؤمنین (ع) بالین پیامبر (ص) نشسته بود، وحضرت رسول اکرم (ص) در حالت اغماء بود يك مرتبه حسنین علیهما السلام از در وارد شدند چون نظر ایشان بر جمال بی مثال آن گزیده ذو الجلال افتاد وآن حضرت را با آن حال مشاهده کردند فریاد واجداه وامحمداه بر آوردند وناله کثان برسینه آن حضرت افتادند امیر المؤمنین (ع) خواست که آنها را از روی بدن رسول خدا (ص) جدا کند در آن حال رسول اکرم (ص) بهوش آمد فرمود: یا علی بگذار که من دو گُل بوستان خود را ببوسم وایشان گل رخسار مرا ببینند ومن آنها را وداع کنم آنها نیز مرا وداع کنند بدرستی که بعد از من مظلوم خواهند شد وبه تیغ ظلم وبزهرستم کشته خواهند شد پس سه مرتبه فرمود: لعنت خدای بر کسی باد که بر آنان ستم کند الخ .....»<sup>(۲)</sup>.

ای خدا! مصطفی عزیز سر بر بستر مرگ نهاده زلزله در دلها افتاده خروش از جان سوختگان بر آمده سیلاب خون از دیده ها روان گشته نداء «یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك

(۱) کشف الغمّه ج ۱ ص ۲۳.

(۲) جلاء العیون ص ۷۲.

وصیتی که بدان عمل نشد ..... ۱۳

راضیه مرضیه فادخلی» را شنیده محراب و منبر از رسول الله  
خالی مانده بانك واویلا وا ابو القاسماه از صحابه بر آید.

اندیشه این راه فراق تو مباد

جز دست تهی طوق عناد تو مباد

بیچارگی و غریبی و دل تبهی

شاید که بود غم فراق تو مباد

آسمان از این غم جامعه کبود. کرد و فلک در این گوشه گریان

صبر درید.

## وصیتی که بدان عمل نشد

از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) نقل شده: که چون  
سوره (اذا جاء نصر الله والفتح) نازل شد رسول خدا (ص)  
فهمید که حق تعالی او را خبر مرگی می‌دهد<sup>(۱)</sup>. «پیغمبر اکرم صلی الله  
علیه وآله در سال دهم هجری عموم مسلمانان را به حج دعوت نمود  
و برای آخرین بار به مکه مشرف شد.

اعمال و مراسم حج را به مسلمانان یاد داد. هنگام مراجعت  
وقتی به «غدیر خم» رسید توقف نمود. مسلمانان را جمع کرد آنگاه

---

(۱) مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان وقتی که می‌خواهد سوره نصر را ترکیب  
کند می‌فرماید: مفعول جاء محذوف و تقدیرش: اذا جاءك نصر الله و جواب اذا هم  
محذوف و تقدیرش: اذا جاء نصر الله حضر أجلك.

..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

فراز منبر بالا رفت و علی بن ابی طالب را به جانشینی و خلافت  
سپس کرد.

سپس مسلمانان با حضرت علی (ع) بیعت کردند و به  
دشان مراجعت نمودند. رسول خدا نیز به مدینه برگشت. بعد از  
اجعت از سفر، حال آن حضرت دگرگون بود و از احوال و حرکاتش  
لوم میشد که مهبای مرگ است. گاه و بیگاه و به هر مناسبت در باره  
ل بیتش سفارش می کرد<sup>(۱)</sup>. گاهی به قبرستان بقیع می رفت و برای  
دگان طلب مغفرت می نمود.

فاطمه (ع) بعد از حجة الوداع در خواب دید: قرآنی در دست  
ید و می خواند، ناگاه قرآن از دستش بیفتاد و مفقود شد. وحشت زده  
ار شد و خوابش را برای پدر نقل کرد. رسول خدا (ص) فرمود:  
ر دیده ام! من آن قرآنم که در خواب دیدی. به همین زودی از نظرها  
دید می شوم.

کم کم آثار کسالت بر بدن رسول خدا ظاهر شد. لشکری را  
فرماندهی اسامه ترتیب داد و فرمود: باید به سوی کشور روم  
بکت کنید. افراد معینی را بالخصوص نام برد و فرمود: باید در این  
گ شرکت نمائید، منظورش این بود که منافقین از مدینه بیرون  
ند و موضوع خلافت علی (ع) از کار شکنی و مخالفت آنان در امان  
ند. بیماری رسول خدا شدت یافت، در خانه بستری شد.

---

حال رسول خدا (ص) سخت تر شد و از شدت بیماری بیهوش گشت. هنگامی که بیهوش آمد دید ابو بکر و عمر و جماعتی دیگر که بنا بود در لشکر اُسامة بن زید شرکت کنند تخلف نموده‌اند. فرمود: مگر: به شما نگفتم که در لشکر اسامة شرکت کنید؟ هر يك از آنان در پاسخ پیغمبر عذر و بهانه‌ای تراشید. ولی رسول خدا (ص) از تصمیم و هدف خطرناك آنان اطلاع داشت، و می‌دانست که برای گرفتن خلافت در مدینه مانده‌اند. پیغمبر (ص) فرمود: کاغذ و دواتی بیاورید تا وصیت کنم.

بعضی از حاضرین خواستند به دستور آن حضرت عمل کنند، ولی عمر مانع شد و گفت: این مرد [نعوذ بالله] هذیان می‌گوید و بیماری بر او غالب شده است.

در حالی که سر پیغمبر بر دامن علی بن ابیطالب علیه السلام بود وفاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام به صورت نازنین آن حضرت نگاه می‌کردند و می‌گریستند چشمهای حق بینش بسته و زبان حق گویش خاموش گشت و روحش به عالم ابدی پرواز نمود<sup>(۱)</sup>.

ای رفته از اینجا و خرامیده بجنت

چون تو دیگری نیست رسولی بمحبت

کونین سراسر همه زیر قدم تو است

ای صاحب معراج وای ختم رسالت

---

(۱) از کتاب بانوی نمونه اسلام چاپ پانزدهم صفحات ۱۳۵ الی ۱۴۰.



## در رثاء سید المرسلین حضرت محمد (ص)

ماتم جهانسوز خاتم النبیین است  
 یا که آخرین روز صادر نخستین است  
 روز نوحه قرآن در مصیبت طاها است  
 روز ناله فرقان از فراق یاسین است  
 خاطری نباشد شاد در قلمرو ایجاد  
 آه وناله و فریاد در محیط تکوین است  
 کعبه را سزد امروز رو نهد بویرانی  
 زآنکه چشم زمزم را سیل اشک خونین است  
 صبح آفرینش را شام تار باز آمد  
 تیره اهل بینش را دیده جهان بین است  
 رایت شریعت را نوبت نگو سازیست  
 روز غربت اسلام روز وحشت دین است  
 شاهد حقیقت را هر دو چشم حق بین  
 خفت

آه با نوی کبری همچو شمع بالین است  
 هادی طریقت را زندگی بسر آمد  
 گمراهان امت را سینه پراز کین است

شاهباز وحدت را بند غم بگردن شد  
 کرکس طبیعت را دست و پنجه رنگین است  
 شد همای فرخ بسته بال بی شهر  
 عرصه جهان یکسر صیدگاه شاهین است  
 خاتم سلیمان را اهر من بجا دو برد  
 مسند سلیمانی مرکز شیاطین است  
 شب زغم نگیرد خواب چشم نرگس شاداب  
 لیک چشم هر خاری شب بخواب نوشین است  
 پشت آسمان شد خم زیر بار این ماتم  
 چشم ابر شد پرغم در مصیبت خاتم<sup>(۱)</sup>

## گریه زهرا (ع) بالین پدر

«حال رسول خدا (ص) بدتر شد، سرش را در دامن حضرت  
 علی گذاشت و بیهوش گشت.

زهرا (ع) به صورت نازنین پدر نگاه میکرد و اشک می ریخت  
 و می فرمود: آه، به برکت وجود پدرم باران رحمت نازل می شد. دادرس  
 یتیمان و پناه بیوه زنان بود<sup>(۲)</sup>. صدای ناله زهرا (ع) به گوش رسول

(۱) دیوان گمانی چاپ نهم ص ۱۵.

(۲) وایض یستسقی الغمام بوجهه

ربیع الیتامی عصمته الارامل

خدا رسید، دیده بگشود وبا صدای ضعیف فرمود: دختر عزیزم این آیه را بخوان.

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ<sup>(۱)</sup>.

از مرگ چاره‌ای نیست، چنانکه پیغمبران مردند من نیز خواهم مرد. اما چرا ملت هدف مرا تعقیب نمی‌کنند و قصد سقوط و عقب نشینی دارند؟

از شنیدن این سخن گریه حضرت زهرا شدید تر شد. رسول خدا (ص) از احوال پریشان و چشم گریان دختر عزیزش منقلب شد، خواست او را تسلی دهد اما مگر به آسانی می‌توان او را آرام نمود. ناگاه فکری به خاطرش رسید به فاطمه اشاره کرد نزدیک بیا، وقتی صورتش را نزدیک پدر برد آن حضرت رازی در گوش او گفت. حاضرین دیدند صورت فاطمه برافروخته شد و در همان حال ناراحتی تبسم کرد از این تبسم نا بهنگام تعجب نمودند. علت خنده را از خودش پرسیدند فرمود: تا پدرم زنده است رازش را فاش نمی‌کنم. اما بعد از مرگ پدر آشکار ساخت و گفت: پدرم در گوش من فرمود: فاطمه جان! مرگ تو نیز نزدیک است تو اولین فردی هستی که به من ملحق خواهی شد<sup>(۲)</sup>.

---

(۱) آل عمران آیه ۱۴۴.

(۲) از کتاب بانوی نمونه اسلام جاب پانزدهم ص ۱۳۷.

## أَنْتَ مَيِّتٌ وَأَنْهُمْ مَيِّتُونَ

«نزل ملك الموت وقال السلام عليك يا رسول الله قال وعليك السلام يا ملك الموت لى اليك حاجة قال وما حاجتك يا رسول الله؟ قال: حاجتى ان لا تقبض روى حتى يجيئنى جبرئيل يتسلم على واسلم عليه فخرج ملك الموت وهو يقول يا محمداه فاستقبله جبرئيل فى الهوا فقال يا ملك الموت: اما ترى ابواب السماء مفتحة لروح محمد (ص) اما ترى الحور العين قد تزين لروح محمد (ص) ثم نزل جبرئيل فقال السلام عليك يا ابا القاسم فقال وعليك السلام يا جبرئيل اذن منى حبيبى جبرئيل فدننى منه فنزل ملك الموت: قال جبرئيل يا ملك الموت احفظ وصية الله عزوجل فى روح محمد (ص) وكان جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره وملك الموت اخذ بروحه (ص) فلما كشف الثوب عن وجه رسول الله (ص) فنظر الى جبرئيل فقال له عند الشدائد تخذلنى فقال (جبرئيل) يا محمد انت مَيِّتٌ وانهم مَيِّتُونَ كل نفس ذائقة الموت»<sup>(١)</sup>.

## آخرین لحظات - پیک بشارت و رحلت

ابن عباس گوید: رسول الله در بستر باتب شدید خوابیده بود، در کوبیده شد فاطمه علیها السلام پشت در آمد و پرسید کیستی؟ جواب شنید من مردی غریب هستم که میخواهم شرفیاب محضر رسول خدای شوم آیا اجازه می‌فرمایند؟

فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: اینک پدرم تب دارد - بیمار است و حال او ایجاب پذیرفتن ندارد. دگر باره عزرائیل در را بکوبید رسول الله روشن بین فرمود: بگوئید کوبنده در وارد شود این مرد عرب عزرائیل پراکنده‌گر جماعات - ملك الموت است و هرگز از کسی اجازه نخواهد و نخواهد خواست این لطف پروردگار نسبت بر رسول الله اعظم اسلام است که عزرائیل استیذان مینماید.

عزرائیل وارد شد و گفت:

اَلسَّلَامُ عَلٰی اَهْلِ بَيْتِ رَسُوْلِ اللهِ - اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُوْلَ اللهِ پیغمبر فرمود: وَعَلَیْكَ السَّلَامُ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ.

یا رسول الله من شرفیاب شده‌ام تا با اجازه و رضایت از توقض روح بعمل آورم آیا اجازه می‌فرمائید؟ فرمود: من حالت انتظاریه‌ای دارم درنگ نما تا جبرائیل برسد و تجدید دیداری بعمل آید.

جبرئیل امین نازل شد و گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ فَقَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا  
جَبْرَائِيلُ أَدُنْ مِنِّي يَا مِغْبِرِيسَ از پاسخ فرمود: جبرئیل بمن  
نزدیک شو و بمن مژده مسرت آوری بده. عرضه داشت: یا رسول الله:  
آتش سوزان نیران بامر خدای رحمان فرو نشسته است،  
بهشت جاویدان زینت شده است، حوریان آراسته و فرشتگان صف  
بر آراسته اند - همگان آرزومند و منتظر روح پاک توهستند.

فرمود: جبرئیل این الطاف بزرگ بجای خود، من انتظار دارم  
گفتار و مژده ای دیگر بشنوم. عرضه داشت: خداوند بتو موقعیتی  
ارزانی فرموده است که هیچ یک از پیغمبران سلف بدین مقام نائل  
نیستند بدین ترتیب .....

یا رسول الله تا وقتی که تو و امتت وارد بهشت نگردی آنان  
را حق ورد در بهشت نیست باضافه حوض کوثر - مقام محمود -  
شفاعت در قیامت مخصوص تو است که گناهکاران امت با احترام تو  
خدای بزرگ ببخشاید تا تو راضی شوی پیغمبر فرمود: اینگاه مرگ  
بر من آسان و گوارا و پاکیزه است<sup>(۱)</sup>.

ز بهر تسلیتش حق به گفت با جبرئیل

که مژده ده تو رسول مرا بصدد تعجیل  
مباد آنکه دم مرگ دل شکسته شود  
ضمیر خاطرش از غم دمی فسرده شود

(۱) الوقایع والحوادث ج ۷ بنقل از کتاب ریاض المصائب - بحار الانوار.

بگو تو از غم امت چرا شدی بیتاب  
 که جمله را تو شفاعت کنی بروز حساب  
 زخوب و بدبتو بخشیم تا شوی خشنود  
 مرا که بحر سخا بیحد است و نا محدود  
 باختیار تو فردا جحیم و رضوان است  
 خموش آتش دوزخ باهل ایمان است<sup>(۱)</sup>

## چگونه راضی شدید آن بدن مطهر را دفن کنید؟

خبر رحلت (خاتم النبیین) مانند سرعت برق در مدینه منتشر گردید و تمامی مردمان را گریان ساخت. کمتر خانه‌ای یافت می‌شد از شنیدن این واقعه غم انگیز دچار هم و غم نگردد و کمتر کسی پیدا می‌گردید که در این عزا و ماتم اشک نریزد، زیرا غیر از مسلمین که برای از دست دادن پیشوای گرامی خویش زاری می‌کردند. مسیحی‌ها و یهودیها نیز از این (سوک عظمی) ماتم زده بودند. زیرا حضرت رسول (ص) بقدری نسبت بآنان محبت و مهربانی فرموده و به اندازه‌ای آنها از پیشوای اسلام خوبی و عدالت دیده بودند که آنجماعت از دست دادن «رحمة العالمین» را برای خود عزا شمرده

---

(۱) منهاج الدعوات ص ۲۳۹.

چگونه راضی شدید آن بدن مطهر را دفن کنید؟ ..... ۲۳

وبا مسلمین در سوگواری شرکت می‌جستند.

وصف حال حضرت زهرا (ع) در این مصیبت غیر قابل توصیف است و فقط بایستی تذکر داد که این «دختر» در فراق پدر از تمام دل عزا داری می‌کرد و گریه وزاری آن حضرت بشدت عمیق و تأثر آور بود که تاب و توان را بموقع از وی ربوده بود و بیم آن می‌رفت که قالب تهی کند و بپدر گرام خویش ملحق گردد.

جسد مبارك حضرت رسول (ص) بدست وصی ولی و جانشین حقیقی آن بزرگوار یعنی حضرت امیر المؤمنین (ع) وبا كمك عباس بن عبد المطلب و پسران عباس غسل داده و كفن شد پس از غسل و تكفین آن حضرت مسلمین دسته دسته بزیارت پیشوای خویش می‌آمدند وبا چشمان گریان و دلهای آکنده از غم و غصه بر آن حضرت نماز می‌خواندند، پس از آن مراسم دفن بعمل آمد و بدن مطهر بখاك سپرده شد.

بعد از آنکه مراسم تدفین انجام گرفت مردمانی که حضور داشتند برای عرض تسلیت و آئین تعزیت بمنزل حضرت فاطمه (ع) آمدند. حضرت با چشمانی اشکبار و صدائی که از شدت گریه خفیف شده بود پرسید: آیا رسول خدا را بখاك سپردید؟ جواب دادند آری.

فاطمه (ع) فرمود: چگونه راضی شدید آنجسد مبارك را با خاك بپوشانید و در زیر خاك دفن کنید؟! از این گفته کلیه حاضرین به گریه افتادند. مردمان گفتند ای دختر رسول خدا! مانیز سوگووار و ماتم زده هستیم لیکن فرمان خدا را جز اجرا، چاره‌ای نیست. در این



وقت فاطمه (ع) سخت گریست و شتابان بزیارت قبر پدر رفت. در آنجا مشتی خاک از مرقد مطهر برگرفت و بر چشمان مبارک گذارده و اشک ریزان بر روی مرقد مطهر پدر افتاد و این اشعار را با حالتی گریان قرائت فرمود:

إِذَا أَشْتَدَّ شَوْقِي زُرْتُ قَبْرَكَ يَا كَيَّأُ  
أَنُوحُ وَأَشْكُو لَا أَرَاكَ مُجَابِي  
فَيَا سَاكِنُ الْغُبْرَاءِ عَلَّمْتَنِي الْبُكَاءِ  
وَذِكْرُكَ أَنَسَانِي جَمِيعَ الْمَصَائِبِ  
فَإِنْ كُنْتُ عَنَى فِي التُّرَابِ مُغَيَّباً  
فَمَا كُنْتُ عَنْ قَلْبِي الْحَزِينَ بِغَائِبِ

### ترجمه اشعار

یعنی: زمانی که شوق من شدت پیدا میکند می‌آیم و قبر ترا به حالت گریان زیارت می‌کنم زاری می‌نمایم و شکایت دنیا را به تو می‌کنم. لیکن جوابی از تو نمی‌شنوم. ای صاحب قبر: تو گریه و زاری را به من یاد دادی (باعث گریه و زاری من شدی) و یاد تو جمیع مصائب و غم‌های دنیا را از یاد برد. گرچه تو در خاک از من رو پوشانده و غایب شدی لیکن از قلب محزون من غایب نمی‌باشی<sup>(۱)</sup>.

(۱) ترجمه بیت الاحزان ص ۲۲۶ و زندگانی حضرت محمد (ص) ص ۱۰۱.

## مقتدای اولین و آخرین

ای که تار مویت لیلة القدر ای گفتار لیت، وحی منزل - ای که زابرویت، قاب قوسین و از خم گیسویت، نقش حم عیان گشته است. ای فرمانده ملک انبیاء وای مصداق «تَعَزَّ مِنْ تَشَاء» ای سرّومایه آفرینش که حق کرده ندا بجانت «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتَ الْاَفلاك».

ای انسان کاملی که عبد بر گزیده خدا و برتر از تمام مخلوقات هستی وای کسی که ندای «كُنْتَ نَبِيًّا» را در وقتی سر دادی که آدم بین آب و گل در حال درست شدن بود.

ای «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» ای هم دامن خلوت «دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی» ای کسیکه رسیدی به جایی که جبرئیل امین با آن مقام وعظمت، ترا تنها گذاشت و فریاد بر آورد: اینجا جایی است که پای هیچ پیغمبر مرسل و نرسیده و هیچ ملک مقرب تا اینجا نیامده، و من اگر موی بالاتر روم بنور تجلی بسوزد برم.

ای پیشوای انبیاء و مرسلین، وای مقتدای اولین و آخرین، ای مرجع خلائق وای سرور کائنات، ای عقل کل وای ساربان کاروان رُسل.

ای که «والشمس» آفتاب روی تو و «واللیل» آیت  
گیسوی تو است، ای نوش داروی همه دردها وای حلال تمام  
مشکلهای.

ای که در برابر جود و کرم، دریاها خشک و در برابر حلمت،  
کوهها ساکن و در برابر لطفت، ماء الحیطة چون قطره و حوض کوثر  
نمی‌بیش نیست. ای که در برابر علم و دانشت، ملائک سز تعظیم فرود  
آورده‌اند و در برابر اخلاق دگر بایت، ذو الجلال مباهات می‌کند و تو را  
به بزرگی می‌ستاید «وانک لعلی خلق عظیم».

ای سرّ پرورش کائنات که خداوند به نام مبارک تو سوگند یاد  
می‌کند و «لعمرك» می‌گوید در حالی که تمام خلائق به نام او سوگند  
می‌خورند.

ای نور جسم و جان، ای برترین پیامبران، ای روشنائی بخش  
آفتاب، ای پشت و پناه تمام ذرات، ای که جهان از نور ذات خرم  
و دنیا و آخرت به طفیل وجودت آفریده شده از عدم.

من چه گویم که خدا در باره‌ات فرمود:  
لقد جاءکم رسولٌ من انفسکم عزیزٌ علیہ ما عنتم حریصٌ  
علیکم بالمؤمنین رؤوفٌ رحیم» (توبه - ۱۲۸).

به تحقیق رسولی از خود شما، برای هدایت شما آمد که از  
فرط محبت و نوع پروری، فقر و پریشانی و جهل و نادانی شما بر او  
دشوار است و همواره بر آسایش و نجات شما کوشا و بر مؤمنین رؤوف  
و مهربان است.

«ومن اللیل فتهجد به نافله لك عسی ان یبعثک ربك مقاماً محموداً». (اسراء - ۷۹).

وپاسی از شب را به بیداری و تهجد بگذران که نماز شب خاص تو است، باشد که خدایت به مقام محمود (شفاعت) تو را مبعوث گرداند.

«وما ارسلناک الا رحمةً للعالمین» (انبیاء - ۱۰۷) -  
وما تورا نفرستادیم جز آنکه رحمت برای جهانیان باشی.

«النبیّ اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب - ۶) - پیامبر  
سزاوار تر به مؤمنان است از خود آنها.

«یا ایها النبیّ انا ارسلناک شاهداً ومبشراً ونذیراً وداعیاً الی  
الله باذنه وسراجاً منیراً» (احزاب - ۴۵) - ای  
پیامبر (گرامی)، ما تورا برسالت فرستادیم تا بر بندگان گواه باشی  
و نیکان را به رحمت الهی مزده دهی و بدان را از عذاب خدا بترسانی  
و به سوی خدا مردم را دعوت کنی و چراغ فروزان جهان باشی.

«وانّ لك لأجرأ غیر ممنون وانّک لعلی خلق عظیم» (قلم -  
۳ و ۴) والبتّه تو را پاداشی نامحدود است و همانا تو بر نیکو خلقی  
عظیم آراسته‌ای.

ای رحمت ممتدّ الهی بر سرما عاصیان و گنهکاران، باران  
رحمت بیار و گناهان بی حد و حصر ما را با آن باران بشوی و ذلّتمان  
را به عزّت مبدل فرما. ای رهنمای راه انسانیت، سنگلاخ این راه پر  
پیچ و خم را با لطف و کرمّت بزدای و راه خود را بر ما روشن ساز تا از

پرتو انوار مقدّست، جهان را پر نور سازیم.

ای پیامبر رحمت وای شفاعت بخش روز جزا، از روی  
مرحمت گوشهٔ چشمی بر ما بیفکن تا روز رستاخیز از شفاعت  
محروم نگردیم.

ای جان جانان، در روز بیست و هشتم ماه صفر روز وفات، که  
روز غربت اسلام و مسلمین است به سوگ می‌نشینیم و صبح آفرینش  
را شام تار می‌بینیم و کعبه را نالان می‌یابیم و چشم زمزم را در عزایت  
اشکبار نظاره می‌کنیم، در این روز، که روز فراق است، قرآن در  
مصیبت رحلت نالان، و آه و فریاد در محیط تکوین و قلمرو ایجاد، به  
آسمان رسیده است، نه بلکه به عرش و کرسی رسیده است که امروز  
زغم و اندوه بر آسمانها و زمین و تمام پدیده‌های آفرینش سایه افکنده  
است و اگر وجود ذیجود یادگار زنده‌ات حجة الحسن ارواحنا لثراب  
مقدمه الفداء نبود، هر آینه جهان در هم فرو می‌ریخت و دلداد گانت  
در غم فراق برای همیشه خاموش می‌شدند<sup>(۱)</sup>.




---

(۱) پاسدار اسلام ماهنامه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم مهرماه ۱۳۶۷ شماره  
۸۲ ص ۶.



معصوم دوّم  
حضرت فاطمه زهرا  
سلام الہ علیہا

## فاطمه علیها السلام چه کسی ست؟

كَوْنُهَا شَفِيعَةً كُبْرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِشِيعَتِهَا وَمُحِبِّهَا كَايِبِهَا  
وَيَعْلَمُهَا وَيَنْبِهَا.

فاطمه الزهراء (ع): بانوی بانوان دو جهان، عطای خداوند  
سبحان، کوثر پربهای قرآن، کفو و همتای امیر مؤمنان (ع) و یکی از  
علل آفرینش عالم امکان.

فاطمه الزهراء (ع): در آل کسامحور، عزیز قلب پیغمبر  
(ص)، شفیعۀ محشر، ولیۀ الله اطهر، واز یازده فرزند معصومش  
برتر....

فاطمه الزهراء (ع): خانه‌اش: منزل «هَلْ أَتَى» پدرش  
محمد مصطفی (ص)، همسرش: علی مرتضی (ع) پسرانش: امام  
حسن مجتبی (ع) و امام حسین سید الشهداء (ع)، دخترانش: اُمّ  
کلثوم و زینب کبری (ع)، دستش: بوسه گاه رسول خدا (ص)  
مهرش: صفابخش قلوب اولیاء، مودتش: اجر رسالت خانم الانبیاء

(ص)، ووالا ترین مدحش : «أُمّ أبیها»<sup>(۱)</sup>.

## بیت معمور ولایت را أجل ویرانه کرد!

السلام عليكِ يا سيدة نساء العالمين السلام عليكِ يا والدة  
الحجج على الناس اجمعين السلام عليكِ ايتها المظلومة  
الممنوعة حقها السلام عليكِ يا فاطمة الزهراء يا بنت رسول الله.

بیت معمور ولایت را اجل ویرانه کرد  
آنچه را با خانه صد چندان بصاحبخانه کرد  
آه جانسوز یتیمان اندر آن ماتم سرا  
کرد آشوبی که عقل محض را دیوانه کرد  
داغ بانو کرد عمری با دل آنشهریار  
آنچه شمع انجمن یکباره با پروانه کرد  
شاه با آن پر دلی دل از دو گیتی برگرفت  
خانه را کانشب تهی ز انگوهر یکدانه کرد<sup>(۲)</sup>.

چون وفات حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک شد اسماء  
بنت عمیس را گفت که آبی بیاور من وضو بسازم پس وضو ساخت،

---

(۱) فاطمه زهراء گفتار علامه امینی عالم کبیر، صاحب کتاب کم نظیر «الغدیر» به  
کوشش حبیب جابجیان (حسان).

(۲) «دیوان کمپانی ص ۴۷ بند هفتم».



بروایتی دیگر غسل کرد و بوی خوش طلبید و خود را خوشبو گردانید و لباسهای نو پوشید و فرمود: ای اسماء جبرئیل در وقت وفات پدرم چهل درهم کافور از بهشت آورد، پدرم آنرا سه قسمت کرد يك حصه برای خود گذاشت و یکی از برای من و يك حصه از برای علی (ع).  
آن کافور را بیاور که مرا بآن حنوط کنند چون کافور را آورد فرمود نزدیک سر من بگذار پس پای خود را به طرف قبله کرد و خوابید و جامعه بر روی خود کشید و فرمود: ای اسماء ساعتی صبر کن بعد از آن مرا صدا کن اگر جواب نشنیدی علی (ع) را خبر کن و بدان که من بپدر خود ملحق گردیده‌ام.

اسماء ساعتی انتظار کشید بعد از آن حضرت را ندا کرد صدائی نشنید پس گفت : یا بنت محمد المصطفی یا بنت اکرم من حملته النساء یا بنت خیر من وطی الحسا یا بنت من کان من ربه قاب قوسین او ادنی.

یعنی ای دختر مصطفی ای دختر بهترین فرزندان آدم ای دختر بهترین کسیکه بر روی زمین راه رفته است ای دختر آنکسیکه در شب معراج بمرتبه قاب قوسین او ادنی رسیده است. چون اسماء جوابی نشنید جامه را از روی مبارکش برداشت دید که مرغ روحش بریاض جنت پرواز کرده است پس بر وی آن جناب افتاد و آنحضرت را می‌بوسید و میگفت: چون بخدمت حضرت رسول (ص) بررسی سلام اسماء بنت عمیس را بآنحضرت برسان. در اینحال جناب امام حسن و امام حسین علیهما السلام از در آمدند و گفتند: ای

اسماء مادر ما، در این وقت چرا بخواب رفته است؟! اسماء گفت: مادر شما بخواب نرفته ولكن برحمت رب الارباب واصل گردیده است. پس امام حسن (ع) خود را روی بدن مادر انداخت و روی انورش را می‌بوسید و میگفت: ای مادر با من سخن بگو پیش از آنکه روحم از بدنم مفارقت کند و امام حسین (ع) پاهای مادر را می‌بوسید و میگفت: ای مادر بزرگوار، منم فرزند تو حسین با من سخن بگو پیش از آنکه دلم شکافته شود و از دنیا مفارقت کنم. اسماء گفت: ای دو جگر گوشه رسول خدا (ص) بروید و پدر بزرگوار خود را خبر کنید و وفات مادر خود را باو برسانید.

آنها بیرون رفتند و صدا بگریه بلند کردند و صحابه باستقبالشان دویدند گفتند: سبب گریه شما چیست ای فرزندان رسول خدا؟! حقتعالی هر گزیده شما را گریان نگرداند مگر جای جد خود را خالی دیده‌اید؟ فرمودند: مادر ما از دنیا مفارقت نموده چون علی (ع) این خبر دردناک را شنید از مسجد بیرون آمد و میفرمود: بعد از تو، درد دل خود را باکه گویم؟! آقا امیر المؤمنین (ع) چند شعری در مصیبت آن حضرت ادا فرمود که زمین و آسمان را بگریه در آورد.

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فِرْقَةٌ  
وَكُلُّ الَّذِي وُدَّ الْفِرَاقَ قَلِيلٌ  
وَإِنْ افْتَقَادِي فَاطِمَةَ بَعْدَ أَحْمَدٍ  
دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومُ خَلِيلٌ

## ترجمه اشعار

هر اجتماع را از میان دو دوست جدائی هست و هر نوع مصیبتی که باشد نزد فراق اندکست، و بدرستی که نایافتن من فاطمه را بعد از احمد (ص) دلیلت بر آنکه دایم نمی باید دوست.

چون خبر مرگ حضرت فاطمه (ع) در مدینه منتشر گردید مردان و زنان همه گریان شدند و صدای شیون از خانه های مدینه شنیده میشد مردم مدینه بسوی خانه آنحضرت دویدند امام علی (ع) و امام حسن و امام حسین علیهم السلام کنار جنازه آن حضرت نشسته بودند و میگریستند مردم جمع شده بودند و گریه میکردند انتظار بیرون آمدن جنازه را میکشیدند پس ابو ذر بیرون آمد گفت:

دفن آنحضرت بتأخیر افتاد سپس مردم متفرق شدند برگشتند چون پاسی از شب گذشت و دیده ها بخواب رفت. جنازه را بیرون آوردند حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عمار و مقداد و عقیل و زهیر و ابو ذر و سلمان و بریده گروهی از بنی هاشم و خواص بر آن حضرت نماز خواندند.

و در همان تاریکی شب دفن کردند علی علیه السلام دور قبر آنحضرت هفت قبر دیگر درست کرد که ندانند قبر آنحضرت کدامست، بر روایتی چهل قبر دیگر را آب بهاشید که قبر آن حضرت در میان قبرها نا معلوم باشد، و بر روایت دیگر قبر آنحضرت را با زمین هموار کرد که علامت قبر معلوم نگردد.

اینها برای آن بود که جای قبر آن حضرت را ندانند و بر قبر آنحضرت نماز نخوانند و یا خیال نبش قبر آنحضرت را بخاطر نگذرانند.

باین سبب در مکان و موضع قبر آنحضرت اختلاف واقع شده است بعضی گفته‌اند در قبرستان بقیع، نزدیک قبور ائمه (ع) و عده‌ای گفته‌اند میان قبر حضرت رسول (ص) و منبر آن حضرت مدفون است زیرا که حضرت فرمود میان منبر و قبر من باغی است از باغهای بهشت و منبر من بر دریست از درلهای بهشت.

به فرموده مرحوم مجلسی اصح آنستکه آنحضرت را در خانه خود مدفون کردند چنانچه روایت صحیحه بر آن دلالت میکند<sup>(۱)</sup>.

گل بستان احمد را بزیر خاک پنهان کرد

نثار تربتش در شهاب از نوك مژگان کرد

بگفتا از فراق چون کنم ای اختر تابان

اساس خانه صبرم سرشگ دیده ویران کرد

بخواب آسوده در گنج لحدای بانوی عصمت

که زینب سرپرست کودکان موپیشان کرد

گر از هجران باب خویش بودی روز و شب گریان

بنزد خود پدر امشب ترا در باغ مهمان کرد

---

(۱) «جلاء العیون صفحات ۱۵۶ - ۱۷ و كشف الغمه ج ۲ صفحات ۶۲ - ۶۳ - ۶۴»

بگو باوی تو شرح زندگی را سر بسر زهرا  
روا نبود مصائب را زباب خویش کتمان کرد<sup>(۱)</sup>.

## یا ابتاه یا رسول الله!

تا در بیت الحرام از آتش بیگانه سوخت  
کعبه ویران شد حرم از سوز صاحبخانه سوخت  
شمع بزم آفرینش با هزاران اشک و آه  
شد چنان کز دود آهش سینه کاشانه سوخت  
آتشی در بیت معمور ولایت شعله زد  
تا ابد زانشلعه هر معمور وهر ویرانه سوخت  
آه از آن پیمان شکن کز کینه خَم غدیر  
آتشی افروخت تا هم خَم و هم پیمانه سوخت  
کرکس دون پنجه زد بر روی طاوس ازل  
عالمی از حسرت آنجلوه مستانه سوخت<sup>(۲)</sup>  
عبد الله بن عباس نقل می‌کند: روزی که پیامبر (ص) از دنیا  
رفت، هنوز در قبرش نگذارده بودند که مردم کافر شدند، و از دین  
برگشتند، و بر خلاف واقع اجتماع کردند. علی بن ابیطالب هم  
مشغول آموز پیامبر بود....

(۱) منهاج الدعوی ص ۲۴۷.

(۲) دیوان کمبانی ص ۴۲.

موقعیکه اهل بیت پیامبر عزادار بودند و مراسم تکفین و تدفین انجام نگرفته بود و خاتمه نیافته بود: عده‌ای گویا انتظار چنین فرصتی را می‌داشتند بدون توجه باین جریان‌ات در (سقیفه بنی ساعده) جمع شدند و با نقشه‌ای که قبلاً مطرح نموده بودند پایه‌ی جانشینی خویش را استوار نمودند....

عمر به ابو بکر گفت: مردم همگی بتو بیعت کردند جز این مرد (علی) و اهل بیتش و این عده. کسی را سراغ آنان نفرستیم. او هم (ابو بکر) پسر عموی عمر را که قنفذ نام داشت فرستاد و گفت: نزد علی برو و بگو: خلیفه رسول الله (ص) را اجبات کن. قنفذ آمد و خبر را رسانید علی (ع) فرمود: چه زود پیامبر دورغ بستید و از دین برگشتید!! بخدا قسم پیامبر (ص) جز مرا خلیفه خویش قرار نداده است و تو خوب میدانی خلیفه پیامبر کیست؟!

قنفذ نزد ابو بکر باز گشت، و پیام را رسانید، ابو بکر گفت: علی راست می‌گوید پیامبر مرا خلیفه خویش قرار نداده است.

عمر غضبناك شد و سرعت بها ایستاد ابو بکر گفت: بنشین سپس بقنفذ گفت: نزد او (علی) برو و بگو: جواب امیر المؤمنین ابو بکر را بده.

قنفذ براه افتاد تا نزد علی (ع) رسید و پیام را رسانید علی (ع) فرمود: بخدا قسم دورغ می‌گوید نزد او برگرد و بگو: نامی برده‌ای که از آن تو نیست خودت میدانی که امیر المؤمنین غیر تست. قنفذ بازگشت و خبر را به آن دو رسانید. عمر غضبناك از جابر خاست

وگفت مرا رهاکن تا سرش را برایت بیاورم.

ابو بکر گفت: بنشین، ولی عمر قبول نکرد تا دفعه سوم عمر بحال غضب از جابر خاست و خالد بن ولید وقفذ را صدا زد و آنان دستور داد تا هیزم و آتشی بیاورند، و براه افتاد تا در خانه علی و فاطمه رسید.

فاطمه علیها السلام پشت در نشسته و سرش را بسته بود و از وفات پیغمبر جسمش لاغر شده بود عمر پیش آمد و در را زد و سپس فریاد کردای پسر ابیطالب در را بازکن!

فاطمه فرمود: ترا یا ما چه کار است چرا مارا با مصیبت خود-مان و انمی گذاری؟ عمر گفت: در را بازکن و الا آنرا بر سر شما آتش میزنیم.

فاطمه (س) فرمود: ای عمر! آیا از خداوند عزوجل نمی ترسی؟ و بر خانه من داخل شده هجوم می آوری؟! ولی عمر منصرف نشد و آتش خواست و آنرا جلوی در شعله ور کرد و در آتش گرفت، عمر در را فشار داد، و در این هنگام در به فاطمه (س) برخورد کرد و فریاد زد: یا ابتاه یا رسول الله! در این هنگام عمر شمشیر را در حالیکه در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی او فرو آورد فاطمه ناله سر داد. بعد شلاق را بر بازوی آن حضرت کوبید، فاطمه فریاد زد: یا ابتاه<sup>(۱)</sup>! فلما اضرم عمر علیه لعائن الله باب دار فاطمة علیها

(۱) «از کتاب أسرار آل محمد (ص) تألیف سلیم بن قیس هلالی» ص ۲۴۳  
با تلخیص و اضافات.

السلام ودخل الدار استقبلت فاطمة (ع) القوم فصفقها عمر صفقة  
على خديها من ظاهر الخمار حتى انقطع قرطها ورفع السيف وهو  
في غمده فوجأ به جنبها وضرب بالسوط ذراعها ثم دفعها بين  
الباب والحائط ورك الباب حتى الصقت احشائها بالباب فتادت  
يا ابتا يا رسول الله هكذا كان يفعل بحبيبتك وابنتك ثم نادى يا  
فضة خذيني فقد قتل والله ما فى احشائى من حمل وخرت مغشية  
عليها]

ولست ادرى خبر المسمار  
سل صدرها خزانة الاسرار  
ومن نبوع الدم من ثديها  
يعلم عظم ما جرى عليها

\* \* \* \*

چه فضا دید زهرا رفته از هوش  
بغل بگشود و بگرفتش در آغوش  
رخى کو طعنه زد بر ماه گردون  
زسیلى دید آن رخ گشته گلگون  
بدید از ظلم ابناء زمانه  
سیه بازو شده از تازیانه  
عرق بر چهره اش چون دُر نشسته  
در و دیوار پهلویش شکسته



بنا گه فضا شد اندر تلاطم  
زوحشت کرد دست و پای خود گم  
بگفت ای وای محسن کشته گشته  
بخون دل تنش آغشته گشته<sup>(۱)</sup>

## به پاس حرمت آن آیه نور

بهاس حرمت آن آیه نور  
بقیع شد بر علی چون وادی طور  
ندانی شد بگوش پاک حیدر  
بیاور نزد ما دخت پیغمبر  
چو بشنید آن ندا با سینه چاک  
بیاور آن گل بسپرد در خاک  
بخوابانید آن زیبا بدن را  
میان خاک و بگشودی کفن را  
همان صورت که بودش جای سیلی  
دو باره خاک او را کرد نیلی  
رخی که آفتاب و مه خجل کرد  
علی با دست خود در زیر گل کرد

شنیدم چون علی با سینه چاک  
 گل خود از وفا بسپرد در خاک  
 چو در خاک لحد او را مکان شد  
 بنا گه دست پیغمبر عیان شد  
 بگفتا اشک ریزان با دل ریش  
 که یا احمد بگیر از من گل خویش  
 گل خود را گرفت از دست حیدر  
 چو جانش در کشید از مهر دربر  
 بگفتا بازبان حال وخسته  
 گل من از چه پهلوی شکسته  
 گل من ضربت سیلی نبودش  
 گل من صورت نیلی نبودش  
 گل من دیده اش پر خون نبود  
 گل من بازویش گلگون نبود  
 امانت بوده پیشم این دُر پاک  
 سپردم بر تو اورا بادل چاک  
 بگفت ای خاک دارم با تو رازی  
 ز زهرایم نما مهمان نوازی  
 تو از زهرا پذیرائی کن ای خاک  
 روم من اشک طفلان را کنم پاک  
 تو و این با نوی پهلوشکسته

من واین زینب دل زار وخسته  
 پذیرائی نما از نور عینم  
 روم خاموش بنمایم حسینم  
 تو واین صورت نیلی زمیلی  
 که از جور عدو گردیده نیلی<sup>(۱)</sup>

## گریه کنندگان دنیا پنج نفرند

بگفت ای کاش مقراض اجل قطع حیاتم کرد  
 جفا از حد فزون بر من زمانه بعد بایم کرد  
 بروی دامن عزّت نوازش داد ایامی  
 ز الطاف پدر صبح و مسا خورسند وشادم کرد  
 ولی چون مبتلا گشتم بفقدان پدر افسوس  
 دلم بر خون نمود و نزد قوم سفله خوادم کرد  
 فدك از من رهود و کرد از ارث پدر محروم  
 گهی در منزل بو بکر و گه مسجد روانم کرد  
 کبود از تازیانه کرد بازویم رخ از سیلی  
 عمر از قهر پهلویم شکست وقصد جانم کرد  
 فاطمه زهرا علیها السلام بعد از پدر بزرگوار خود در دنیا  
 چندان مکث نکرد و پیوسته تالان و گریان بود، در آن مدت قلیل آنقدر

اذیت و درد کشید که خدای دانه واگر کسی تأمل کند در آن کلمات که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از دفن فاطمه (ع) با قبر پیغمبر (ص) خطاب کرد میداند که چه مقدار بوده صدمات آن مظلومه واز آن کلماتست.

وستنبئك اهنتك بتظافر امتك على هضمها فاحفها السؤال واستخبرها الحال فكم من غليل معتلج بصدرها لم تجد الى يثه سبيلا وستقول ويحكم الله وهو خير الحاكمين.

حاصل عبارت آنچه امیر المومنین (ع) با رسول الله (ص) میگوید: بزودی خبر خواهد داد ترا دخترت، بمعانوت و یاری کردن امت تو یکدیگر را بر غصب حق من و ظلم کردن در حق او، پس پیرس احوال او را چه بسیار غم ها و دردهای سوزنده که در سینه فاطمه (ع) بر روی هم نشسته بود که پکسی اظهار نمی توانست بکند و بزودی همه را بشما عرضه خواهد کرد و خدا از برای او حکم خواهد کرد و او بهترین حکم کنندگان است.

ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که، بسیار گریه کنندگان دنیا پنج نفر بودند: آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمد (ص) و علی بن الحسین صلوات الله علیهم اجمعین. اما آدم در مفارقت بهشت آنقدر گریست که بر دو گونه او اثر نهر باقی مانده بود.

و اما یعقوب، از مفارقت یوسف آنقدر گریسته که نا بینا شد تا آنجائی که باو گفتند: بخدا سوگند که پیوسته یاد میکنی یوسف را تا

آنکه خود را مریض و بدنت را از غصه گداخته کنی یا هلاک شوی.  
 اما یوسف، در مفارقت یعقوب آنقدر گریست تا آنکه زندانیان  
 از گریه یوسف متأذی شدند و گفتند: با وکه یا در شب گریه کن و در  
 روز ساکت باشی تا ما آرام گیریم، یا در روز گریه کن و در شب ساکت  
 باش آخر الامر یکی از آن دو وقت را قبول کرد.

و اما فاطمه (ع)، آنقدر بعد از وفات پدر گریه کرد که اهل  
 مدینه از گریه او متأذی شده بودند آن حضرت میرفت در قبرستانی  
 که شهدای احد در آنجا دفن بودند آنچه میخواست گریه می کرد  
 و بسوی مدینه بر می گشت.

اما علی بن الحسین علیهما السلام، در مصیبت پدر خود بیست  
 سال گریست و بروایتی چهل سال. و هرگاه طعام نزد او می گذاشتند  
 گریه می کرد و هرگاه آبی می آشامید گریه می کرد تا آنکه یکی از  
 غلامان آزاد شده آن حضرت گفت: فدای تو شوم یا بن رسول الله!  
 می ترسم که خود را از گریه هلاک کنی!

حضرت فرمود: که شکایت میکنم مصیبت و اندوه خود را  
 بسوی خدا و میدانم از خدا آنچه شما نمی دانید، همانا من هرگز بیاد  
 نمی آورم شهادت فرزندان فاطمه را مگر آنکه گریه گلوی مرا  
 می گیرد<sup>(۱)</sup>.

---

(۱) منتهی الآمال مرحوم قمی صفحات ۱۶۵ - ۱۶۶ با تلخیص .

مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مَعْصَبَةُ الرَّأْسِ بِاِكِيَةِ الْعَيْنِ، مُحْتَرَقَةً  
الْقَلْبِ.

بعد از رحلت پیامبر پیوسته به خاطر تراکم مصیبت شال به  
سر بسته بود، چشمانی گریان و قلبی سوزان داشت. (ومی فرمود: بعد  
از توای پدر آنقدر مصائب بر من فرو ریخت که اگر بر روزهای  
روشن می ریخت به صورت شبهای تیره وتار در می آمد).

چرا فاطمه سلام الله علیها اینگونه اشک می ریزد؟

چرا اینهمه بیتابی می کند؟

چرا همچون اسهند بر آتش قرار ندارد؟

آخر چرا؟!.....

جواب این چراها را باید از زبان خود او بشنویم.

ام سلمه می گوید:

هنگامی که بعد از وفات پیامبر به دیدن بانوی اسلام فاطمه

(س) رفتم وجویای حال او شدم در پاسخ این جمله های پر معنی را

بیان کرد:

أَصْبَحْتُ بَيْنَ كَمَدٍ وَكَرْبٍ.

فَقَدَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَظَلَمَ الْوَصِيَّ.

هُتَكَ وَاللَّهِ حِجَابُهُ..

وَلَكِنَّهَا أَحْقَادُ بَدْرِيَّةٍ.

وَتَرَاتُ أُحْدِيَةً.

كَانَتْ عَلَيْهَا قُلُوبُ النِّفَاقِ مُكْتَمَةً<sup>(۱)</sup>.

«از عالم چه می‌پرسی ای ام سلمه که:

من در میان اندوه ورنج بسیار به سر می‌برم:

از یکسو پدرم پیامبر (ص) را از دست داده‌ام، و از سوی دیگر

[با چشم خود می‌بینم که] به جانشینش (علی بن ابیطالب) ستم شده است.

به خدا سوگند که پرده حرمتش را دریدند ....

ولی من می‌دانم اینها کینه‌های پدر.

و انتقامهای «احد» است.

که در قلوب منافقان پنهان و پوشیده بود<sup>(۲)</sup>.

## پاره تن رسول خدا (ص)....!

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ

أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي..

رسول گرامی اسلام فرموده است: فاطمه پاره تن من است

هرکس او را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته است.

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۵.

(۲) زندگانی حضرت فاطمه زهرا (س) ص ۸۰.

گلی ز بعد نبی شد خزان زگلشن او  
 که از بهشت برین بود زیبا<sup>(\*)</sup> دامن او  
 رسول گفت که زهرا است پارهٔ تن من  
 چه ظلمها که رسیدی به پارهٔ تن او  
 بخانه‌ای که ملک میگرفت اذن دخول  
 زدند آتش بیداد بعد مردن او  
 کسی بساحت باغ جنان نیابد ره  
 مگر که فاطمه گردد زمهر ضامن او  
 هزار حیف که سیلی زدند بر رویش  
 که همچو شام سیه گشت روز روشن او  
 چه در پهلوی پاکش زدند صیحه کشید  
 شنید فضا محزون صدای شیون او  
 بگفت فضا خذینی که محسنم کشتند  
 بصد شتاب روان گشت بهر دیدن او  
 میانه در و دیوار دید فاطمه را  
 شکسته پهلوی و گردیده سقط محسن او  
 دریغ غنچهٔ نشکفته‌ای بشد برپر  
 که زود بود بس آن غنچه وقت چیدن او  
 فغان واه از آندم که دید مولا را  
 فکنده دشمن دین ریمان بگردن او



بمسجدش پی بیعت سر برهنه برند  
 زجای خواست بیاری گرفت دامن او  
 عمر بگفت که قنفذ بزن تو فاطمه را  
 نکرده خوف زهروردگار ذو المن او  
 زتازیانه سیه کرد بازو زهرا  
 که خون گریست علی وقت غسل دادن او  
 کفن نمود و نمازش نمود نیمه شب  
 چو گنج داد بخاک بقیع مسکن او<sup>(۱)</sup>

## مرا در شب دفن کن!

وَلَايَ الْأُمُورِ تُدْفَنُ لَيْلًا  
 بَضْعَةُ الْمُصْطَفَى وَيَعْفَى ثَرَاهَا

در کتاب روضة الواعظین و غیره روایت کرده اند که حضرت فاطمه علیها السلام را مرض شدیدی عارض شد و تا چهل روز ادامه داشت چون دانست که مرگش نزدیک است ام ایمن و اسماء بنت عمیس را طلبید تا حضرت امیر المؤمنین (ع) را خبر کنند، وقتی حضرت امیر المؤمنین (ع) حاضر شد فاطمه زهرا (س) گفت: ای پسر عم از آسمان خبر فوت من رسید و من آماده سفر آخرتم ترا

(۱) منتخب المصاب حضرت امام حسین (ع) و یاران او ج ۳ ص ۵۴.

وصیت میکنم بچیزی چند که در خاطر دارم حضرت فرمود: آنچه خواهی وصیت کن ای دختر رسول خدا (ص)!

بالین آنحضرت نشست وهر که در آن خانه بود بیرون کرد.

حضرت فاطمه گفت: ای پسر عم، هرگز مرا دروغگو و خائن نیافتی و از روزی که بامن معاشرت نموده ای مخالفت تو نکرده ام.

حضرت فرمود: معاذ الله تو دانا تری بخدا و نیکو کار تر و پرهیز کار تر و کریم و از خدا ترسانتری از آنکه ترا سرزنش کنم بمخالفت خود و بر من بسیار گران است مفارقت تو ولكن - مرگ امریست که چاره از آن نیست، بخدا سوگند که تازه کردی بر من مصیبت رسول خدا (ص) را و عظیم شد وفات تو بر من، پس می گویم: «اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» برای مصیبتی که بسیار مرا درد آورنده است و چه بسیار سوزنده و مرا بخزن آورنده است، بخدا سوگند این مصیبتی است که تسلی دهنده ندارد!

پس ساعتی هر دو گریستند سپس امیر المؤمنین (ع) سر حضرت فاطمه (س) را ساعتی بدامن گرفت و آنحضرت را بسینه خود چسبانید فرمود: که هر چه میخواهی وصیت کن! و آنچه فرمائی بعمل میآورم و امر ترا بر امر خود اختیار کنم، سپس فاطمه (س) گفت: که خدا ترا جزای خیر دهد ای پسر عم رسول خدا (ص) وصیت میکنم ترا بعد از من امامه را بعقد خود در آوری زیرا که مردان را چاره ای از زن گرفتن نیست او برای فرزندان من مثل من است سپس گفت: برای من تابوتی درست کن زیرا که ملائکه را دیدم که صورت نعش

برای من ساختند.

حضرت فرمود: وصف آن را برای من بیان کن! حضرت زهرا آنرا توصیف کرد و حضرت علی (ع) برای او حاضر نمود. (اول تابوتی که در زمین ساخته شد آن بود).

پس گفت: وصیت میکنم ترا که نگذاری بر جنازه من حاضر شوند از آنهاییکه بر من ستم کردند و حق مرا گرفتند، چون آنها دشمن خدا و رسول خدا (ص) اند، و نگذاری احدی از آنان و اتباع ایشان بر من نماز بخوانند، و مرا در شب دفن کنی، و در وقتی که دیده‌ها در خواب باشد<sup>(۱)</sup>.

## غسل دادن علی (ع) زهرا (س) را

[قال علی علیه السلام لما اخذت فی امرها وغسلتها فی قمیصها وجدتها میمونة طاهرة مطهرة فلما هممت ان اعقد الرداء نادیت یا ام کلثوم یا زینب یا فضة یا حسن یا حسین هلموا تزودوا من امکم فهذا الفراق واللقاء فی الجنة فاقبل الحسن والحسین علیهما السلام وهما ینادیان یا ام الحسنین اذا لقیتم جدنا فاقرأیه منا السلام].

(۱) (منتهی الآمال مرحوم شیخ عباس قمی صفحات ۱۶۶ - ۱۶۷).

تن رنجور زهرا را کفن کرد  
 بر آن تن بیرهن از یا سمن کرد  
 بگردش ببلان پر شکسته  
 بدیدش هر طرف از غم نشسته  
 زهجر ما در آن جمع پریشان  
 روان بد اشک غم بر طرف دامن  
 برآفت گفت شه با کودکانش  
 گل دیگر بچینید از جمالش  
 که دیگر روی ما در را نبینید

بهجرش تا صف محشر نشینید  
 [فقال علی علیه السلام اَنّی اُشهدُ الله اِنَّها قَدْ حَنَّتْ وَاَنْتَ  
 وَمَدَّتْ يَدَيْهَا وَمَدَّتْ يَدَيْهَا وَضَمَّتْهُمَا اِلَى صَدْرُهَا مَلِيًّا وَاِذَا بِهَا تَفٍ مِنْ  
 السَّمَاءِ يَنَادِي يَا اَبَا الْحَسَنِ اِرْفَعِيْهُمَا عَنْهَا فَلَقَدْ اَبْكِيَا وَاللهِ مَلَا نِكَّةَ  
 السَّمَوَاتِ].

علی علیه السلام در مسجد بود چون خبر به او دادند غش  
 کرد آب بصورت او پاشیدند تا بهوش آمد چون ببالین زهرا آمد  
 رقعہ‌ای دید در آن نوشته بود:

[یا علی اَنْتَ اَوَّلِیِّی مِنْ غَیْرِی حَنَطْنِی وَغَسَلْنِی وَكَفَنْی  
 بِاللَّیْلِ وَلَا تَعْلَمُ احَدًا وَاسْتَوْدَعَكَ اللهُ وَاَقْرَأَ عَنی وَلَدِی السَّلَامُ اِلَی یَوْمِ  
 الْقِیَمَةِ]<sup>(۱)</sup>.

## خشم دخت گرامی پیامبر!

فدك از دست زهرا (ع) گرفته شد و فاطمه چشم از این جهان بر بست در حالی که بر خلیفه خشمگین بود، و این مطلب از نظر تاریخ آنچنان روشن است که هرگز نمی‌توان آنرا انکار کرد. محدث معروف جهان تسنن «بخاری» میگوید:

وقتی خلیفه به خاطر حدیثی که از پیامبر نقل می‌کرد، فاطمه را از فدك باز داشت، او بر خلیفه خشم کرد، فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَةً حَتَّى تُوَفِّيَتْ<sup>(۱)</sup> یعنی: فاطمه بر او خشم کرد، و دیگر با او سخن نه گفت تا درگذشت. عمر به ابو بکر گفت برویم نزد فاطمه، زیرا ما او را خشمگین کردیم.

آنان به خانه زهرا آمدند، و اذن ورود خواستند ایشان اجازه ورود ندادند تا آنکه با وساطت علی (ع) وارد خانه شدند، ولی زهرا چهره از آنها بر تافت و پاسخ سلام آنان را نداد. پس از دلجویی از دخت پیامبر و این که چرا فدك را به او

---

(۱) صحیح بخاری باب فرض الخمس ج ۵ ص ۵ در این باب افزوده است: فاطمه پس از پدر خود شش ماه، زیست وقتی در گذشت، شوهر وی شبانه او را دفن کرد و به ابی بکر خبر نداد.

ندادند، زهرا در پاسخ آنان گفت:

شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا از پیامبر شنیده‌اید که فرمود: رضایت فاطمه رضایت من و خشم او خشم من است، فاطمه دختر من است، هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و هر کس او را راضی سازد مرا راضی ساخته است. و هر کس زهرا را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است.

در این موقع هر دو نفر تصدیق کردند که از پیامبر شنیده‌اند، زهرا (س) افزود: من خدا و فرشتگان را گواه می‌گیرم که شما مرا خشمگین کردید و مرا راضی نساختید، و اگر پیامبر را ملاقات کنم از دست شما شکایت می‌نمایم.

ابی بکر گفت: من به خدا از خشم پیامبر و تو پناه می‌برم، در این موقع خلیفه شروع به گریه کرد و گفت: بخدا من پس از هر نمازی در حق تو دعای می‌کنم این را گفت و گریه کنان خانه زهرا را ترك کرد.

و مردم دور او را گرفتند وی گفت: هر فردی از شما با حلال خود شب را با کمال خوشی به سر می‌برد، در حالی که مرا در چنین کاری وارد کردید من نیازی به بیعت شما ندارم، مرا از مقام خلافت عزل نمائید<sup>(۱)</sup>.

(۱) پژوهشی عمیق پیرامون زندگی علی (ع) صفحات ۳۴۷ - ۳۴۸.

## کسانی که بر حضرت فاطمه نماز خواندند

حضرت زهرا سیزده سال بدون ما در زندگی نمودند و در دامان پیغمبر پرورش یافتند. روحش روح رسول الله و سرش سر رسول خدا بود ملکوت برای او مشهود بود با مردگان تکلم می کرد و فرشتگان با او به سخن می پرداختند و دیدن جهت او را مُحَدَّثه گویند. در بعضی اوقات برای پدرش از اخبار غیبیه می گفت و برای امیر المؤمنین بیان می نمود.

رسول خدا رحلت نمود و فاطمه (س) به خوبی این مردم تبیهکار را می شناسد که چگونه می خواهند اساس و اصول مسلمة اسلام را متزلزل و متغیر سازند.

فاطمه دختر رسول خدا بعد از مدت کوتاهی از رحلت پدر بزرگوارشان دنیا را وداع نمود و طبق وصیت خود آن حضرت، او را در شب کفن و دفن نمودند و کسی را برای مراسم تجهیز و نماز و دفن خبر نکردند. در آن سیاهی شب افرادی که بر فاطمه نماز گزاردند فقط هفت نفر بودند.

چنانکه شیخ کثی روایت میکند که زراره از حضرت ابوه جعفر امام محمد باقر علیه السلام از پدرش از جدش از علی بن

ابیطالب علیهم السلام که فرمود:

ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِسَبْعَةٍ بِهِمْ تُزْرَقُونَ وَبِهِمْ تُنْصَرُونَ وَبِهِمْ تُمَطَّرُونَ  
فَهُمْ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَالْمَقْدَادُ وَأَبُو ذَرٍّ وَعَمَّارٌ وَحَذِيفَةُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ  
وَكَانَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: فَإِنَّا إِمَامُهُمْ وَهُمْ الَّذِينَ صَلَّوْا عَلَى فَاطِمَةَ  
عَلَيْهَا السَّلَامُ.

یعنی: زمین گنجایش و تحمل عظمت هفت نفر را ندارد و به  
برکت آنها شما روزی می‌خورید و مدهای غیبی به شما می‌رسد  
و باران رحمت بر شما می‌بارد از آن جمله است سلمان فارسی و مقداد  
و ابو ذر و عمار و حذیفه رحمة الله علیهم و امیر المؤمنین علیه السلام  
می‌فرمود: و من امام آنها هستم و ایشانند آن کسانی که بر دختر پیغمبر  
«فاطمه» نماز گذاردند.

فاطمه آنقدر غصه در دل داشت که با کسی بیان نمی‌کرد و با  
آحدی در میان نمی‌گذارد. و چون امیر المؤمنین - فاطمه علیها السلام  
را در میان قبر گذاشت و خاک بر آن انباشت درد دل با رسول خدا  
(ص) می‌کند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَعَنْ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكَ  
وَالسَّرِيَةِ اللَّحَاقِ بِكَ، قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَن صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَرَقَّ عَنْهَا  
تَجْلِدِي إِلَّا أَنَّ لِي فِي النَّاسِ بَعْظِيمَ فِرْقَتِكَ وَفَادِحِ مُصِيبَتِكَ مَوْضِعَ  
تَعَزٍّ.

تا آنکه عرض می‌کند:



وَسْتَبِيتُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَاحْفَهَا السُّؤَالَ  
وَأَسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ هَذَا وَلَمْ يَطُلِ الْعَهْدَ وَلَمْ يَخُلْ مِنْكَ الذِّكْرُ وَالسَّلَامُ  
عَلَيْكُمَا سَلَامٌ مُودَعٍ لِقَالَ وَلَا سَمَّ فَإِنْ أَنْصَرَفَ عَنْ مَلَائَةٍ وَإِنْ أَقِمَّ  
فَلَا عَنْ سُوءٍ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ.

### ترجمه

درود بر تو ای رسول خدا از من واز دخترت که در جوار تو فرود آمده،  
و بزودی بتو پیوست، (بنابر مشهور هفتاد و پنج روز بعد از پدر  
بزرگوارش در دنیا زندگانی نمود) ای رسول خدا شکیبائی من از  
(مفارقت وجدائی) برگزیده تو کم گردید، و طاقت و توانائی من از  
(رفتن) او از دست رفت، ولی برای من پس از دیدار مفارقت وجدائی  
تو وسختی مصیبت و اندوه تو شکیبائی جا دارد (هر چند مصیبت  
مفارقت فاطمه علیها السلام جانگداز است ولی از مصیبت مفارقت  
تو سختتر نیست، و چون بر آن مصیبت شکیبائی نمودم در این  
مصیبت هم شکیبا خواهم بود) ... و بهمین زودی دخترت بتو خبر  
خواهد داد اجتماع اُمّت ترا بر ستم بانمظلومه (حقش را نشناخته،  
پهلویش را شکسته و جنینش را سقط و فدکش را غصب کردند) پس  
همه سر گذشت را از او سؤال کن و چگونگی رفتار شانرا با ما بپرس،  
این همه ستمگری از ایشان بر ما وارد شده در حالیکه از رفتن تو  
مدّتی نگذشته و یاد تو از بین نرفته بود، و بر هر دُو شما درود باد درود

امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آغوش زهرا ..... ۵۷

وداع کننده (با محبت و دوستی) نه درود خشمگین ورنجیده و دل‌تنگ، پس اگر بروم نه از بی علاقه‌گی است و اگر بمانم نه از بدگمانی است بآنچه خداوند بشکیبایان وعده داده (از نزد شما می‌روم در حالیکه همه جا بیاد شما هستم)<sup>(۱)</sup>.

## امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آغوش زهرا!

در روایت ورقه آمده، امیر المؤمنین (علی) فرمود: مشغول غسل دادن فاطمه (س) شدم، او را در درون پیراهن، بی آنکه پیراهنش را از تن بیرون آورم غسل دادم، به خدا سوگند فاطمه (س) پاک و پاکیزه بود، سپس از باقیمانده حنوط رسول خدا (ص) او را حنوط کردم و کفن بر او پوشاندم، و پیچیدم، وقتی که خواستم بندهای کفن را ببندم، صدا زدم: ای ام کلثوم، ای زینب ای سکینه، ای فضه، ای حسن و ای حسین هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أَمِّكُمْ... «بیائید و از دیدار مادران توشه بگیرید، که وقت فراق و لقای بهشت است» حسن و حسین (ع) آمدند و با آه و ناله می‌گفتند:

وَا حَسْرَتَاهُ! لَا تَنْطَفِیْ أَبَدًا مِنْ فَقْدِ جَدِّنا مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفِی  
وَأُمِّنا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ...

---

(۱) «معاد شناسی ج ۲ از صفحه ۲۹۹ الی ۳۰۲ و نهج البلاغه خطبه ۱۹۳ صفحات

«آه! چه شعله حسرت و اندوهی که هرگز خاموش شدنی نیست، برای فقدان جدّمان محمد مصطفی (ص) و مادرمان فاطمه (س)، ای مادر حسن! وای مادر حسین! وقتی که با جدّمان ملاقات کردی، سلام ما را به او برسان، و به او بگو: ما بعد از تو در دنیا یتیم ماندیم».

امیر مؤمنان (ع) فرمود:

أَنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ إِنَّهَا قَدْ حَنَّتْ وَأَنْتَ وَمَدَّتْ يَدَيْهَا وَضَمَّتْهُمَا إِلَى صَدْرِهَا مَلِيًّا.

«من خدا را گواه می‌گیرم که فاطمه (س) ناله جانکاه کشید و دستهای خود را دراز کرد و فرزندانش را مدتی به سینه‌اش چسبانیید».

ناگاه شنید هاتفی در آسمان صدا زد:

يَا أَبَا الْحَسَنِ اِرْفَعُهَا عَنْهَا فَلَقَدْ أَبْكِيَا وَاللَّهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ

«ای علی: حسن و حسین را از سینه مادرشان بلند کن، که سوگند به خدا این حالت آنها، فرشتگان آسمان را به گریه انداخت، و دوستان مشتاق دوست خود می‌باشند».

آنگاه حسن و حسین (ع) را از سینه مادرشان، بلند کرد<sup>(۱)</sup>.

«چرا چشمان علی (ع) در میان مردم اشک آلود

---

(۱) رنجها و فریادهای فاطمه سلام الله علیها ترجمه کتاب بیت الاحزان مرحوم محدث قمی ص ۲۵۲.

شد؟!

ابان از سلیم نقل میکند که گفت: در مسجد رسول الله (ص) به عده‌ای که گرد هم نشسته بودند بر خوردم که همه آنها هاشمی بودند بجز سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابی بکر و عمر این ابی سلمه و قیس بن سعد بن ابی عبادہ (که هاشمی نبودند). عباس بعلی (ع) گفت: رأی و نظر شما در باره عمر چیست که نگذاشت از قنفذ هم مانند سایر کارمندانش غرامت بگیرند. علی (ع) نگاهی به کسانی که اطرافش بودند کرد و چشمانش اشک آلود شد بعد فرمود: شکایت میکنم از قنفذ برای آن ضربتی که با تازیانه بفاطمه زد و فاطمه در حالی از دنیا رفت که اثر آن همچون باز و بندی در بازویش بود<sup>(۱)</sup>.

## الگوی زنان مسلمان فاطمه است

فاطمه علیها السلام گُلی بود که زود تر از موقع پژمرده شد و بهاری بود که پیش از وقت بخزان گرائید هر چند عمر آن حضرت کوتاه بود ولی در اینمدت کوتاه آن بانوی گرامی چه سختیها و مشقتها که ندیده و چه ظلم و ستمهایی را که تحمل نفرمود!

غاصبین خلافت و معاندین خاندان رسالت احترامش را

(۱) کتاب اسرار آل محمد (ص) از سلیم بن قیس هلالی ص ۹۸.

مراعات نکردند و از ارث قانونی محروم شدند و آتش بخانه‌اش افکندند و فاطمه علیها السلام تمام این اعمال را با وضعی عجیب که موجب حیرت است تحمل فرمود برای احقاق حق قیام کرد بیانات و سخنانی را که ایراد فرمود مدینه و جامعه مسلمانان آنروز را تکان داد. زندگانی آن بانو گرامی بایستی سر مشق کلیه زنان عالم بویژه زنهای مسلمان قرار گیرد. عبادت و خدا پرستی، عفت، پاکدامنی، کمک بدیگران و بینوایان و صدها امثال دیگر که زندگانی یکتا دختر گرامی پیغمبر عزیز مان را تشکیل میدهد، بایستی جداً مورد توجه بانوان قرار گیرد سعادت و خوشبختی آنها منوط باینست که راهی را آنحضرت می‌پیمود، گام بر دارند البته سوگواری در مظلومیت و مصیبت‌های وارده بر آنوجود عزیز شایسته و بایسته است.

ولی ازان لازم تر و واجب تر پیروی و تبعیت از اعمال و رفتار و گفتار بانوی نمونه اسلام میباشد. رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام هر يك سر مشقی برای مردان مسلمان بشمار می‌روند، ولی برای نمونه، برای زنان مسلمان، مکتب اسلام فاطمه (ع) را تربیت و پرورش داده است<sup>(۱)</sup>.

---

(۱) زندگانی حضرت محمد (ص) انتشارات اردیبهشت ص ۱۳۶ با اندکی تصرف



معصوم سوم  
حضرت امير المؤمنين امام على  
عليه السلام

## علی (ع) کیست؟

- علی علیہ السلام: آیت عظمای خداوند.
- علی علیہ السلام: جان و روان پیامبر (ص).
- علی علیہ السلام: قرآن ناطق.
- علی علیہ السلام: امیر و سرور مؤمنان.
- علی علیہ السلام: مقتدا و الگوی عارفان.
- علی علیہ السلام: پدر امامان.
- علی علیہ السلام: برادر و یار باو فای پیامبر اسلام.
- علی علیہ السلام: وارث علوم انبیاء.
- علی علیہ السلام: میزان اعمال.
- علی علیہ السلام: شمشیر برّان ذو الجلال.
- علی علیہ السلام: صراط مستقیم.
- علی علیہ السلام: ستاره جهان افروز.
- علی علیہ السلام: حجت بالغه خداوند.
- علی علیہ السلام: نعمت جاودان حق و نبأ عظیم است.

احوال علی (ع) در شب نوزدهم ماه رمضان ..... ۶۳

«درود خداوند بر روانی باد که پیکر او را خاک قبر بر گرفت  
و عدل و داد نیز با او مدفون گشت».

## احوال علی (ع) در شب نوزدهم ماه رمضان

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ  
الْمُتَّقِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ  
رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

شه مطلق وصی خاتم پیغمبران امشب  
روان بر چهره اش سیلاب اشک از دیدگان امشب  
گاهی در سجده با محبوب خود گرم سخن بودی  
گاهی از بیم جان کردی نظر بر آسمان امشب  
بگفتا یارب از لطفت نظر کن حال زارم بین  
که صیاد اجل باشد پی قتل نهان امشب  
گمانم عمر من آخر رسیده یا که نزدیک است

بگوشم می رسد بانگ رحیل از لامکان امشب  
در شب نوزدهم ماه رمضان علی (ع) وقت افطار منزل  
دخترش ام کلثوم بود و بعد از اداء فرائض برای افطار آن حضرت  
قدری نمک و مقداری شیر و دو قرص نان جو آورد علی (ع) باو نظر  
نمود و فرمود شیر را بردار چون من ندیدم پسر عمم رسول خدا (ص)



در سفره اش دوتا خورش باشد من هم باو اقتدا میکنم و آنحضرت چند لقمه نان جو با نمک میل فرمودند و شب را تا صبح بعبادت بسر بردند چون نزدیک صبح شد و خواست از منزل بیرون آید در محوطه منزل که رسید چند مرغابی که در خانه بودند جلوی آنحضرت دویدند و صیحه میکشیدند و چون خواستند آنها را دور کنند آن حضرت فرمود: دعوهن فانهن صوائح تتبعها نوائح و چون خواست از خانه بیرون رود قلاب در کمر بند او را گرفت و باز شد پس آنحضرت این شعر را خواندند.

اشدد حيازيمك للموت فان الموت لاقিকা

ولا تجزع عن الموت اذا حلّ بوادیک

وهر چند دخترش ام کلثوم و فرزندش امام حسن (ع) اصرار نمودند که امشب مسجد نروید حضرت قبول نفرمودند و چند قدم هم حضرت مجتبی به همراه پدر آمدند حضرت او را قسم دادند و فرمودند: بحقی که بر تو دارم برگرد و او را بخانه برگردانیدند و خود بتنهائی وارد مسجد شدند و پس از چند رکعت نماز که در تاریکی مسجد خواندند به پشت بام مسجد آمدند و بصدای بلند اذان صبح را گفتند و چون آنجناب اذان میگفتند صدای آنحضرت بگوش تمام اهل کوفه میرسید و برای نماز حضرت شرکت میکردند.

پس حضرت از مأذنه بزیر آمدند در حالیکه زبانش بذکر حق گویا بود و خفتگان مسجد را برای نماز بیدار میکردند تا اینکه رسید به بالین ابن ملجم مرادی علیه اللعنه که بر او در مسجد خفته بود

و شمشیر مسموم خود را در زیر عبا مخفی نموده بود سپس حضرت باو فرمود: که باین نحو خواب که خواب شیاطین است یا بطرف راست بخواب که خواب مؤمنین است و یا بطرف چپ که خواب حکماء است و یا بر پشت بخواب که خواب پیغمبران است اگر خواسته باشم ترا خبر دهم بقصدیکه داری میتوانم، نزدیک است از عمل زشت تو آسمانها فرو ریزد و زمین چاک شود و کوهها متلاشی گردد.

پس حضرت از او گذشت و متوجه محراب گردید و مشغول نافله صبح گشت چون خواست سراز سجده اول بردارد شمشیر ابن ملجم تارك او را تا نزدیک پیشانی شکافت.

[لما ضرب ابن ملجم علیه لعائن الله بالسيف علی رأس علی فقال (ع) بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله فزت ورب الکعبة ثم اخذ من تراب المحراب ووضع علی جرحه وقال منها خلقناکم وفيها نعيدکم ومنها نخرجکم تارة اخرى ونادی جبرئیل بین السماء والارض تهذمت والله ارکان الهدی وانطمست اعلام التقی وانفصمت العروة الوثقی قتل ابن عم المصطفی قتل علی المرتضی قتله اشقی الاشقیاء].

قسم بذات حق امشب خراب ایمان شد  
اساس خانه دین واژگون و ویران شد

جدا چو تارك حيدر زتبيغ كين گرديد  
روانه خون سرش تا بطرف دامان شد  
دريغ و آه كه شد عارضش زخون رنگين  
مثال قرص قمر زير ابر پنهان شد  
شهيد تيغ جفا گشت آن شهيكه بحشر  
قسيم دوزخ و رضوان زخى سبحان شد  
از اين مصيبت عظمى زجن وانس وملك

صدای ناله و افغان تا بكيوان شد  
و چون حضرت را در منزل آوردند طبيب حاذقى را كه اثير بن  
عمر و ميگفتند براى معالجه او حاضر كردند و چون زخم سر آنحضرت  
را باز كرد ديد شمشير تا نزديك پيشانى آنجناب آمده پس رگ شش  
گوسفندى را در ميان آن زخم وارد كرد و در آن دميد و بعد از ساعتى  
بيرون آورد چون در آن نظر كرد گفت: و صتيهاى خود را بنمائيد زيرا  
اين شمشير بزهر آلوده و بمغز سرهم رسيده و ديگر اين زخم قابل  
معالجه نيست.

پس در ثلث اول شب بيست و يكم رمضان در شب جمعه كه  
مطابق با سنه چهل و چهارم از هجرت بود در سن شصت و سه سالگى  
آنحضرت از دنيا رفت و او را در همان شب بنا بر وصيت آنحضرت  
حسنين عليهما السلام در منزل غسل دادند و محمد حنفيه گفت:

ديدم پدرم در حال غسل چون ميخواستند او را از اين سوى  
بسوى ديگر بگردانند خود گردش ميكرد و او را بزىادى حنوط پيغمبر

که جبرئیل از بهشت آورده بود حنوط نمودند و در پنج جامه کفن کردند و در تابوت گذاشتند و عقب تابوت را حسنین بدوش گرفتند و جلو تابوت خود بخود روان گشت چون در حقیقت و واقع بدوش جبرئیل و میکائیل بود و تابوت آمد تا اینکه در بیابان نجف بروی زمین رسید و حضرت امام حسن بجماعت بر پدر نماز خواند و هفت تکبیر بر او خواند و چون خاک آن موضع را کنار زدند قبری ساخته و لحدی پرداخته ظاهر شد و لوحی بروی آن لحد بود که بلغت سریانی نوشته بود این قبری است که نوح پیغمبر برای علی وصی پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله بهتصد سال قبل از دُوفان کنده است و چون حضرت را در قبر گذاشتند، حضرت امام حسن علیه السلام دو رکعت نماز خواند پس بقبر نظر افکند دید پرده‌ائی از سندس بروی قبر کشیده شده پس حضرت امام حسن از بالای سر پرده را برداشت و در قبر نظر کرد دید جدش پیغمبر با حضرت آدم و حضرت ابراهیم در قبر حاضر شده‌اند و با پدر سخن می‌گویند و حضرت امام حسین علیه السلام چون پرده را از پائین پا برداشت دید مادرش زهرا و حوا و مریم و آسیه نشسته‌اند و بر آنحضرت گریه می‌کنند پس آن قبر را مخفی داشتند و آن قبر شریف در حدود یکصد و پانزده سال مخفی بود تا اینکه در زمان هارون الرشید علیه اللعنة در اثر ظهور و کرامات و دلالت حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام ظاهر و هویدا گشت<sup>(۱)</sup>.

(۱) «منهاج الدعوات» از صفحه ۲۴۹ الی ۲۴۲.

زمین از چیست خوان غصه و غم  
 زمرگ کیست هشت آسمان خم؟  
 بسیط خاک تا ایوان افلاك  
 محیط ناله و آه است و ماتم  
 خدنگ کینه زخمی زد بدلها  
 که هرگز به نخواهد شد به مرهم  
 قلم زد منشی دیوان محنت  
 پس از این بر حدیث ما تقدّم  
 ز قتل فاتح اقلیم وحدت  
 دوتا شد قامت یکتای خاتم  
 دو چشم فرقدان خونبار گردد  
 حسن را با حسین بیند چه با هم  
 مه‌رس از ناله جانسوز جبریل  
 مگو از سیل اشک چشم آدم  
 خلیل الله قرین شعله آه  
 بود نوح نبی با نوحه همدم  
 بطور غم دل از کف داده موسی  
 بگردون صیحه زد عیسی ابن مریم  
 زخون محراب و مسجد لاله گونست  
 امیر المؤمنین غرقاب خونست<sup>(۱)</sup>

## کیفیت شهادت امیر المؤمنین (ع)

«جماعتی از خوارج در مکه گرد آمدند، و(در انجمنی که کردند از هر دری سخن گفتند تا اینکه سخن از فرمانروایان و زمامداران بیمان آمد و همگی ایشان بر آنها و بر کردار شان عیب گرفتند، و رفتا رشان را زشت شمردند و بر اهل نهروان (یعنی آندسته از خوارج که در جنگ نهروان کشته شدند) افسوس خوردند، پس برخی از ایشان بدیگران گفتند: خوب است ما خود را بخدا فروخته نزد این زمامداران گمراه برویم و بکمین آنها باشیم نا گاه آنها را بکشیم، و مردمان شهرها را از دست آنها آسوده کرده و ضمناً انتقام خون برادران شهید خود را نیز که در نهروان کشته شدند بگیریم، و بر اساس همین پیشنهاد با یکدیگر پیمان بستند که پس از گذشتن زمان حج و انجام آن بدنبال اینکار بروند.

عبد الرحمن بن ملجم لعنة الله گفت: من شما را از دست علی

آسوده خواهم کرد (وکشتن او را بعهده من واگذارید).

برك بن عبد الله تمیمی گفت: من شما را از شر معاویه آسوده میسازم.

وعمر و بن بكر تمیمی گفت: من از دست عمرو بن عاص شما را آسوده سازم و آن هر سه بر این تصمیم با همدیگر پیمان بستند و بر وفای با آن وعده هم پیمان شدند، و برای انجام این کار شب نوزدهم ماه رمضان را (در نظر گرفتند، و آنشب را) وعده گذاردند، و از هم جدا شدند.

ابن ملجم لعنة الله علیه که در زمره قبيله کنده بود به سوی کوفه روان شد، تا بدانجا رسید، و یاران خود را دیدار کرد ولی تصمیم خود را از آنها پوشیده داشت از ترس آنکه مبادا (نقشه شومش فاش، و اندیشه اش) آشکار گردد در این خلال (که در انتظار شب نوزدهم ماه رمضان بسر می برد) روزی بدیدار مردی از دوستان خود از قبيله «تیم رباب» رفت، و در نزد او با قطام دختر اخضر تیمی برخورد کرد، و امیر المؤمنین علیه السلام پدر و برادر او را در جنگ نهران کشته بود، و آن زن از زیبا ترین زنان آنزمان بود، چون چشم ابن ملجم باو افتاد فریفته زیبایی او شد و عشق قطام در دلش جا گرفت، در همان مجلس پیشنهاد زنا شویی با و داد و در خواست ازدواج نمود.

قطام گفت: چه چیز مهر من خواهی کرد؟ گفت: تو هر چه خواهی مهر قرار ده تا من بپردازم، گفت: مهر من (عبارت است از) سه هزار درهم پول، و کنیز و غلامی و (دیگر) کشتن علی بن ابیطالب.

ابن ملجم گفت: (بجز کشتن علی بن ابیطالب) آنچه خواهی مهیا کنم، و اما کشتن علی بن ابیطالب را چگونه انجام دهم؟ گفت: اورا غافلگیر کن (زیرا در غیر اینصورت انجام این کار میسر نیست و هنگامی که مشغول و سر گرم بکاری شدنا گهانی با وحمله کن) پس اگر اورا کشتی (و به هدف رسیدی) دل مرا شفا دادی (و آنگاه بوصل من خواهی رسید) و از عیش با من شادمان گردی، و اگر (در اینراه) کشته شدی (و نقشه‌ات انجام نشد) ثوابی که در آن سرا بدان خواهی رسید برایت بهتر از دنیا است.

ابن ملجم گفت: بخدا سوگند هر آینه من باین شهر نیامده‌ام، و باین حال پنهانی و اختفاء و کنار گیری از مردم بسر نبرم، جز برای انجام همین خواسته تو و آن کشتن علی بن ابیطالب است، و بدان که آنچه خواهی انجام دهم.

قطام گفت: پس (اکنون که چنین تصمیمی گرفته‌ای) من نیز در این راه تورا یاری خواهم کرد، و کسانی را برای کمک دادن بتو فراهم میکنم، از این رو نیز وردان بن مجاله که یکی از مردان قبیله «تیم رباب» [و از زمره خوارج و دشمنان علی علیه السلام و با قطام از يك تیره] بود فرستاد، (و همینکه وردان نزد او آمد) جریان را باو گفت و از او درخواست کمک با ابن ملجم را نمود، وردان نیز (روی دشمنی با علی علیه السلام) پذیرفت، (از آنطرف) خود ابن ملجم نیز از آن خانه بیرون شد و نزد مردی از قبیله اشجع که نامش شبیب بن بجره و با خوارج هم عقیده بود، رفت و باو گفت:



ای شیبب! آیا دوست داری شرف دنیا و آخرت را بدست آری؟! گفت: (آری) چگونه (میتوان بدست آورد؟) گفت: مرا در کشتن علی بن ابیطالب یاری و مساعدت نمائی!! شیبب گفت: ای پسر ملجم مادر بعزایت بنشینند اندیشه کار هولناک و دشواری پسر افکنده‌ای، چگونه باین آرزو دست یابی؟!.

این ملجم گفت: در مسجد بزرگ (کوفه) سر راه او کمین میکنیم، و چون برای نماز صبح بمسجد در آید ناگهانی بر او یورش بریم و (حمله افکنیم) پس اگر (بتوانیم) او را بکشیم دلهای خود را شفا داده و انتقام خونهای خویشان را از او گرفته‌ایم، و در این باره چندان سخن گفت تا اینکه شیبب پذیرفت (و برای یارش در اینکار) همراه او براه افتاد، و با هم بمسجد بزرگ (کوفه) آمدند، و بر قطام که در آنمسجد اعتکاف کرده و خیمه‌ای برای خویش در آنجا زده بود، وارد شدند و باو گفتند:

ما هر دو تن برای کشتن این مرد رأی خود را یکی کرده (و تصمیم گرفته) ایم، قطام به آنها گفت: هرگاه خواستید اینکار را بکنید در همین جا نزد من آئید (تا من هم بآنچه بتوانم شما را یاری کنم) آندو از نزد قطام رفتند و پس از گذشتن روزی چند نزد او آمدند و آنمرد دیگری را هم (که همان وردان بن مجالد بود) با خود آوردند، و این در شب چهار شنبه نوزدهم ماه رمضان سال چله‌م هجری بود، که قطام چند تکه پارچه حریر طلبید و با آنها سینه‌های ایشان را محکم بست، و آنها شمشیرها را بکمر بسته براه افتادند، و آمدند برابر

دری که امیر المؤمنین علیه السلام از آن‌در برای نماز بمسجد می‌آمد نشستند، و پیش از این جریان، اشعث بن قیس (کندی) را (که در ابتدای کار از یاران علی علیه السلام بود و در پایان کار در زمرهٔ خوارج در آمد) نیز از اندیشهٔ خویش که کشتن علی علیه السلام بود آگاه ساخته بودند او هم همراهی کردن آنها را پذیرفت (و موافقتش را در این توطئه بآنها اطلاع داد) و روی همین توطئه اشعث بن قیس نیز در آن شب به آنها پیوست.

حجر بن عدی رحمه الله (که یکی از یاران صمیمی امیر المؤمنین علیه السلام و از بزرگان شیعه بود) آنشب را در مسجد بسر میبرد، ناگاه شنید که اشعث بن قیس باین ملجم میگوید: در کار خویشتن بشتاب زیرا که سپیده دمید، حجر بن عدی (از این سخن) باندیشهٔ اشعث پی برد، از این رو باو گفت: (گمان کردی که باو دست یافته) و او را کشتی؟ (شکر خدا یرا که نقشه‌ات فاش شد) و بآرزوی خویش نرسیدی (این سخن را گفت) و بدون درنگ از مسجد بیرون دوید که خود را بامیر المؤمنین علیه السلام برساند و او را از جریان آگاه سازد و از ایشان بر حذر دارد، (از قضا) علی علیه السلام از راه دیگری (جز آنراهی که حجر برای اطلاع آنحضرت رفته بود) بمسجد در آمد، و این ملجم پیش دوید و آنحضرت را با شمشیر بزد، و هنگامی که حجر بازگشت (کار از کار گذشته بود، و) مردم را دید که می‌گویند امیر المؤمنین کشته شد.

.... واما این ملجم را پس مردی از قبیلهٔ همدان (دنبالش دوید

وچون) با ورسید قطیفه که در دست داشت بر سراو انداخت واو را بزمین افکند وشمشیرش را از دستش گرفته بنزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند.

حضرت بوی نگاه کرد وفرمود: «يك تن برابر يك تن» (اشاره به آیه قصاص است که خدايتعالی در سوره مائد، آیه ۴۵ فرماید «وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس ....» تا آخر آیه، سپس فرمود:) اگر من از دنیا رفتم همچنانکه مرا کشته اورا بکشید واگر زنده ماندم خود داتم در باره او چه اندیشم.

ابن ملجم لعنة الله گفت بخدا من آن شمشیر را بهزار درهم خریده‌ام وبا هزار درهم آنرا زهر داده‌ام، اگر بمن خیانت کند خدایش دور کند (کنایه از اینکه چگونه ممکن است از ضربت این شمشیر کسی جان سالم بدر برد، راوی گوید): پس ام کلثوم بر او بانگ زده ای دشمن خدا! امیر مؤمنان را کشتی؟ گفت: جز این نیست که پدر تورا کشته‌ام (نه امیر مؤمنان را) فرمود: ای دشمن خدا امید آن دارم که باکی بر او نباشد (وبهبودی یابد) ابن ملجم بدو گفت: پس این گریه ات برای من است؟ بخدا سوگند چنان ضربتی بر او زدم که اگر آنرا بر اهل زمین بخش کنند همه هلاك شوند، پس آن مرد (پلید) را از نزد آن حضرت بیرون بردند ومردمان گوشت بدنش را مانند درندگان میکنندد وباو میگفتند:

ای دشمن خدا چه کردی؟! اُمّت محمد (ص) رانا بود کردی  
وبهترین مردم را کشتی؟ واو ساکت بود وسخن نمیگفت، وباین ترتیب

اورا بزنند ان بردند، مردم نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمده عرضکردند: ای امیر المؤمنین در باره این دشمن خدا دستوری فرما زیرا که امت را نابود کرد و اسلام را تباه ساخت؟.

علی علیه السلام به آنها فرمود: اگر زنده ماندم که خود دادم در باره اش چگونه رفتار کنم، و اگر هلاک شدم با او مانند کشنده پیغمبر رفتار کنید، اورا بکشید و پس از آن جسدش را بآتش بسوزانید، و چون امیر المؤمنین علیه السلام از دنیا رفت و فرزندان آنحضرت از دفن او فارغ شدند امام حسن علیه السلام نشست و دستور داد ابن ملجم را بیاورند، پس اورا آوردند همینکه برابر آنحضرت رسید و ایستاد، باو فرمود: ای دشمن خدا امیر المؤمنین را کشتی و تباهی را در دین بزرگ کردی؟ سپس دستور داد گردنش را زدند.

ام هیشم دختر اسود نخعی خواستار شد که جسد پلیدش را باو دهند و کار سوزاندنش را باو وا گذارند، حضرت نیز باو واگذار کرد و ام هیشم آن جسد را بآتش سوزاند.

و در باره قطام و کشتن امیر المؤمنین علیه السلام شاعر (که گویا فرزدق است چند شعر) گفته:

(۱) فلم أر مهراً ساقه ذو سماعة

کمهر قطام من غنى ومعدم

(۲) ثلاثة آلاف وعبد وقينة

وضرب على بالحسام المصمم

(۳) وَلَا مَهْرًا عَلٰی مَنْ عَلٰی وَانْ عَلٰی  
وَلَا فَتْكَ اِلَّا دُونَ فَتْكَ اِبْنِ مَلْجَم

### ترجمه

(۱) تا کنون ندیده‌ام بخشنده و صاحب کرمی را چه دارا و چه ندار که (برای زنی) مهر کند مانند مهر قطام.

(۲) سه هزار درهم پول، و بنده و کنیزی، و ضربت زدن بعلی علیه السلام با شمشیر بران.

(۳) و هیچ مهری هر قدر هم که گران و پرازرش باشد گران‌تر و پرازرش تر از علی علیه السلام نیست و هیچ فتکی (یعنی یورش بردن بشخصی بر دیگری در حال بی خبری و کشتن آن شخص را بصورت غافلگیر کردن) چون فتک ابن ملجم نیست.

و اما آندو مرد دیگر که برای کشتن معاویه و عمرو عاص با ابن ملجم پیمان بسته بودند پس یکی از آندو پشام آمد و در مسجد کمین کرده چون معاویه مشغول نماز شد در حال رکوع ضربتی به معاویه زد، و آن ضربت بر ران معاویه فرود آمد و (پس از مداوا) از آن ضربت جان سالم بدر برد، و آنمرد را گرفتند و جا بجا کشتند، و اما آندیگری بمصر آمد (و شب موعده بمسجد رفت) و برای عمرو عاص در آنشب پیش آمدی رخ داد و مردی را بجای خود برای خواندن نماز جماعت بمسجد فرستاد که خارجه ابن ابی حبیبه عامری نام داشت، و آن مرد بخیال اینکه عمرو عاص است ضربتی با شمشیر باو زد، پس او را

گرفتند و نزد عمر وعاص بردند و عمرو عاص او را گشت و خارجه هم  
فردای آنروز مرد<sup>(۱)</sup>.

## بنماز بست قامت که نهد بعرش پارا!

بنماز بست قامت که نهد بعرش پارا  
بخدا علی نه بیند بنماز جز خدا را  
چو بگفت نام الله وادا نمود اکبر  
بگرفت هیبت حق همه ملك ما سوا را  
نبود ز سجده خوشتر بخدا قسم علی را  
که خدای می پسندد بسجود او دعا را  
بنماز آفرینش چگذشت من ندانم  
که ندای دعوت آمد شه ملك هل اتی را  
به ندای دعوت حق چو علی بگفت لبیک  
بشکافت تیغ دشمن سر شاه لافتی را  
شب تار از این مصیبت بدرید سینه اش را  
اثرات این سحر شد همه جای آشکا را  
همه اهل بیت عصمت زسرا برون دویندند  
ابتاوا و علیا بنمود پر فضا را

---

(۱) ارشاد شیخ مفید ج ۱ ص ۱۵ الی ۲۱ با تلخیص .

چه گذشت یا رب آندم بدل غمین زینب  
 چه بدید غرقه در خون سروروی مرتقی را  
 زشهادت علی شد چو تمام صبر زینب  
 چکند اگر که بیند صدمات کربلا را  
 زگناه خود به محشر چه غمت بود حسانا  
 که ولای او کشاند بسوی بهشت مارا<sup>(۱)</sup>.

## وصیت امیر المؤمنین به امام حسن علیهما السلام

امام علی علیه السلام وصیتی برای حضرت امام حسن (ع)  
 انشاء نمودند که جامع محاسن حکم و آداب است، و عمل به آن کافی  
 است که انسان را از جمیع خطرات دنیوی و مهالك اخروی مصون  
 دارد.

این وصیت را شیخ مفید در «مجالس» و شیخ طوسی در  
 «أمالی» آورده و مرحوم مجلسی در «بحار الأنوار» از آن دو بزرگوار  
 روایت کرده است و در فقرات و جملات این کتب اختلافی نیست.  
 این روایت را شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان در سنه  
 چهار صد و نه هجریه قمریه در ماه مبارک رمضان باسند متصل خود از  
 ابی بکر بن عیّاشی از فجع عقیلی آورده است که او میگوید:

(۱) منتخب المصائب ج ۱ ص ۲۴۲.

وصیت امیر المؤمنین به امام حسن علیهما السلام ..... ۷۹

حضرت امام حسن علیه السلام برای من بیان فرمود: که چون وفات پدرم نزدیک شد به ما رو کرد، و بدین گونه وصیت نمود:

هذا ما اوصی به علی بن ابیطالب اخو رسول الله وابن عمه وصاحبه.

اول وصیت من آن است که شهادت میدهم که هیچ معبودی جز ذات مقدس خدا نیست و این که محمد (ص) رسول خدا و بر گزیده او است، خداوند او را به علم خود انتخاب کرد و برای مقام رسالت برای بندگان خود پسندید.

و شهادت می‌دهم که خداوند مردگان را از میان قبرها بر خواهد انگیخت، و از کرد او رفتارشان پرسش خواهد نمود و خداوند عَالَمُ السِّرِّ وَالْخَفِيَّاتِ است و بدانچه در سینه‌های مردم پنهان است دانا است.

ای فرزند من حسن، تو را وصیت می‌کنم بدانچه رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا بدان وصیت فرمود، تو کافی هستی برای وصیت من!

چون از دنیا رخت بر بستم اَمّت با تو به مخالفت برخیزند! ملازم خانه خود باش، و بر خطیئه خود گریه کن؛ دنیا را مقصد و مقصود بزرگ خود مشمار!

و وصیت می‌کنم تو را ای نور دیده‌ام، که نماز را در اوّل وقت به پای دار! و زکوة را در وقت خود به اهلش برسان، و در کارهای شبهه ناک توقف کن و سکوت اختیار کن، و در هر دو حال رضا و غضب به



میانۀ روی وعدل رفتار کن، وبا همسایگان مهربان باش، میهمان را محترم وگرامی بدار، وبر کسانی که دچار رنج وبلا هستند ومشکلاتی بدانها روی آورده ترحم کن، وصله رحم بجای آور، بر مسکینان ونهی دستان رحمت آور وآنها را دوست بدار، وبا آنها همنشینی کن.

پیوسته با خلق خدا به تواضع وفروتنی رفتار کن که آن افضل عبادات است، آرزوهای خود را کوتاه کن، ومرگ را به یاد داشته باش ودر امور دنیوی بی رغبت باش زیرا که تو گروگان مرگی، ودر این جهان هدف اماج بلاوگرفتار مصائب، وافکنده رنج وناملایمات.

ترا وصیت می کنم که در پنهان وآشکار پیوسته از خداوند قهار در ترس وخشیت باش، واز ساحت جلال وعظمتش غافل نشوی، ترا نهی می کنم از آنکه بدون تفکر واندیشه سخن گوئی، ودر گفتار وکردارت سرعت کنی!

چون کاری از امور آخرت پیش آید بلاد رنگ بجای آور، وچون کاری را از امور دنیا پیش آید در آن تأمل ودرنگ کن تا اینکه صلاح آن بر تو آشکار شود.

از رفتن به جاهائی که محلّ تهمت است بپرهیز، واز مجلسی که گمان بد به افراد آن برده میشود دوری کن! زیرا که همنشین بد برای رفیق او ضرر دارد، واخلاق او را تغییر می دهد.

ای پسر من! کردارت برای خدا باشد، از فحش وهرزه گوئی فراری باش، مردم را به کارهای نیک وستوده دعوت کن، واز کارهای ناپسند وزشت باز دارا.

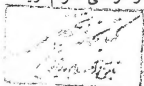
با برادران دینی خود برای رضای خدا برادر باش، مردم نیکو کار و صالح العمل را به جهت صلاح و خوبی آنها دوست بدار، و با فاسقان که مرام و عقیده دینی تو را ندارند، مدارا کن که ضرر به دین تو نرسانند، اما در دلت آنها را دشمن بدار و در عمل از آنان جدا باش تا مثل آنان نباشی، در راه‌ها و معاشر منشین، با جاهلان و سفیهان مجادله و گفتگو مکن!

ای پسر من! در امور زندگی و معیشت خود میانه روی کن، و در امر عبادت نیز میانه و اقتضار را رعایت بنما و در عبادات خود به عبادتی بپرداز که بتوانی در انجام آن مداومت نمائی و قدرت آنرا داشته باشی، خاموشی را پیشه ساز، تا از مفاسد و عواقب سخن ناسنجیده زبان در سلامت بمانی! برای روز باز پسین خود، اعمال صالحه را از پیش بفرست تا بهرمند گردی! و در مقام تعلّم و یاد گرفتن امور خیریه و خوبی‌ها باش تا دانا باشی.

در همه احوال یاد خدا باش، هر کس چکان از اهل خود رحمت آور، و بزرگان آنها را تعظیم و توقیر کن. هیچ غذایی را مخور مگر آنکه قبل از خوردن قدری از آنرا تصدّق کنی!

بر تو باد به روزه داشتن که روزه زکوة و صحت بدن و سپهر از آتش جهنم است! با نفس خود مجاهده کن، و از هم نشینت بهره‌یز، و از دشمنت اجتناب کن، و بر تو باد به مجالس ذکر خدا و از رفتن به آنها در بیگ مکن و تا می‌توانی دعا بسیار کن!

وای پسر من! من در پند و اندرز باتو کوتاهی نکردم، و اینک



هنگام جدائی و فراق است. و نیز در بارهٔ برادرت محمد به تو وصیت میکنم، چون برادر پدری تو است و می‌دانی که من او را دوست دارم، و اما برادرت حسین پس او برادر مادری تو است و برادر اعیانی تو است. و زیاد بر این سفارش نمی‌کنم، خداوند خلیفه و جانشین من برای شما باشد، و از او مسئلت دارم اینکه امور شما را اصلاح فرماید و شرط‌آغیان و ستم کاران را از سر شما بگرداند. و بر شما بادیه صبر صبر تا زمانی که خداوند امرش را نازل فرماید، ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم<sup>(۱)</sup>.

## زخون محراب و مسجد لاله گونست!

چرا نبود رعیت را رعایت  
مگر رفت از میان شاه ولایت؟  
چرا آشفته شد شمل حقیقت  
مگر حق را نگونسا راست رایت؟  
چرا از نو حرم بیت الصنم شد  
مگر ویرا نشد ارکان هدایت؟  
چرا اسلام مینالد ز غربت  
مگر رفتش ز سر ظل حمایت؟

---

(۱) معاد شناسی ج ۴ ص ۲۲۵ الی ۲۲۸ و فروع کافی ج ۷ ص ۵۱.

چرا قرآن قرین سوز وساز است  
مگر هر سوره شد محو وهرآیت؟  
چرا سنت زند بر سنیه و سر  
مگر از حادثی دارد روایت؟  
چرا آئینه خورشید تیره است  
مگر از قصه‌ای دارد حکایت؟  
چرا خونا به میبارد ز گردون  
مگر از غصه‌ای دارد شکایت؟  
جهان بیجان ز قتل جان جانان  
فغان زینجور و داد از این جنایت؟  
زخون محراب و مسجد لاله گونست  
امیر المؤمنین غرقاب خونست<sup>(۱)</sup>

## خطبه رسول الله در جمعه آخر ماه شعبان

در خطبه‌ایکه رسول خدا (ص) در جمعه آخر ماه شعبان قرائت فرمود مردم را اندر زداندند که این ماه پر برکت و رحمت است ماه مغفرت و دعا و اجابت است، ماه نماز، ماه قرائت قرآن، ماه صدقه و صلّه رحم و ایثار است، ماه آوای فرائض و روزه و انفاق و بهار

آمزش و تخفیف بر زیر دست و رحم بر صغیر، و احترام و توقیر کبیر، مفصلاً بیاناتی فرمودند، و معنایش آنستکه مؤمن در شهر رمضان نه تنها از آدابی که فقهاء در کتب علمیه ذکر می کنند باید اجتناب ورزد بلکه در اینماه رحمت باید با شراشر وجود خود جلب رحمت کند، خشوع و خضوع داشته باشد همیشه بذکر خدا اشتغال ورزد، در هر امری که او را به خدا نزدیک کند سبقت گیرد، و از هر چیزیکه او را از خدا دور کند بگریزد، به آنچه خدا امر کرده عمل کند، و از آنچه نهی فرموده اجتناب ورزد، از هر چه دیدنش را حرام فرموده چشم ببند و به هر چه شنیدنش را ممنوع کرده گوش ندهد. و خلاصه با بیانات خود در این خطبه آن صراط مستقیم که اقصی فاصله بین انسان و خداست تشریح کردند، امیر المؤمنین علیه السلام که این روایت را بیان می کنند می گویند در پایان خطبه بر خاستم و عرض کردم: یا رسول الله:

مَا أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ.

ای رسول خدا بهترین اعمال در این ماه چیست؟

رسول خدا فرمود: ای ابو الحسن بهترین اعمال در این ماه اجتناب از گناهان است. ثُمَّ بَكَى فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَبْكِي لِمَا يُسْتَحَلُّ وَمِنْكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ، كَأَنِّي بِكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ وَقَدْ أَنْبَعَثَ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ شَقِيقُ عَاقِرِ نَاقَةٍ ثُمَّود فَضْرَبَكَ ضَرْبَةً عَلَى قَرْنِكَ فَخُضِبَتْ مِنْهَا لَحْيَتُكَ . سپس رسول خدا گریه کرد. عرض کردم ای پیامبر خدا علت گریه شما

چیست؟ فرمود: گریه می‌کنم برای آن حادثه عظیمی که در این ماه بر تو فرود آید و خون ترا حلال کنند.

مثل اینکه من می‌بینم که تو در حال نماز و مناجات با پروردگارت هستی، در اینحال شقی ترین اولین و آخرین، هم دوش وهر دیف پی کننده نافع صالح بر انیگزد وچنان ضربتی بر مغز سر تو فرود کند که از آن ضربت محاسنت به خون خضاب شود.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ عَرَضَ كَرْدَمُ: أَيِ پيغمبر خدا آیا در آن حال دین من سالم خواهد بود؟ فرمود که درود خدا بر او و آتش باد: پلی دین تو سالم خواهد بود.

ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ مِنْ قَتْلِكَ فَقَدْ قَتَلَنِي، وَمِنْ ابْغَضِكَ فَقَدْ ابْغَضَنِي لِأَنَّكَ مَنَى كَنَفْسِي وَطِينَتَكَ مِنْ طِينَتِي وَأَنْتَ وَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي.

سپس رسول خدا فرمود: ای علی کسیکه تورا بکشد حقاً مرا کشته است وکسیکه تورا دشمن دارد حقاً مرا دشمن داشته است زیرا که نسبت تو با من مثل جان من است، و سرشت تو از سرشت من است، و تو وصی من و جانشین من در امت من هستی. همانا خدای عزوجل مرا و تورا آفرید و از میان مخلوق برگزید، مرا برای پیغمبری و تورا برای امامت اختیار<sup>(۱)</sup> و انتخاب کرد، پس هر کس امامت تو را

انکار کرد تحقیقاً پیغمبری مرا منکر شده است.

ای علی! تو وصی من و پدر فرزند ان من وشوهر دختر منی،  
 وتورا جانشین من بر امتم، در حال حیات من وبعد از مردتم، فرمان  
 تو فرمان من، ونهی تو، نهی من است، به آن کسی که مرا به پیغمبری  
 برانگیخت ومرا بهترین مردم قرار داد سوگند می خورم که به حق تو  
 حجت خدا بر مخلوق او وامین او بر راز او ونماینده او در میان  
 بندگانش می باشی<sup>(۱)</sup>.

## میوه عالم خلقت در آستانه رحلت!

ابو الطفیل گوید: که علی (امیر المؤمنین علیه السلام) مردم  
 را برای بیعت با خود جمع نمود، دوبار ابن ملجم مرادی آمد که بیعت  
 کند، حضرت هر دو بار او را رد کرد و سپس فرمود: چه جلو گیر شده  
 شقی ترین امت را، سوگند به خدا هر اینکه این محاسن را به خون  
 سرخضاب خواهد نمود، و سپس بدین شعر تمثّل نمود:

أَشَدُّ حَيَاظِيكَ لِلْمَوْتِ  
 فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيْلَ  
 وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْقَتْلِ  
 إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ<sup>(۲)</sup>

(۱) الصوم فی قرآن والاحادیث ص ۵۷.

(۲) اسد الغابة ج ۴ ص ۳۵.

کمربندهای خود را برای مرگ محکم کن  
چون حقاً مرگ تو را خواهد رسید  
واز کشته شدن مهراس  
در آن هنگام که در سرزمین تو فرود آید

اصبغ بن نباته میگوید: پس از ضربت خوردن که به خدمتش  
مشرف شدم خود را روی پای مبارکش انداخته گریه می کردم فرمود:  
ای اصبغ بر خیز! برای چه گریه می کنی؟! من راه بهشت در پیش  
دارم.

عرض کردم: می دانم تو عاشق لقای خدا هستی و راه بهشت  
در پیش داری. من بر فقدان و مهاجرت تو گریه می کنم، من بر خود  
می نالم.<sup>(۱)</sup>

امیر المؤمنین علیه السلام که میوهٔ عالم خلقت و نتیجه و عصارهٔ  
آفرینش و جوهرهٔ وجود است می خواهد رحلت کند، رحلت مطلقه  
بسوی حبیب.

در آن شب چه خبر است؟  
خدا چه اقتضائی پیش آورده است؟  
چه قسم می خواهد از یگانه وزیرش و خلیفه اش در روی زمین  
واز افتخار بنی آدم پذیرائی کند؟

---

(۱) معاد شناسی ج ۱ ص ۷۱.



حوریه‌ها و فرشتگان سماوی درجه حالند؟ در مرغان هوا  
وماهیهای دریا و جنبندگان روی زمین این هیاو و غوغا چیست؟  
سنگ‌ها چرا بجای اشک روان خون می‌گیرند؟  
انبیاء عظام و پیامبران مرسل درجه حالی هستند و چگونه  
انتظار مقدم علی را دارند؟

حضرت رسول (ص) درجه حالست <sup>(۱)</sup>؟!

مرحوم مجلسی رضوان الله علیه از بعضی از کتب قدیمه در  
ضمن روایت طویلی که در باب شهادت آنحضرت بیان می‌کند  
میفرماید:

ثُمَّ أُغْمِيَ عَلَيْهِ سَاعَةً وَأَفَاتَى وَقَالَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَمَى حَمَزَةٌ وَأَخَى جَعْفَرٌ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ وَكُلُّهُمْ  
يَقُولُونَ عَجَلْ قُدُومَكَ عَلَيْنَا فَإِنَّا إِلَيْكَ مُشْتَاقُونَ ثُمَّ أَدَارَ عَيْنَيْهِ فِي  
أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّهِمْ، وَقَالَ اسْتَوْدِعْكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً سَدَّ دُكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً  
حَفِظَكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ اللَّهُ وَكَفَى بِاللَّهِ خَلِيفَةً ثُمَّ قَالَ:  
وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ يَا رَسُولَ رَبِّي، ثُمَّ قَالَ: لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ  
إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ وَعَرَقَ جَبِينَهُ وَهُوَ يَذْكُرُ  
اللَّهُ كَثِيراً وَمَا زَالَ يَذْكُرُ اللَّهُ كَثِيراً وَيَتَشَهُدُ الشَّهَادَتَيْنِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ  
الْقِبْلَةَ وَغَمَضَ عَيْنَيْهِ وَمَدَّ رَجْلَيْهِ وَبَدَّيْهِ وَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ <sup>(۲)</sup>.

(۱) همان مدرک ص ۱۵۰.

(۲) بحار الانوار ج ۹ طبع کمانی ص ۶۷۴.

امیر المؤمنین علیه السلام بیهوش شد چون بهوش آمد فرمود: اینک رسول خدا (ص) با عمویم حمزه و برادرم جعفر طیار و اصحاب رسول خدا همه حاضرند و همه میگویند: بشتاب بسوی ما، ما مشتاق زیارت و دیدار تو هستیم و سپس با اهل بیت و فرزندان خود خدا حافظی نمود و بر فرشتگان آسمانی سلام نمود و پیشانیش در عرق نشست و دائماً ذکر خدا بر زبان داشت و تشهد بشهادتین داده و از دنیا رحلت نمود<sup>(۱)</sup>.

## فُزْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ

آنقدر در اثر تکاهل و تساهل آن حضرت را خسته و ملول نمودند که حقاً انتظار مرگ می کشید و چون ضربت این ملجم مرادی به یافوخ<sup>(۲)</sup> سرش رسید ندای فُزْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ در داد و خاك محراب بر سرش می نهاد و می گفت: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (آیه ۵۵ از سوره ۲۰ نساء) و در «کافی» بسند خود از سلیمان، کاتب علی بن یقطین از مرد دیگری از حضرت

(۱) معاد شناسی ج ۱ ص ۲۹۱ - ۲۹۲.

(۲) یافوخ، ملاذ سررا گویند و آن قسمتی از مقدم سر است که در اطفال تازه متولد نرم است و از اینجا استفاده میشود که شمشیر این ملجم از پیشانی حضرت نگذشته بود بلکه از عرض سر، بین دو گوش عبور نموده و در ملاذ واز آنجا به مغز سر نشسته بود.

صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اشعث بن قیس در خون امیر المؤمنین علیه السلام شرکت کرد و دخترش جَعْدَة حضرت امام حسن علیه السلام را زهر داد و مُحَمَّد پسرش در خون امام حسین علیه السلام شرکت کرد<sup>(۱)</sup>.

اشعث در شب نوزدهم ماه رمضان سنهٔ چهارم از هجرت از شب تا به صبح در مسجد کوفه بیدار بود. نزدیک اذان صبح بود حجر بن عدی می‌گوید: دیدم اشعث بن قیس رو کرد به ابن ملجم و گفت:  
النَّجَا النَّجَا يَا بْنَ مُلْجَمٍ قَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ بَشْتَابَ بَشْتَابَ اِی  
پسر، ابن ملجم صبح طلوع کرد، رسوا خواهی شد.

گفت: من از این کلام اشعث بدنم به لرزه در آمد و گفتم یا  
أَعْوَرُ تو قصد کشتن علی را داری؟ فوراً حرکت کردم بمنزل امیر  
المؤمنین خبر دهم که در مسجد علیه شما سوء قصدی است اتفاقاً  
معلوم شد که حضرت از راه دیگر به مسجد آمدند، فوراً خود را به  
مسجد رسانیدم که امیر المؤمنین را با خبر گردانم دیدم ضربت بر  
فرق آن حضرت وارد آمده است (ارشاد مفید ص ۱۱ و بحار الأنوار).  
وبادهای سیاه می‌وزد و درهای مسجد به هم می‌خورد و جبرائیل بین  
آسمان و زمین ندای میکند:

تَهَدَّمَتْ وَاللَّهِ أَرْكَانَ الْهُدَى وَانْطَمَسَتْ وَاللَّهِ أَعْلَامُ التَّقَى  
وَانْقَضَتْ وَاللَّهِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، قُتِلَ

الْوَصِيُّ الْمُجْتَبَى، قُتِلَ عَلَى الْمُرْتَضَى قُتِلَ وَاللَّهِ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ،  
قَتَلَهُ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ.

سوگند به خدا پایه ها وستون های هدایت شکست!  
پرچم های تقوی کهنه ومندرس شد ومحو وتاریك گشت!  
دستاویز محکم الهی پاره شد!  
پسر عموی محمد مصطفی کشته شد!  
وصی اختیار شده کشته شد، علی مرتضی کشته شد!  
سوگند به خدا که آقا وسالار اوصیای پیامبران کشته شد!  
اورا شقی ترین اشقیا کشت<sup>(۱)</sup>.

چه سلطان همارا بال وپر سوخت  
شهنشاه حقیقت را جگر سوخت  
سموم کین چه زد بر گلشن دین  
نه تنها شاخ گل هر خشك وتر سوخت  
زداغ لاله زار علم وحکمت  
کتاب وسنت خیر البشر سوخت  
تبه شد خرمن شمس معارف  
همانا حاصل دور قمر سوخت  
زسوز منشی دیوان تقدیر  
قضا را خامه ولوح وقدر سوخت

سزد کز چشم زمزم خون ببارد  
 که رکن کعبه و حجر حجر سوخت  
 مگو از رونق اسلام و ایمان  
 که اعظم رایت فتح و ظفر سوخت  
 بسر طوبی کند خاک مصیبت  
 که سرو گلشن وحدت ز سر سوخت<sup>(۱)</sup>  
 صلوات الله عليك و صلوات ملائكة المقریین و انبیاء المرسلین و عبادہ  
 الصالحین یا امیر المؤمنین.

## شهید تنها!

سلیم بن قیس میگوید: علی بن ابیطالب چنین نقل می‌کرد:  
 همراه پیامبر (ص) از بعضی راههای مدینه میگذشتیم، به  
 باغی رسیدیم عرض کردم یا رسول الله! چه باغ زیبایی!  
 فرمود: چه زیباست! در بهشت زیباتر از اینها برای تو است  
 به باغ دیگری رسیدیم، گفتم: یا رسول الله، چه باغ زیبایی است!  
 فرمود: چه زیباست، و زیبا تر از اینها برای تو در بهشت است. تا از  
 هفت باغ گذشتیم و همواره من می‌گفتم چه زیبا است، او هم می‌فرمود:  
 زیبا تر از اینها برای تو در بهشت است. وقتی راهمان خلوت شد،

پیامبر (ص) مرا در آغوش گرفت در حال گریہ نالہ ای زد و

فرمود: پدرم فدای «شہید تنها»!؟

عرض کردم: یا رسول اللہ چرا گریہ می کنی؟

فرمود: از کینہہایی کہ در دل اقوامی است کہ بعد از من آنرا

ظاہر می کنند، کینہہای جنگ بدر و پی آوردهای جنگ احد، پرسیدم:

آیا دینم سلامت خواہد ماند؟ فرمود: دینت در سلامت خواہد بود<sup>(۱)</sup>.

آری کینہہا ظاہر شد، آنہم در شب نوزدہ ماہ مبارک

رمضان، در مسجد بزرگ کوفہ، در حال نماز، بوسیلہ شقی ترین افراد

جامعہ یعنی «ابن ملجم مرادی» با شمشیر زہر آگین، ہر فرق مبارک

شیر خدا، علی مرتضیٰ فرود آورد.

میسر نگردد بہ کس این سعادت

بہ کعبہ تولد بہ مسجد شہادت

در کعبہ شد ہدید و بہ محراب شد شہید

نازم بہ حُسن مطلع و حُسن ختام او

\* \* \*

---

(۱) اسرار آل محمد (ص) تالیف سلیم بن قیس ہلالی متوفای ۹۰ ق ہ ص ۲۱.





معصوم چهارم  
حضرت امام حسن مجتبی  
علیه السلام



## مرا زهر خورانیده اند

«شیخ مفید (ره) مینویسد: که معاویه (شخصی را) بنزد جعده دختر اشعث بن قیس فرستاد که من تورا بهم سری پسرم یزید در خواهم آورد بشرط آنکه تو امام حسن را زهر دهی، و صد هزار درهم نیز برای او فرستاد، و آن زن این کار را کرد و امام حسن (ع) را زهر داد، و معاویه پول را به او داد ولی بهم سری یزید او را درنیاورد، بعد مردی از خاندان طلحه او را (پس از امام حسن علیه السلام) بزنی گرفت و فرزندان را برای او آورد، و هر گاه میانه آن فرزندان و میان سایر قبائل قریش سخنی و گفتگویی پیش آمد میکرد، قریش آنان را سرزنش میکردند و بانان می گفتند: ای پسران آنزنی که شوهران را زهر میخوراند.

چون مرگ امام حسن علیه السلام در رسید حسین علیه السلام را فرا خواند و فرمود: ای برادر هنگام جدائی من رسیده و من بخدای خود ملحق خواهم شد، و مرا زهر خورانیده اند و جگر من در طشت افتاد، و من خود می شناسم آنکس که مرا مسموم ساخته و میدانم

از کجا این خیانت سر چشمه گرفته، و خود در پیشگاه خدای عزوجل با او بمخاصمه و دآوری خواهم رفت، ترا بدان حقی که من بر تو دارم سوگند میدهم مبدا سخنی در اینباره بزبان آوری، و چشم براه آنچه خدا در باره من پیش آورد باش، و چون من از دنیا رفتم چشم مرا ببند و مرا غسل ده و کفن نما، و بر تابوتم بگذار و بسوی قبر جدّم رسول خدا (ص) ببر تا تجدید عهده‌ی کرده باشم و دیداری با او تازه کنم، سپس بسوی قبر جدّه‌ام فاطمه بنت اسد رضی الله عنها ببر و در آنجا دفنم کن، رزود است بدانی ای برادر که مردم گمان کنند شما میخواهید مرا کنار رسول خدا (ص) بخاک بسپارید، پس در اینباره گرد آیند و از شما جلوگیری کنند، ترا بخدا سوگند دهم مبدا در باره من باندازه شیشه حجامتی خون ریخته شود.

سپس در باره خاندان و فرزندان و آنچه از او بجای ماند، و آنچه پدرش امیر المؤمنین علیه السلام هنگام جانشینیش وصیت کرده بود همه را بآنحضرت علیه السلام وصیت کرد، و شایستگی او را بجانشینی خود بمردم رساند، و شیعیان خود را بجانشینی آنحضرت راهنمایی فرمود و او را نشانه برای آنان پس از خود قرار داد.

و چون از دنیا برفت، امام حسین علیه السلام او را غسل داده کفن کرد، و بر تابوتی او را نهاده بیرون آوردند، مروان (که حاکم مدینه بود): با دستیارانش از بنی امیه بیقین پنداشتند که بنی هاشم می‌خواهند او را نزد رسول خدا (ص) دفن کنند، پس گردهم آمدند و لباس جنگ بتن کردند، و چون حسین علیه السلام جنازه او را بسوی

قبر جدش رسول خدا (ص) برد که دیداری با آنحضرت (ص) تازه کند، آنان با گروه خود بروی بنی هاشم در آمدند و عایشه نیز که بر استری سوار بود به آنها پیوست و می گفت: مرا با شما چه کار! میخواهید کسی را که من دوست ندارم بخانه من درآید؟! و مروان فریاد میزد: چه بسا جنگی که بهتر از آسایش و خوابیدن در خوشی است!

آیا عثمان در دور ترین جای مدینه دفن شود و حسن با پیغمبر (ص) بخاك سپرده شود؟ تا من شمشیر بدست دارم هرگز اینکار نخواهد شد! (و با این جریان) نزدیک بود فتنه جنگ میان بنی هاشم و بنی امیه درگیر شود، ابن عباس جلوی مروان آمد، گفت: ای مروان از آنجا که آمده ای برگرد زیرا ما نمی خواهیم بزرگ خود را کنار رسول خدا (ص) بخاك بسپاریم بلکه میخواهیم بوسیله زیارت او دیداری تازه کند سپس او را بنزد جدش فاطمه بنت اسد ببریم و چنانچه خود او وصیت کرده او را در آنجا بخاك بسپاریم، و اگر خود او وصیت کرده بود کنار پیغمبر (ص) دفنش کنم هر آینه میدانستی که تو ناتوانتر از آنی که ما را از این کار جلو گیری کنی، لکن خود آنحضرت علیه السلام اعلم بود، بخدا و رسول او و بحرمت قبرش از آنکه شکستی بر او راه یابد، همچنانکه در دیگران راه یافته و بی اذن بخانه آن حضرت (ص) داخل شده اند، سپس رو بعایشه کرده گفت:

این چه رسوائی است ای عایشه! روزی بر استر، و روزی بر شتر! میخواهی نور خدا را خاموش کنی و با دوستان خدا بجنگی، باز

گرد که از آنچه میترسی بدخواه تو شد، و به آنچه دوست داری رسیده ای (یعنی آسوده باش که ما نمی‌خواهیم حسن علیه السلام را کنار قبر رسول خدا (ص) دفن کنیم) و خداوند انتقام این خاندان را بگیرد و گر چه پس از گذشت زمانی دراز باشد و امام حسین علیه السلام نیز فرمود:

بخدا اگر سفارش حسن علیه السلام نبود که خونها ریخته نشود و باندازه شیشه حجامتی خون بخاطر او نریزد هر آینه میدانستید چگونه شمشیرهای خدا جای خود را از شما میگرفت، (حق خویش را از شما باز میستاند) با اینکه شما پیمانهای میانه ما و خود را شکستید، و آنچه ما برای خود با شما شرط کردیم تباہ ساختید، و (پس از این سخنان) امام حسن علیه السلام را آورده و در بقیع نزد قبر جدۀ اش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف رضی الله عنها ب خاک سپردند<sup>(۱)</sup>.

## هرگز دلی زغم چه دل مجتبی نسوخت!

هرگز دلی زغم چه دل مجتبی نسوخت  
و رسوخت زاجنبی دگر از آشنا نسوخت  
هرگلشنی که سوخت زیاد سموم سوخت

(۱) ارشاد شیخ مفید ج ۲ صفحات ۱۲ الی ۱۶.

از باد نوبهار ونسیم صبا نسوخت  
چندان دلش زسرزنش دوستان گداخت  
گز دشمنان زهر بد وهر ناسزا نسوخت  
از هر خسی چه آن گل گلزار معرفت  
شاخ گلی زگلشن آل عبا نسوخت  
جز آن یگانه گوهر توحید را کسی  
ز الماس سوده لعل لب دلربا نسوخت  
هرگز برادری به عزای برادری  
در روز گار، چونشه گلگون قبا نسوخت  
باور مکن دلی که چه قاسم بناله شد  
زان ناله پر از شرر و آبا نسوخت  
آدم که سوخت حاصل دوران زسوز زهر  
در حیرتم که خرمن گردون چرا نسوخت  
تا شد روان عالم امکان زتن روان  
جنبنده‌ای نماند کزین ماجرا نسوخت  
خاموش شد چراغ دل افروز مجتبی  
افروخت شعله غم جان سوز مجتبی<sup>(۱)</sup>



## حتى اصابت الجنابة سبعين سهماً

[لما اراد الحسين ان يدفن اخاه الحسن (ع) عند قبر رسول الله واخبر بذلك آل مروان منعه من ذلك ورموا جنازته بالسهام حتى اصابت الجنابة سبعين<sup>(۱)</sup> سهماً فامر الحسين (ع) بدفنه في البقيع ولما رأى الحسين خذ أخيه على تراب القبر بكى بكاء عاليا وقال:]

ءادهن رأسى ام اطيپ محاسنى  
ورأسك معفور وانت سلیب  
بکائی طویل والدموع غزيرة  
وانت بعيد والمزار قريب  
(نشنيدهام نشانه تیر ستم شود  
جز نعلش نازنین تو در هيچ مذهبی)  
رخى کو طعنه زد بر ماه افلاك  
بدیدش خفته اندر دامن خاک  
زاشك دیده گانش چهره تر کرد  
بر آن زیبا بدن چون شه نظر کرد

---

(۱) بنابر قول مجلسی در بحار الانوار ج ۴۴ ص ۱۵۷ بنقل از مناقب ابن شهر آشوب.

بگفت افسوس کز ظلم زمانه  
 شدی تیر بلا را تو نشانه  
 تنت چون شاخه گل گشته پرخوار  
 مرا زین غم نباشد حال گفتار  
 بچشم روز روشن شام گشته  
 غم هجران تو پشتم شکسته

از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده که فرمودند هر چشمی برای  
 حسنم گریه کند در قیامت کور محشور نمی گردد و هر دلیکه در  
 مصیبت او بشکند در قیامت آن دل محزون نخواهد شد و هر قدمیکه  
 بزیارت او برداشته شود آن قدم بر صراط نمی لغزد.

و حضرت امام حسن (ع) را فضائل مخصوصی است نسبت به  
 خود که شاید این فضائل در باره سایر ائمه علیهم السلام نقل نشده  
 است.

اول: آنکه سخاوت آنجناب بحدی بوده که سه مرتبه نصف  
 اموال خود را در راه خدا و محبوب خود صدقه داد حتی اینکه يك  
 (نعلین) از کفش خود را قیمت می نمودند آنرا جز و نصف دیگر  
 از اموال خود صدقه می دادند.

دوم: آنکه دارای حسن و جمالی بوده که او را یوسف اهل بیت  
 می گفتند و با اینکه تمام اهل بیت دارای حسن جمال بودند ولیکن  
 آنجناب در بین آنها معروف بیوسف اهل بیت گردید و از سر سینه شبه  
 مردم بود بجدش پیغمبر اکرم (ص).

من به زهر شهید خواهم شد ..... ۱۰۳

سوم: آنکه انحضرت دارای لسانی شیرین و بیانی ملیح بوده که بدین وسیله یهودیهائی را به اسلام هدایت نمود<sup>(۱)</sup>.

## من بزهر شهید خواهم شد!

ابن شهر آشوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه السلام به اهل بیت خود می فرمود: که من بزهر شهید خواهم شد چنانچه رسول خدا (ص) بزهر شهید شد، گفتند: که خواهد کرد اینکار را؟ فرمود: یا کنیز من یا زن من گفتند: که آن ملعونه را از ملک خود بیرون کن!

حضرت فرمود: چگونه او را بیرون کنم و حال آنکه مرگ من بدست او خواهد بود و از آن چاره نیست اگر او را را بیرون کنم غیر او کسی مرا نخواهد کشت چنین مقدر شده است، پس از اندک زمانی معاویه زهری بنزد زن آنحضرت فرستاد.

روزی حضرت از او پرسید که آیا شربتتی از شیر داری که بیاشامیم؟ گفت: بلی!

آن زهریکه معاویه فرستاده بود داخل شیر کرده بانحضرت داد چون تناول نمود همانساعت اثر زهر در بدن خود یافت فرمود: ایدشمن خدا مرا کشتی خدا ترا بکشد! بخدا سوگند که عوض مرا

---

(۱) منهاج الدعوی ص ۲۵۴ - ۲۵۵ با تلخیص و اندکی تصرف و تغییر.



نخواهی یافت و از آن فاسق ملعون دشمن خدا و رسول هرگز خیری نخواهی دید<sup>(۱)</sup>.

و همچنین مرحوم مجلسی در جلاء العیون از کتاب احتجاج نقل کرده، که مردی خدمت امام حسن علیه السلام رفت عرض کرد یا بن رسول الله گرد نهایی ما را ذلیل کردی و ما شیعیان را غلامان بنی امیه گردانیدی!

حضرت فرمود: چرا؟ گفت: بسبب آنکه خلافت را به معاویه وا گذاشتی حضرت فرمود: بخدا سوگند که یاوری نیافتم اگر یاوری می یافتم شب و روز با او جنگ می کردم تا خدامیان من او حکم کند ولیکن شناختم اهل کوفه را و امتحان کردم ایشانرا، و دانستم که ایشان بکار من نمی آیند عهد و پیمان شان را وفا نمی کنند، بر گفتار و کردارشان اعتمادی نیست، زبانشان با منست، و دلشان با بنی امیه است، آن حضرت سخن می گفت که ناگاه خون از حلق مبارکش ریخت طشتی طلبید و طشت مملو از خون شد.

راوی گفت گفتم: یا بن رسول الله این چیست؟ حضرت فرمود: معاویه زهری فرستاده و به خورد من داده اند و آن زهر بجگر من رسیده و پاره های جگر است که در طشت افتاده ! گفتم آیا مداوا نمی کنی؟ حضرت فرمود: دو مرتبه دیگر مرا زهر داده بود این مرتبه سوم است و این مرتبه قابل دوا نیست.

---

(۱) جلاء العیون ص ۲۷۱ و بحار الانوار ج ۴۴.

## درخواست معاویه از پادشاه روم

معاویه بهاد شاه روم نوشت که زهر کشنده‌ای برای او بفرستد، پادشاه روم در پی درخواست معاویه باو نوشت، که در دین ما روا نیست که بر کشتن کسیکه با ما جنگ نکند اعانت کنیم. معاویه نوشت: آن مردی را که می‌خواهم باین زهر بکشم پسر آن مردیست که در مکه ادعای پیغمبری کرده بود او خروج کرده و پادشاهی پدرش را طلب میکند، من می‌خواهم این زهر را باو بخورانم تا مردم و بلاد از دست او راحت شوند.

معاویه هدایای بسیار برای او فرستاد تا این زهر را برای معاویه بفرستد. پادشاه روم برای ارسال این زهر، شرط وعهد از او گرفت<sup>(۱)</sup>.

لما جلس الحسين (ع) عند رأس اخيه الحسن (ع) ووجده  
فی جناح سفر الاخرة وقد اخضر لونه من السم.  
کهربائی دیدش آن صورت که چون قرص قمر  
در شب تاریک بر خلق جهانی جلوه کرد  
برسر زانو سرش بنهاد واز اشک بصر  
گل‌گذار چهره‌اش چون روی گل پر ژاله کرد

---

(۱) جلاء العیون ص ۲۷۲.

گفت ای جان برادر با فراغت چون کنم  
 خانه صبر مرا هجران تو ویرانه کرد  
 ساعتی آسوده از محنت نبودی روز و شب  
 ای دریغا زهر کین خون دلت پیمانه کرد  
 گرد شمع روی تو اطفال در سوز و گداز  
 گه نظر باید مرا بر شمع گه پروانه کرد<sup>(۱)</sup>.

## موعظه امام حسن علیه السلام به جناده

مجلسی رضوان الله علیه نقل می کند در «بحار الانوار»  
 از کتاب «کفایة الاثر فی نصوص علی الائمة الاثنی عشر» از جناده  
 بن ابی أمیه که گفت من وارد شدم بر حضرت حسن بن علی بن  
 ابیطالب علیهم السلام در همان مرضی که با آن وفات نمود، و در مقابل  
 آن حضرت طشتی بود که در آن خون قی می نمود و کبد آن حضرت  
 قطعه قطعه از سَمی که معاویه لعنه الله خورانیده بود خارج می شد  
 و عرض کردم: ای مولای من! چرا خود را معالجه نمی کنید؟ حضرت  
 فرمود: ای بنده خدا مرگ را به چه علاج کنم؟  
 گفتم:

أَنَا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.  
 ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ عَهِدَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

موعظه امام حسن علیه السلام به جناده ..... ۱۰۷

عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ، مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ، ثُمَّ رُفِعَتِ الطُّشْتُ وَبَكَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

سپس روی به من نموده فرمود: سوگند به خدا که رسول خدا صلی الله علیه وآله از ما پیمان گرفته و وصیت نموده است که این امر ولایت و خلافت عامه را بعد از او، دوازده امام از اولاد علی و فاطمه عهده دار خواهند بود، و هیچکس از مانیتست مگر آنکه مسموم یا مقتول گردد.

در این وقت طشت را از نزد آن حضرت برداشتند و آن حضرت بگریست.

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: عِظْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ!  
قَالَ: نَعَمْ، اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَحَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ  
وَاعْلَمْ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا وَالْمَوْتَ يَطْلُبُكَ، وَلَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي  
لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ وَاعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْأَمْوَالِ  
شَيْئاً فَوْقَ قُوتِكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خَازِناً لِعَيْرِكَ  
وَاعْلَمْ أَنَّ فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ وَفِي  
الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ فَاتَّزِلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ، خُذْ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ  
فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَلَالٌ كُنْتَ قَدْ زَهَدْتَ فِيهَا وَإِنْ كَانَ حَرَاماً لَمْ يَكُنْ  
فِيهِ وَزْرٌ

عرض کردم: مرا نصیحت و اندرزی کن ای پسر رسول خدا!  
فرمود: بلی، برای سفری که در پیش داری خود را آماده ساز،

وتوشه این سفر را قبل از آنکه زمان کوچ کردن در رسد و آهنگ رحیل بنوازند مهیا کن.

و بدان که توبه دنبال دنیا می‌روی و طلب آن را می‌کنی در حالیکه مرگ تورا تعقیب نموده و طلب تورا می‌نماید. و هم‌و اندیشه و تفکر روزی را که هنوز نیامده است بار مکن بر روزی که آمده و تو در آن هستی. و بدان که تو از اموال دنیا هیچ چیزی را زیادی از قوت خودت کسب نمی‌کنی مگر آنکه در آن چیز خازن و نگهدار برای غیر خودت بوده‌ای!

و بدان که در آنچه از اموال دنیا از راه حلال به دست می‌آوری حساب است و در حرامش عتاب است و در مشتبهاتش عتاب و سرزنش و مؤاخذه است.

بنابر این اصل، دنیا را مانند جیفه و مرداری فرض کن که به اندازه کفاف در موقع ضرورت از آن برای خود بر می‌داری، پس اگر از آنچه اخذ نموده‌ای حلال باشد، تو در این امر طریق زهد و قناعت پیشه داشتی و از عهده حساب کمتری بر آمده‌ای، و اگر آنچه را از دنیا بر می‌داری از حرام باشد، دیگر دچار وزر و تبعات و مؤاخذه نشده‌ای چون از میته به قدر ضرورت برداشته‌ای نه زیاده بر آن، و اگر از موارد مشتبه باشد که مورد عتاب واقع می‌شوی، دچار عتاب کمتری شده‌ای! **وَأَعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا..... الخ.**

برای دنیای خود چنان عمل کن که گویا توالی الا بدرد دنیا به طور جاودان زیست می‌کنی و برای آخرت چنان عمل کن که گویا

تو فردا خواهی مرد!

واگر اراده داری که عزیز بشوی بدون عشیره و یاران و صاحب هیبت گردی بدون قدرت و سلطنت، پس برای حصول این مقصود از پستی و کاستی معصیت خدا خارج شو، و در بلندی و رفعت طاعت خداوند عزوجل در آی.

واگر حاجتی تورا وادار کند که ناچار با افرادی مصاحبت و همنشینی کنی، پس برای خود مصاحب و همنشینی اختیار کن که این مصاحبت موجب زینت و احترام تو گردد، و اگر او را خدمت کنی تورا حفظ کند و اگر از او کمکی بخواهی تورا کمک کند، و اگر سخنی گویی گفتار تورا تصدیق کند و صحه بگذارد، و اگر با کسی بخواهی در افتی و با شدت رفتار کنی و صولت تورا محکم کند.

واگر بخواهی دستت را به کرم و عطا دراز کنی مانع این نشود بلکه خود در این امر مساعدت نماید، و اگر در تو فتور و رخنه‌ای پیدا شد فوراً آن را ببند دو مسدود کند، و اگر از تو نیکی ببیند آنرا به حساب آورد و دستخوش نسیان نسپارد، و اگر تو از او چیزی خواستی به تو بدهد، و اگر در مواقع ضرورت و نیاز از خواستن امتناع ورزیدی خود او ابتدا به دادن کند، و بدون سؤال رفع ضرورت و حاجت از تو بنماید، و اگر بعضی از حوادث و ناملایمات بر او وارد شود، مراتب دوستی تو با او چنان باشد که تورا به رنج و ناراحتی اندازد (در کتاب معالی السبطین دارد که: اگر به تو بعضی از شدائد و گرفتاری هائی روزگار برسد موااسات کند).

آن رفیق همنشین کسی باشد که از ناحیه او هیچگاه ناراحتی و گرفتاری به تو نرسد، و راه های زندگی بر تو تغییر نپذیرد و در مواقع وصول به واقعیات و حقائق تو را تنها و ذلیل و مخدول نگذارد، و اگر در چیزی که باید بین شما قسمت گردد و نوبت به منازعه برسد و در تقسیم دچار گفتگو و جدال شدید، تو را بر خود مقدم دارد.

**جُناده** به دنبال این مطلب می گوید: پس از آنکه حضرت مجتبی علیه السلام این مواعظ را بیان فرمودند رنگ آن حضرت زرد و نفسشان قطع شد تا حدّیکه چنین پنداشتم که در هماندم جان خواهد داد.

در این حال حضرت امام حسین علیه السلام با أسود بن ابی الأسود، داخل شدند و سید الشهداء خود را به روی بردار انداخت و سرو صورت او را بوسید، و سپس در نزد او نشست.

و هر دو با یکدیگر به نجوی و آهستگی سخنانی گفتند و ابو الاسود ناگاه گفت: **إِنَّا لِلّهِ** روح حضرت حسن به عالم باقی شتافت<sup>(۱)</sup>.

مرحوم شیخ صدوق رحمه الله علیه از محمد بن ابراهیم ابن اسحق.... از حضرت امام رضا از پدرانش علیهم السلام نقل کرده که فرموده: چون وفات حسن بن علی بن ابیطالب رسید گریه کرد. به آن حضرت عرض کردند: ای پسر رسول خدا! شما چگونه

---

(۱) بحار الانوار ج ۴۴ ص ۱۳۸ رقم ۶ چاپ اسلامیة و معاد شناسی ج ۳ صفحات ۴۲ الی ۴۸.

جز حسن قطب زمن مرکز پرگار مَحَن ..... ۱۱۱

گریه می‌کنید، در حالیکه منزلت شما با رسول الله این چنین منزلتی است و رسول الله در باره شما آن چنان فرموده است، و دیگر آنکه شما بیست بار با پای پیاده برای ادای مناسک حج به بیت الله الحرام رفته‌اید و سه بار تمام مال خود را با فقراء بالمناصفه تقسیم نمودید حتی از تقسیم نعلین خود دریغ ننمودید؟

حضرت فرمود: گریه مؤمن برای دو چیز است:

اول - برای هَوْل مُطْلَع، هراس واضطرابی که در حال تجلّی

مقام حضرت احدیت دست می‌دهد.

دوم - برای فِرَاقِ أَجْبَه و دوری محبّان و محبوبان من<sup>(۱)</sup>.

## جز حسن قطب زمن مرکز پرگار مَحَن!

هر که آشفته دل و سوخته جان همچو منست

نکند میل چمن و رهمه عالم چمن است

هر غم از دل بتماشای گلستان نرود

عالم اندر نظر غمزده بیت الحزن است

نه هر آشفته بود شیفته روی نگار

نه پریشانش از زلف شکن در شکن است

گوش جان ناله قمری صفتی می‌طلبد

نه پی زمزمه بلبل شیرین سخن است

---

(۱) امالی شیخ صدوق ص ۲۲۲ و معاد شناسی ج ۴۸:۳.



من نجویم لب جو کآب من آتش صفت است  
 سبزه و روی نکو حضرت وجه حسن است  
 جز حسن قطب زَمَن مرکز پرگار محن  
 کس ندیدم که بانواع محن ممتحن است  
 نقطه دایره و خطه تسلیم و رضا  
 نوح طوفان بلا یوسف مصر محن است  
 راستی فُلك و فُلك همچو حبیبست بر آب  
 کشتی حلم وی آنجای که لنگر فکن است  
 بکه نالم که سلیمان جهان خانه نشین  
 خاتم مملکت دین بکف اهر من است  
 شده از سوده الماس زمرّد لعش  
 سبزه‌بوش از اثر زهر گل یاسمن است  
 آنکه چون روح بسیط است در اینجسم محیط  
 زهر کین در تن او همچو روان در بدن است  
 شاهد لم یزلی شمع شبستان وجود  
 پاره‌های جگر و خون دلش در لگن است  
 ناوک خصم بر او از اثر دست و زبان  
 بر دل و بر بدن و بر جگر و بر کفن است  
 کعبه بتخانه و صاحب حرم از وی محروم  
 جای سلطان هُما مسکن زاغ و زغن است<sup>(۱)</sup>

## چرا امام حسن (ع) صلح کرد

سلیم بن قیس میگوید: هنگامیکه امام حسن با معاویه صلح کرده بود، روزی آنحضرت بر منبر ایستاد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! معاویه خیال می‌کند که من او را برای خلافت سزاوارمی‌دانم و برای خود صلاحیتی در آن نمی‌بینم! معاویه خیال خامی کرده است. من در کتاب خدا و بر لسان پیامبر خدا، بیشتر از مردم بر آنان اختیار دارم. بخدا سوگند، که اگر مردم با من بیعت کنند و مرا اطاعت و یاری کنند، آسمان قطره‌هایش را وزمین بر کتش را بر آنان ارزانی می‌دارد، و تو ای معاویه در آن (خلافت) طمع نمی‌کنی!!

پیامبر (ص) فرموده است: هرگاه اختیار امتی را کسی بدست بگیرد که عالمتر از او در میان آنان باشد، (امور آنان رو به عقب خواهد رفت تا همچون گوساله پرستان (بنی اسرائیل) شوند.

بنی اسرائیل، هارون را رها کردند و اطراف گوساله را گرفتند، در حالیکه میدانستند هارون جانشین موسی است این اُمت هم علی (ع) را رها کردند در حالیکه از پیامبر (ص) شنیده بودند که به علی (ع) می‌فرمود «تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی مگر از جهت پیامبری، که پیامبری بعد از من نیست».

امام حسن (ع) در ادامه کلامش فرمود: پیامبر (ص) هم از

قومش به غار فرار کرد در حالیکه آنان را بسوی خدا میخواند، اگر یارانی بر علیه آنان می یافت از آنان فرار نمی کرد من نیز اگر یارانی می یافتم با توای معاویه بیعت نمی کردم.

خداوند برای هارون، هنگامیکه او را تضعیف کردند و نزدیک بود او را بکشند ویاری پیدا نکرد، وسعتی قرار داده بود. پیامبر را نیز، هنگامیکه یاری نیافت در وسعت قرار داد که به غار فرار کرد. من و پدرم نیز وقتی امت ما را رها کنند و با غیر ما بیعت کنند ویاری پیدا نکنیم در وسعتی از جانب پروردگاریم و اینها، سنتها و مثالهایی است که ما امامان مردم، یکی از دیگری می آموزیم.

ای مردم اگر ما بین مشرق و مغرب عالم را بگردید جز من و برادرم کسی را فرزند پیامبر نخواهید یافت<sup>(۱)</sup>!

## آه که صد پاره جگر شد حسن!

آه که صد پاره جگر شد حسن  
داد ز زن داد ز بیداد زن  
زهرا معاویه کافر ز سر  
کرد جهان را همه بیت الحزن  
آه که صد پاره جگر شد حسن

---

(۱) اسرار آل محمد (ص) ۲۷۲ - ۲۷۳ و بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۲ چاپ اسلامیه.

شیر خدا پاد شه لو کشف  
 جانب یثرب به شتاب از نجف  
 آمده با فوج مَلک صف به صف  
 ورد زبان کرده همه با اسف  
 آه که صد پاره جگر شد حسن  
 گمشده از عرش بر بن گوشوار  
 غم شده با احمد مختار یار  
 جانب جبریل امین گوش دار  
 گرید وگوید زالم زار زار  
 آه که صد پاره جگر شد حسن  
 بوالبشر از خجالت خیر البشر  
 بر سر زانو بنهاده است سر  
 نوح از این داغ شد نوحه گر  
 گرید وگوید بدو چشمان تر  
 آه که صد پاره جگر شد حسن  
 کرده سه جا حضرت خیر النساء  
 بیرق ماتم علم غم به پا  
 گه به خراسان وگهی کربلا  
 گه به مدینه بسر مجتبی  
 آه که صد پاره جگر شد حسن

اهل حریم شه ختمی مآب  
بی خبر از رفتن شام خراب  
دیدن ویرانه و بزم شراب  
جمله کنند از سر درد این خطاب  
آه که صد پاره جگر شد حسن<sup>(۱)</sup>.





معصوم پنجم  
حضرت سید الشهداء امام حسین  
علیه السلام

## روز نهم محرم

ابن سعد در شامگاه روز نهم محرم بطرف حضرت سید الشهداء (ع) حمله آورد و در میان لشکریان فریاد بر آورد که بطرف خيام طاهرات حمله آورید، امام حسين کنار خيمه خود نشسته و بر شمشيرش تکیه زده و خوابش برده بود، در عالم خواب دید که جدش رسول الله (ص) می‌فرماید:

ای حسین تو به همین زودی بطرف ما خواهی آمد، زينب سلام الله عليها آمد و گفت: دشمن به ما نزديك شد.

امام حسين (ع) به برادرش عباس فرمود: جانم فدایت باد اینك سوار شوید و بنزد این جماعت بروید واز آنها پرسید چرا آمده‌اند و چه می‌خواهند؟ ابو الفضل بایست نفر سوار که<sup>(۱)</sup> زهیر وحبیب

---

(۱) سید الشهداء سلام الله عليه با ذکر جمله «بنفسی انت» جانم فدایت باد موقعیت عظیم حضرت عباس را نشان داده و مقام او را معرفی کرده، امام علیه السلام که خود علت کائنات و واسطه فیض اقدس برای ممکنات است برای اهمیت مقام برادرش این جمله را اداء نمود.

هم در میان آنها بودند بطرف لشکر کوفه رفتند، و از آنها علت حمله را پرسیدند، گفتند: امر این زیاد رسیده که ما شما را به اطاعت از او دعوت کنیم و اگر پاسخ مساعد ندادید با شما جنگ کنیم.

حضرت عباس مراجعت کرد تا جریان را به امام حسین (ع) اطلاع دهد یاران سید الشهداء در برابر مردم قرار گرفتند و آنان را موعظه کردند، حبیب بن مظاهر گفت: به خدا سوگند بدترین مردم کسانی هستند که فردای قیامت قدم در محشر گذارند در حالیکه ذریه و خاندان پیغمبر را کشته و عبّاد و زهّاد این شهر را که در سحرها ذکر خدا را می گفتند بکشند!

عزرة بن قیس گفت: تو همیشه از خودت تعریف میکنی و عبادت خودت را بر رخ دیگران میکشی. زهیر گفت: ای عزرة خداوند اورا پاك گردانیده و هدایت فرموده است، ای عزرة از خدا بترس من تورا نصیحت میکنم که از عواقب کارهای خود بترسی، تورا بخداوند سوگند میدهم که از گمراهی حمایت نکن و موجب قتل نفوس پاك را فراهم نساز.

عزرة گفت: ای زهیر ما تورا از دوستان این خاندان نمیدانستیم، و تو با آنها مخالف بودی، زهیر گفت: مگر اکنون که در نزد آنها قرار گرفته‌ام نمیدانی که با آنها میباشم.

به خداوند سوگند نه نامه‌ای برای او نوشته‌ام و نه قاصدی را بطرف او روانه کردم و نه به وی وعده یاری دادم، ولیکن در بین راه با وی برخورد کردیم، و قتیکه اورا دیدم موقعیت اورا در نزد حضرت



۱۲۰ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

رسول اکرم صلی الله علیه وآله مشاهده کردم، و میدانستم که دشمنش در باره او چه تصمیمی دارد، از این رو مصمم شدم او را یاری کنم و با او باشم، و جانم را فدای او نمایم در جائیکه شما حق او را ضایع کرده و حق خدا و رسول را در باره او مراعات نکرده‌اید.

ابو الفضل العباس آمد و نظریات کوفیان را به حضرت سید-  
الشهداء رسانید.

امام حسین علیه السلام فرمود: به طرف آنها مراجعت کن و امشب را از آنها مهلت گیر تا ما امشب با خدای خود راز و نیاز کنیم و به نماز و دعا و استغفار بپردازیم، خداوند میداند که من نماز را دوست دارم و از تلاوت قرآن و خواندن دعا و استغفار لذت میبرم.

عباس علیه السلام مراجعت کرد و موضوع را با مردم در میان گذاشت و شب را مهلت خواست.

ابن سعد در پاسخ درنگ کرد، عمرو بن حجاج گفت: سبحان الله اگر این مردم از اهل دیلم بودند و از تو يك شب مهلت میخواستند سزاوار بود مهلت بدهی، قیس بن اشعث گفت: پیشنهاد آنها را بپذیر به خداوند سوگند صبح با تو جنگ خواهند کرد.

ابن سعد گفت: به خداوند قسم اگر میدانستم آنها صبح جنگ خواهند کرد شب را به آنها مهلت نمی‌دادم، سپس به امام حسین اطلاع داد که ما تا فردا شما را مهلت میدهیم اگر تسلیم شدید شما را بطرف امیر خواهیم برد، اگر امتناع کردید شما را آزاد نخواهیم

## آزاد مردان پاك دل!

امام حسين عليه السلام در شب عاشورا ياران خود را جمع کرد و فرمود:

خداوند را با بهترين ستايش مي ستايم، و او را در حال خوشي و اندوه سهاس ميگويم، خدايا تورا ستايش ميكنم كه مارا به نبوت گرامي داشتهي و به ما قرآن و احكام دين تعليم فرمودي، و به ما دل دانا و چشم بينا و گوش شنوا اعطا كردي و ما را از مشركين قرار ندادی، من اينك ياراني بهتر از ياران خود خاننداني نيكو تر از خاندان خود نمی بينم، پروردگارا از طرف من به آنان پاداشي نيك عطا فرما.

جدم به من خبر داد كه من بزودي به عراق كشانده خواهم شد، و در زميني كه نام او عمور ويا كربلا است فرود خواهم آمد و در آنجا به شهادت خواهم رسيد و اينك موعد فرا ميرسد آگاه باشيد كه ما فردا با اينها در موقعيتي سخت قرار داريم، و من اينك به شما اجازه ميدهم از اين جابرويد و من هيچ عهد و پيماني با شما ندارم، اکنون شب است و سپاهي همه جا را فرا گرفته شب را براي خود مركب بگيريد و هر کدام از شما دست يكنفر از اهل بيت مرا نيز در دست

(۱) مقتل الحسين تأليف عبد الرزاق المقرم ص ۲۵۳ الى ۲۵۵ و تاريخ طبري ج ۶ ص ۲۳۷.

داشته باشید و از این وادی هولناك خود را بیرون کنید، خداوند به شما پاداش خوبی بدهد، شما میتوانید در شهرهای خود پراکنده شوید، این مردم فقط مرا میخواهند و اگر به من دست یا بند دیگر با احدی غیر از من کاری ندارند.

در این هنگام برادران و فرزندان و فرزندان برادرش و فرزندان عبد الله بن جعفر گفتند: ما هرگز این کار را نخواهیم کرد، ما ترا ترك كنیم برای آنكه بعد از تو زندگی کنیم؟ خداوند همچون روزهایی را برای ما پیش نیاورد نخست برادرش ابو الفضل و سپس بنی هاشم هر يك در این مورد بیاناتی را القاء کردند.

امام حسین در این هنگام متوجه فرزندان عقیل شد و فرمود: شهادت مسلم برای شما بس است، اینك شما بروید من اذن مراجعت به شما می‌دهم، آنان جواب دادند ما تورا تنها گذاریم و در این میدان تورا با این لشکر رها کنیم، پس جواب مردم را چه بدهیم؟ ما رئیس خاندان و سید خود و فرزندان عموی خود را که بهترین اعمام هستند ترك گوئیم و با آنها در جنگ شرکت نکنیم، نه به خدا هرگز چنین کاری نخواهیم کرد، ما جان خود را در راه تو فدا میکنیم و از خاندان و اموال خود صرف نظر مینمائیم، در خدمت تو جنگ خواهیم کرد تا به سر نوشت تو گرفتار شویم، خداوند چهره زندگی را بعد از تو سیاه کند.

پس از آن مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: ما تورا تنها بگذاریم؟ پس در نزد خداوند چه عذری داشته باشیم که ما از حقوق

تو دفاع نکردیم؟ به خدا سوگند تورا ترك نمی گویم تا با نیزه های خود  
سینه دشمن را سوراخ نکنم و با شمشیر خود آنها را نکویم، تا آنگاه  
که وسیله ای در دست داشته باشم با آنها جنگ میکنم و اگر دستم  
خالی شد با سنگ بر آنها حمله خواهم آورد تا آنگاه که بمیرم.

سپس سعید بن عبد الله قیام کرد و گفت: بخدا قسم ما دست  
از تو بر نمیداریم و در پیشگاه پروردگار معلوم گردد که ما در غیبت  
رسولش حقوق او را حفظ کردیم، بخدا سوگند اگر میدانستم که  
کشته میشوم و بار دیگر زنده میگردم و باز سوزانیده میشوم، و خاکستر  
را به باد میدهند و این کار را هفتاد بار با من انجام خواهند داد دست  
از تو بر نمیدارم تا جانم را در راه تو بدهم، چگونه من این عمل را  
انجام ندهم در صورتیکه میدانم یکبار بیشتر کشته نخواهم شد و بعد  
از آن کرامت جاودانی که هرگز پایان ندارد نصیب من خواهد شد.

زهیر بن قین گفت: به خدا سوگند دوست دارم کشته شوم  
و بعد زنده گردم بار دیگر کشته شوم و همین گونه تا هزار مرتبه این  
عمل تکرار شود، و بدین وسیله خداوند جانت را حفظ کند و جان این  
جوانان را نگهدارد، و دیگر یاران سید الشهداء هر کدام به نوبه خود  
سخن گفتند و امام حسین علیه السلام برای آنها از خداوند جزای  
خیر طلب کردند<sup>(۱)</sup>.

هنگامی که سید الشهداء (ع) صدق نیت و اخلاص آنها را

---

(۱) ارشاد شیخ مفید ج ۲ ص ۹۳ - ۹۴.

مشاهده کرد وفداکاری آنها را در راه خود دید آنها را از سرنوشتی که در انتظار آنان بود مطلع ساخت و فرمود: فردا من و همه شما کشته خواهیم شد و هیچ کسی از شما باقی نخواهد ماند قاسم و عبد الله رضیع (علی اصغر) هم کشته خواهند گردید، فقط فرزندم علی زین العابدین خواهد ماند، خداوند نسل مرا از وی باقی خواهد گذاشت و او پدر هشت امام می باشد.

بعد از این یاران سید الشهداء همگان فریاد بر آوردند خداوند را سها سگزاریم که مارا بیاری کردن تو گرامی داشت و به ما توفیق شهادت در رکاب تو عطا فرمود، ای فرزند رسول خدا آیا راضی نیستی که با شهادت خود با تو در يك جا باشیم، سید الشهداء برای آنها دعای خیر کرد و پرده ها را از جلو دیدگان آنها برداشت و آنها هر کدام جاهای خود را در بهشت دیدند و نعمت هائی را که خداوند برای آنان فراهم ساخته مشاهده نمودند، و این جریان از قدرت خداوند و تصرفات امام هیچ دور نیست، ساحران فرعون هنگامیکه به موسی علیه السلام ایمان آوردند و فرعون خواست آنها را بکشد حضرت موسی منازل آنها را در بهشت به آنان نشان داد.

در حدیث از حضرت باقر علیه السلام است که حضرت سید الشهداء سلام الله علیه به یاران خود فرمود: بشارت باد شما را به بهشت به خدا سوگند ما مدتی طبق مشیت خداوند درنگ میکنیم و بر ما آنچه خواهد گذشت میگذرد، بعد از آن خداوند ما و شما را بیرون میآورد و قائم ما را ظاهر میکند و انتقام ما را از ستمکاران میستاند، ما

و شما آنها را در زنجیرها و غلها مشاهده میکنیم، گفته شد قائم شما کدام است ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: هفتم از فرزندان پسر محمد بن علی باقر، و او حجة ابن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی فرزند من است، و او مدتی طولانی غیبت میکند. سپس ظاهر گردد و زمین را پر از عدل و داد میکند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد<sup>(۱)</sup>.

## شب عاشوراء وحوادث آن!

امشب شهادتنامه عشاق امضاء میشود  
 فردا زخون عاشقان ایندشت غوغا میشود  
 امشب کنار یکدیگر بنشسته آل مصطفی  
 فردا پریشان جمعیان چون قلب زهرا میشود  
 امشب بود بر پا اگر این خیمه شاهنشهی  
 فردا بدست دشمنان برکنده از جا میشود  
 امشب صدای خواندن قرآن بگوش آید ولی  
 فردا صدای الامان زیندشت برپا میشود  
 امشب کنار مادرش لب تشنه خفته اصغرش  
 فردا خدایا بسترش آغوش صحرا میشود

---

(۱) مقتل الحسین ص ۲۵۵ الی ۲۶۰.

امشب که جمع کودکان در خواب ناز آسوده‌اند  
 فردا بزیر خارها گمگشته پیدا میشود  
 امشب رقیه حلقه زرین اگر دارد بگوش  
 فردا دریغ این گوشوار از گوش او وامیشود  
 امشب بخیل تشنگان عباس باشد پاسبان  
 فردا کنار علقمه بی دست سقا میشود  
 امشب صدای قاسم شیرین زبان آید بگوش  
 فردا خموش افسوس این مرغ خوش  
 آوامیشود  
 امشب بود جای علی آغوش گرم مادرش  
 فردا چو گلها پیکرش با مال اعدا میشود  
 امشب گرفته در میان اصحاب شاهنشاه را  
 فردا عزیز مصطفی بی یار و تنها میشود<sup>(۱)</sup>  
 شب عاشورا یکی از شبهای سخت در زندگی اهل بیت  
 علیهم السلام بود، این شب همه‌اش رنج و محنت و سختی و فشار و غم  
 و اندوه بود، شبی که دنیا له‌اش شر و فساد و قساوت قلب و خطرات  
 مهلك و جان‌سوز با خود همراه داشت، بنی امیه و پیروان آنها همه  
 وسائل زندگی را از آنها قطع کرده بودند، فریاد و ناله زنان و شیون  
 کودکان از تشنگی در آن شب تاریک از همه جا بلند بود.

---

(۱) منتخب المصائب ج ۱ ص ۱۲۲.

در این گیرودار حالات یاران بزرگوار و سادات شریف بنی هاشم معلوم است، آیا با همه این مصائب و گرفتاری دلی برای آنان مانده است که قیام کنند و یا خود را برای چاره جوئی از جنگی که فردا آن ها را فرا خواهد گرفت اندیشه کنند، آری شیران آل عبدالمطلب واصحاب برگزیده آن حضرت در این حالات کوه شکن بسیار خوشحال و قلبی محکم داشتند، و آنها از اینکه فردا به شهادت خواهند رسید و به حور و قصور و نعیم خداوند میرسند اظهار شادمانی میکردند، هر چه میدان جنگ و محاصره تنگتر میشد آنها از رسیدن ساعت شهادت لذت میبردند و با همدیگر مزاح می نمودند و شادمان بنظر میرسیدند.

بریر با عبد الرحمان انصاری شوخی میکرد، عبد الرحمان میگفت: مگر این وقت شوخی است؟ بریر گفت: خویشتانان من میدانند که من هرگز اهل شوخی و مزاح نبوده ام، در جوانی و هنگام کاملی هیچ گاه طرف سخنان باطل نرفته ام، ولیکن اکنون خوشحال هستم که به همین زودی در آغوش حور العین خواهیم بود و به جوار رحمت حق خواهیم شتافت، فقط هنگامیکه شمشیر اینها ما را در یابد ما باین نعمت ها خواهیم رسید و من دوست دارم هم اکنون بما حمله آورند<sup>(۱)</sup>.

حبیب بن مظاهر اسدی بیرون شد در حالیکه میخندید، یزید



بن حصین گفت: مگر اکنون هنگام خنده است حبیب گفت: کدام وقت سزاوار تر از اینوقت برای خوشحالی هست، ما فقط منتظر شمشیرهای این قوم هستیم همینکه کشته شدیم به نعيم جنت ورحمت خداوند خواهیم رسید<sup>(۱)</sup>.

زمزمه های یاران سید الشهداء همانند صداهای زنبور بگوش میرسید، وشب را تا صبح در حال قیام وقعود وسجده گذراندند.

ضحاک بن عبد الله مشرقی گوید: سواران ابن سعد از نزدیک ما عبور کردند، مردی از آنها شنید که حسین علیه السلام آیه شریفه «ولا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیراً لانفسهم، انما نملی لهم لیزدادوا اثماً ولهم عذاب مهین، ما کان الله لیزروا المؤمنین علی ما أنتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب»<sup>(۲)</sup> را تلاوت می فرمود!

آن مرد گفت: به خداوند کعبه، طیبون ما هستیم واز شما تمیز داده شدیم! بریر به او گفت: ای فاسق! خداوند تورا در طیبین وپاکان قرار داده، بیا واز گناهان بزرگت استغفار کن به خدا سوگند مقصود از طیبون در آیه ما هستیم، وخبیث شما هستید، آن مرد در حالیکه بریر را مسخره میکرد گفت: من هم به این شهادت میدهم!

(۱) رجال کشی.

(۲) کسانی که کافر شدند گمان نکنند از مهلتی که به آنان دادیم برای آنها خیر وسعادت در بر دارد، بلکه این جهت برای اینست که آنها بر گناهان خود بیفزایند و برای آنان عذابی دردناک وخور کننده خواهد بود.

گفته میشود در شب عاشورا بنا بنقل از لهوف سی و دو نفر از لشکریان عمر بن سعد به لشکر سید الشهداء ملحق شدند، اینها مشاهده کردند که یاران سید الشهداء مشغول دعا و قرائت هستند و به درگاه خداوند تضرع و زاری میکنند از این رودست از عمر بن سعد برداشتند.

حضرت سجاد (ع) میفرمود: در شی که پدرم روز بعد کشته شد شنیدم اشعار ذیل را میخواند و شمشیرش را اصلاح میکرد.

يَا ذَهْرُ أَفِ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ  
كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ  
مِنْ صَاحِبٍ وَطَالِبٍ قَتِيلٍ  
وَالْذَهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ  
وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ  
وَكُلُّ حَتَّى سَالِكَ سَبِيلِ

پدرم این اشعار را چند بار تکرار کرد، من از مضمون آن مطلب را دریافتم و گریه مرا گرفت ولیکن سکوت کردم، و یقین نمودم که بلا نازل شده است ولی عمه‌ام زینب هنگامیکه اشعار را شنید ناگهان در حالیکه لباسش بر زمین کشیده میشد بطرف پدرم رفت و فریاد زد و گفت:

کاش مرگ زندگی مرا نابود کرده بود، امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن در گذشته‌اند، ای جانشینان گذشتگان و پناه بازماندگان.

سید الشهداء علیه السلام اورا دلداری دادند و امر به صبر و شکیبائی کردند و فرمودند:

ای خواهر صبر کن و در مصیبت جزع و فزع پیش نگیر و خداوند صابران را پاداش میدهد و بدان که اهل زمین همه خواهند مرد و اهل آسمانها باقی نخواهند ماند، و همه کس جز خداوند در معرض نابودی هستند، و هر مسلمان باید بر رسول خدا اقتداء کند. زینب سلام الله علیها گفت: ای برادر آیا جانت را بزور خواهند گرفت؟! این وضع دل مرا زخم میکند، و جانم را سخت آزار میدهد. (بنقل از لهوف).

در این هنگام زنان هم با او بگریه افتادند و بر چهره‌های خود زدند و ام کلثوم فریاد زد و ام‌مده و اعلیّا و و اماماه و واحسیناه ما بعد از شما در بدر خواهیم شد.

اما حسین (ع) فرمود: ای خواهر ای ام کلثوم، ای فاطمه، وای رباب بنگرید هرگاه مرا کشتند پیراهن خود را چاک نکنید و صورت خود را نخراشید و سخنان دور از شأن خودتان بر زبان جاری نسازید.

بعد از آن سید الشهداء (ع) یاران خود را امر کرد که خیمه‌ها را نزدیک همدیگر نصب کنند تا آنها از یکطرف با کوفیان<sup>(۱)</sup> جنگ کنند پیرامون خیام طاهرات خندقی حفر کنند و در آن هیزم گذارند و آتش

بزنند، که در هنگام جنگ سواران نتوانند به خیمه‌ها حمله آورند و آنها از یکطرف حملات دشمن را دفع کنند.

امام حسین (ع) در نیمه‌های شب بیرون شد و در اطراف خیمه‌ها، تپه‌ها را ملاحظه کرد، و پستی و بلندی میدانرا از نظر گذرانید، نافع بن هلال نیز دنبال آن جناب می‌آمد، سید الشهداء از وی پرسید چرا بیرون شده‌ای؟ گفت: یا بن رسول الله چون دیدم بیرون رفتی نگران شدم که از لشکریان این طاغی و سرکش آسیبی بتو رسد<sup>(۱)</sup>.

## شهادت علی اکبر (ع)

السلام علیک یا اَوَّلَ قَتیل من نسل خیر سلیل، من سلاله ابراهیم  
الخلیل صلی الله علیک وعلی ابیک  
روانه جانب میدان چه دید سرو امیدش  
جهان بدیده او شد سیه چنانچه ندیدش  
نظر بقامت سروش چه کرد از ره حسرت  
سرشگ دیده شه بر عذار چهره چکیدش  
ز بار غصه وغم شد خمیده قامت سروش  
بروی دست محاسن گرفت و موی سفیدش

بگریه گفت خدای تو شاهندی زبرم رفت  
 کسی که ثانی احمد بدی صفات حمیدش  
 دریغ وآه که لب تشنه رفت جانب میدان  
 گل خزان شده هرگز کسی زباغ نچیدش  
 بانستظار نشینم که شاید از سفر آید  
 چو یوسفی که بوصل پدر دوباره رسیدش  
 بعد از آنکه یاران امام حسین (ع) همه کشته شدند وجز اهل  
 بیت وخواهشاندانش کسی نماند، وآنها نیز خود را آماده جهاد کردند  
 وبا تمام قوه وقدرت وشجاعت وشهامت در برابر لشکریان دشمن  
 ایستادگی نمودند، وبا همدیگر وداع کردند، نخستین کسی که از اهل  
 بیت قدم به میدان گذاشت علی اکبر فرزند امام حسین (ع) بود.  
 امام حسین (ع) فرزند ارجمند را در برابر خود دید، همی  
 گوید پدرم! اجازه می‌خواهم رهسپار میدان نبرد گردم وجان خود را  
 در راهت فدا کنم و سر بکویت بسپارم، علی اکبر خلق و خوی پیغمبر  
 وجمال نورانی او را داشت ومنطق بلیغش همانند منطق رسول خدا  
 بود.

علی اکبر (ع) ریشه‌ای از درخت نبوت بود که از جدش  
 فضائل را به ارث میبرد، وی لیاقت امامت را داشت واگر مقام امامت  
 وخلافت منصوب از طرف خداوند نبود او از هر جهت شایستگی  
 داشت به این مقام برسد، وخداوند نام امامان را در يك صحیفه‌ای  
 برای حضرت رسول (ص) فرستاده بود.

هنگامیکه تصمیم گرفت بطرف میدان برود مفارقت او بر مخدرات بسیار گران بود، زیرا وی به منزله ستون خیمه‌های آنان بود و آنها را از هر گزندى حفظ میکرد و آنان بعد از سید الشهداء (ع) به او نظر داشتند، زیرا آنها میدیدند رشته‌های نبوت از هم قطع میشود و آفتاب رسالت در حال تیره شدن است، و مجسمه تمام نمای پیغمبر هم اکنون عازم میدان میباشد.

بانوان حرم پیرامون او را گرفتند هر کدام با ناله سوزان از آنجوان در خواست انصراف از نبرد مینمودند، و میگفتند: ای علی به غربت ما ترحم نمای ما طاقت مفارقت تو را نداریم. علی اکبر به سخنان آنان توجه نکرد زیرا میدید که دشمنان پیرامون پدرش حجت خدا را گرفته‌اند و میخواهند خون او را بریزند، از پدر اذن گرفت و بر اسب پدرش سوار روانه میدان شد، این رجز را خواند و خود را معرفی کرد و بر دشمن حمله آورد و گفت:

انا علی بن الحسین بن علی

نحن ورب البيت اولى بالنبي

تالله لا يحكم فينا ابن الدعي

اضرب بالسيف احامى عن ابي

ضرب غلام هاشمی قرشی

امام حسین (ع) از روی نا امیدی به اندام زیبا و قیافه ملکوتی فرزند نگریست، سپس عرضه داشت (اللهم اشهد علی هولاء القوم فقد اليهم غلام اشبه الناس خلقاً وخلقاً ومنطقاً برسولك وكنّا اذا

اشتقنا الی نبیک (ص) نظرنا الی وجهه...<sup>(۱)</sup>

یعنی: خداوندا گواه باش که شبیه ترین مردم به پیغمبرت از نظر رفتار و کردار و گفتار بطرف میدان میرود و ما هرگاه اشتیاق دیدن پیغمبرت را پیدا میکردیم به این جوان نگاه مینمودیم، خداوندا برکات زمین را از این مردم دریغ دار و آنها را از همدیگر متفرق ساز و اختلافات را در میان آنان زیاد گردان تا هر کدام بطرفی بروند و وحدت را از دست بدهند و حکام و والیان اینها را هیچ گاه از آنان راضی نگردان، خداوندا این جماعت ما را دعوت کردند و بعد ما را ترک نمودند و با ما جنگ کردند و بعد این آیه شریفه را خواندند: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»<sup>(۲)</sup>.

در کتاب معالی السبطین صفحه (۲۵۱) دارد «وكان اهل المدينة اذا اشتاقوا الى النبي (ص) نظروا الى علي الاكبر وكان الحسين عليه السلام يحبه حباً شديداً بحيث اذا فرح به وُسراً سروراً عظيماً».

علی اکبر (ع) بطرف میمنه لشکر دشمن حمله آورد و سپس بطرف میسره رو آورد، وگاهی خود را میان لشکر می انداخت و هیچ زور مندی قدرت نداشت در برابر او توقف کند و هر کسی به میدان او می آید کشته میشد علی اکبر در حدود یکصد و بیست نفر را هلاک

(۱) بحار الانوار ج ۴۵ ص ۴۳ چاپ اسلامیه.

(۲) سوره آل عمران آیه ۳۴ - ۳۵.

کرد و تشنگی بروی چیره شد و بطرف پدرش مراجعت کرد تا اندکی استراحت کند و از عطش خود پدرش را متوجه سازد، عرضه داشت: (یا ابا العطش قد قتلنی وثقل الحديد اجهدنی فهل الی شربة من الماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء) یعنی: پدرم عطش مرا می کشد، سنگینی سلاح نبرد مرا بتعب انداخته است، آیا ترا آبی هست که من با آن کسب نیرو کنم! وبا دشمنان بجنگم؟ فبکی الحسین (ع) وقال: امام حسین (ع) گریه کرد و فریاد بر آورد و گفت: به همین زودی از دست جدت سیرآب می گردی و از دست او آبی خواهی نوشید که هرگز تشنه نخواهی شد، امام حسین زبان او را مکید و انگشتر را به او داد تا در دهان خود گذارد.<sup>(۱)</sup>

علی اکبر بار دیگر بطرف میدان رفت و با مژده ای که از طرف پدرش برای ملاقات جدش به او داده شده بود، بار دوم به آن جماعت حمله آورد و روز را در مقابل آنان تیره و تار ساخت و مانند جدش علی بن ابیطالب (ع) به هر طرف حمله می آورد و مانند صاعقه برق از شمشیرش میدرخشید، و گروهی از اهل کوفه را کشت.

در این هنگام مرة بن منقذ عبیدی<sup>(۲)</sup> گفت: گناهان عرب در گردن من باشد اگر پدر این جوان را در مرگش نشانم، وی با نیزه که در دست داشت به پشت آن جناب فرود آورد و با شمشیر بر فرقش زد شمشیر پیشانییش را شکافت و علی اکبر دست در گردن اسب خود

(۱) مقتل خوارزمی.

(۲) منقذ بن مرة هم ذکر شده است.



انداخت واسب اورا به وسط لشکر برد، مردم از هر طرف اورا گرفتند و با شمشیرهای خود اورا قطعه قطعه کردند. آه آه آنقدر ضربات زیاد شد که عبارت (فقطعهوه بسیوفیهم ارباً ارباً) آه آه دلها بسوزد بر پیکر نازنین آینه پیغمبر نمای که آنرا پاره پاره نمودند.

علی اکبر (ع) با فریاد بلند پدرش را صدا زد و گفت: (هَذَا جَدِّي يَقْرُنُكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَكَ عَجَلِ الْقُدُومِ إِلَيْنَا) سلام بر توای پدر اینک جد من با جامی پر از آب مرا سیراب کرد<sup>(۱)</sup> و من بعد از این تشنگی نخواهم دید، وجدّم می گوید يك جام دیگر هم برای تو نگاه داشته ام، امام حسین (ع) خود را به بالین فرزند رسانید و خود را روی جسد فرزندش انداخت و وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ یعنی صورت بصورت او گذاشت و گفت: عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْغَفَا بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگی باشد، این مردم با کدام جرأت به خدا و هتک حرمت پیغمبر تجاوز کردند، ای فرزند بر جدّت و پدرت بسیار گران است که تو آنها را به فریاد بخواهی و آنها نتوانند از تو فریاد رسی کنند.

بعد کف های خود را از خونس پر کرد بطرف آسمان پاشید و قطره ای از آن بزمین نریخت و در زیارت آن حضرت آمده است که: پدر و مادرم فدای آن شهیدی باد که بدون جرم و تقصیر سر اورا بریدند،

پدر و مادرم فدای آن کسی باد که خون او را بطرف رسول خدا  
بالا بردند،

پدر و مادرم فدای آن کسی باد که پدرش با قلبی سوزان  
و چشمی گریان او را برای رضای خدا بطرف میدان فرستاد و خون او را  
بطرف آسمان پاشید و قطره‌ای از آن بر زمین نریخت، و از پدرت ناله  
واندوه خاموش نگردید<sup>(۱)</sup>.

امام حسین جوانان بنی هشام را طلب کرد و جسد علی اکبر  
را بطرف خیام بردند، در این هنگام زنان اهل بیت اطهار از خیمه‌ها  
بیرون ریختند و جنازه علی اکبر را که در خون آغشته بود مشاهده  
کردند، و بدنش را که از ضرب نیزه و زخم شمشیر قطعه قطعه شده بود  
دیدند، زنان با فریاد و شیون که فریاد آنها تا ملکوت میرسید گریه  
و ناله میکردند، در مقابل همه زینب علیها السلام بیش از همه گریه  
و زاری می‌کرد و خود را روی بدن او انداخت، بدنی که ستون خانه  
و حامی و نگهبان و نگهدارنده جان آنها بود<sup>(۲)</sup> (تاریخ طبری و مقتل  
خوارزمی در اینجا گفته: زینب از خیمه بیرون شد و خود را روی جسد  
علی اکبر انداخت ولیکن امام حسین (ع) او را بار دیگر به خیمه  
بر گردانید).

---

(۱) کامل الزیارات: ص ۲۳۹.

(۲) مقتل المقرم و کتاب الوقایع والحوادث ج ۳ و کتاب منهاج الذموع و ستارگان  
درخشان و ارشاد شیخ مفید با تلخیص .

## شهادت قاسم بن الحسن علیهما السلام

السلام علی القاسم بن حسن بن علی المضروب هامته  
 المسلوب لامته حسین نادى الحسین عمّه علیہ السلام فجلی  
 علیہ عمه كالصقر وهو يفحص برجله التراب<sup>(۱)</sup>.  
 زدوری رخ اکبر چه مرغ در قفسم  
 رهاکن از قفسم تا بوصل گل برسم  
 امید زندگیم نیست ساعت دیگر  
 بسینه سم ستوران بود عمو هوسم  
 غریق بحر بلا را چه غم زطوفانش  
 زهجر روی پدر روز و شب بدم گریان  
 مرا باتش هجران عمو تو بیش مسوزان  
 نباشدش خبر از درد و غصه ایام  
 کسیکه درد یتیمی ندیده در دوران  
 مگر که اشک یتیمی رسد بدامانش<sup>(۲)</sup>.

---

(۱) در زیارت رجبیه ناحیه مقدسه وارد شده است: درود بر قاسم بن حسن آنجوانیکه  
 فرقه را شکافتند و لباسهایش را غارت کردند زمانیکه عمویش حسین (ع) را  
 بخواند و آنحضرت چون باز تیز بهرواز بر بالین او حاضر شد، او در حال جان دادن  
 پا بر زمین می کشید، امام در باره قاتلان نفرین کرد. کتاب الوقایع والحوادث ج ۳  
 ص ۷۰.

(۲) منهاج الدعوی ص ۳۲۰.

شب عاشورا پس از اجراء برنامه‌های لازم و آزمایش نهائی و بارفتن نا محرمان و دنیا پرستان امام حسین علیه السلام نسبت بهریك از یاران و آزاد مردان پاك دل، وضع روز (عاشورا) و شهادت آنان را تشریح و بیان فرمود. قاسم بن الحسن گویا پشت سر اصحاب نشسته بود و مرتب سر می‌كشید كه دیگران چه می‌گویند. وقتی كه امام فرمود همه شما كشته می‌شوید، این طفل با خودش فكر كرد كه آیا شامل من هم خواهد شد یا نه؟ آخر من بچه هستم شاید مقصود عموم این است كه بزرگان كشته می‌شوند و من هنوز صغیرم. لذا رو كرد به امام حسین (ع) و عرض كرد: وَ أَنَا فِي مَن يُقْتَلُ؟ آیا من هم كشته میشوم؟! امام با مهربانی پرسید پسر من مرگ در نزد تو چگونه است؟ (وَكَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ) عرضه داشت از غسل شیرین تر است (یا عم احلی من العسل) فرمود: عمویت بفدایت: تو هم شهید میشوی.

قاسم روز عاشورا اجازه میدان خواست حضرت از اجازه خود داری فرمود قاسم اصرار كرد، دست عمو را بوسید، گریه كرد، تا اینکه عمو دست بگردن وی در آورد، هر دو گریستند، قاسم گریست، عمو گریه كرد، قاسم از شوق لقاء پروردگار و جانبازی در راه ولی كردگار و عمو از فرط علاقه و تأثر بحال یتیم برادر، هر دو گریستند تا حالت غش بر آنان دست داد (وَجَعَلَا بَيْكِيَانِ حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا) آنگاه بهوش آمدند با دیدگان اشكبار از هم جدا شدند و قاسم رهسپار میدان شد.

امام حسین علیه السلام عمامه‌اش را بدونیم کرد، نیمی را چون کفن بر تن قاسم نمود و نیمی را بر سرش، شمشیر بر کمرش بست و او را روانه میدان نمود.

كودك زیبای امام حسن مجتبی علیه السلام (بقدری این بچه زیبا بود که دشمن گفت يك پاره ماه است).

بر فرس تند رو هر که تورا دید گفت

برگ گُل سرخ را باد کجا می برد<sup>(۱)</sup>

با قامتی موزون در حالی که شمشیرش بر کمر و نوکش بر زمین کشیده میشد و بقول حمید بن مسلم یکی از (خبر نگاران لشکر کوفه) در حالیکه پیراهن در تن، و نعلینی بند گسیخته در پا داشت بمیدان آمد، و رجز زیر را با دیدگان اشکبار بخواند:

ان تنكرونی فانا بن الحسن

سبط النبی المصطفی المؤمن

هذا حسین کالاسیر المرتهن

بین اناس لا سقوا صوب المزن

ترجمه: یعنی اگر مرا نمی‌شناسید من قاسم فرزند حسن مجتبی سبط پیغمبر امین هستم، این است عمویم حسین (ع) که مانند اسیران گرفتار شده است.

لشکریان از گریستن قاسم در شگفت و خیال کردند، آنجوان سیزده ساله از جنگ و مرگ می‌ترسد و گریه می‌کند: اما تعجب آنان

شهادت قاسم بن الحسن علیهما السلام ..... ۱۴۱

دوام نیافته و تردید شان مرتفع و بطلان خیالشان اشکار شد، زیرا دیدند اشاره بعمو میکند فهمیدند بحال عمو و غربیش متأثر و گریان شده است<sup>(۱)</sup>. سپس حمله کرد و جنگی سخت نموده سی و پنج نفر را بدرک

---

(۱) ناصرالدین شاه قاجار بسیار مناسب سروده است.

چه اعدا دید قاسم که در گردن کفن دارد  
بگفتند از ره تحسین عجب وجه حسن دارد  
رخش چون پرتوافکن شد در آن وادی فلک گفتا  
خوشا حال زمین را کو مهی در پیرهن دارد  
لبش پژمرده هم چون گل زسوز تشنگی اُمّا  
تو گوئی چشمه کوثر در این شیرین دهن دارد  
چه بلبل شورانگیز در آواز رجز خوانی  
بشوق نوگلی کو در میان انجمن دارد  
کشید تیغ خون افشان زابرو در صف هیجا  
تو گوئی ذوالفقار اندر کف بوالحسن دارد  
چنان آشوب افکند اندر آن صحرا زخونریزی  
پس از حیدر نه در خاطر دگر چرخ کهن دارد  
چه بی انصاف بودند آن جفا جویان سنگین دل  
چه جای نیزه و خنجر در آن سیمین بدن دارد  
زهر سو لشکر عدوان هجوم آورد چون ظلمت  
بصید شاهبازی جمله کو زاغ زغن دارد  
فکندند از سریر زین سلیمان وار آئشه را  
بلی اندر کمین دائم سلیمان اهرمن دارد  
چه سرو قد او زینت گلستان بلا را، شد  
بگفتا تاب سم اسب کی همچون بدن دارد  
مرا دریاب یا عما زروی مرحمت اکنون  
که مرغ روح، شوق دیدن پایم حسن دارد

۱۴۲ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

فرستاد، دگر باره حمله کرد و بنقل از مناقب ابن شهر آشوب این رجز را می‌خواند:

انی انا القاسم من نسل علی  
نحن وبیت الله اولی بالنبی  
من شمر ذی الجوشن او ابن الدعی

یعنی من قاسم از نسل علی بن ابیطالب هستم ما و خانه خدا از زنا زادگان چون شمر و عبید الله، به پیامبر اسلام نزدیکتر هستیم. حمید بن مسلم گوید: عمر و بن نفیل از دی گفت: بدون تردید اینک وقت آن رسیده است که من کمر بر قتل این جوان استوار کنم، گفتم، سبحان الله: چه می‌خواهی بکنی؟ بخدا قسم اگر این جوان نوری بر من ضربت زند دست بروی در از نمی‌کنم مگر این جمعیت برای او کافی نیست؟ گفت بخدا سوگند من بگفته ام عمل کنم این بگفت و ناگهان حمله برد، و ضربتی سخت بر سر قاسم فرود آورد، ضربت آنچنان شدید بود که فرق قاسم را شکافت و او را از پای در آورد، قاسم از اسب بر زمین افتاد و صدا زد (یا عماه ادرکنی) عمویم بفریادم برس .

صدای قاسم بگوش امام رسید، آنحضرت از فرط علاقه ای که بقاسم داشت مانند باز شکاری سریع بمیدان تاخت، و صفوف لشکر را بشکافت، تا خود را بر بالین یتیم برادر رسانید، دید قاتل می‌خواهد سر قاسم را از تن جدا کند، حضرت شمشیر را بر آن جنایت کار فرود آورد، آن ملعون دست خود سپر وار پیش آورد، دستش از بدن

شهادت قاسم بن الحسن علیهما السلام ..... ۱۴۳

جدا شد، قبیله خود را بیاری خواست که او را از دست امام حسین نجات دهند، جنگ همگانی گردید، در نتیجه آن ملعون در زیر دست و پای اسبان مرد<sup>(۱)</sup>.

هنگامیکه گردوغبار فرو نشست امام حسین خود را بالای سر قاسم رسانید در حالیکه او پاهایش را بزمین میکشید، امام حسین (ع) فرمود: از رحمت خداوند دور باشند آن گروهیکه تورا کشتند، جدّت در روز قیامت با آنان مخاصمه خواهد کرد.

سپس فرمود بر عمویت بسیار سخت است تو او را بفریاد میطلبی و او نمی‌تواند جواب تورا بگوید، و اگر خودش را هم بتو برساند نمی‌تواند سودی بتو برساند، به خدای سوگند ظلم کننده زیادند و یاری کننده بسیار کم!! سپس جسد قاسم را از زمین برداشت و سینه‌اش را بر سینه خود گذاشت و پاهایش بزمین کشیده میشد.

امام حسین علیه السلام جسد قاسم را آورد و در کنار جسد اهل بیت خود گذاشت و سپس رو بطرف آسمان کرد و گفت: خداوندا این مردم را بشمارش در آور و از آنها اصلی باقی نگذارد، و آنان را نیامرز، بعد از آن فرمودای فرزندان عمویم صبر کنید، وای اهل بیت من صبر کنید، بعد از این روز خواری و ذلت نخواهید دید<sup>(۲)</sup>.

\* \* \*

---

(۱) الوقایع والحوادث ج ۳ ص ۶۲ - ۶۳ - ۶۴.

(۲) مقتل مقرر ص ۳۲۴.



## شهادت حضرت عباس (ع)

السلام على العباس بن امير المؤمنين. المواسى اخاه  
بنفسه الاخذ لغده من امسه القادى له، الواقى الساعى اليه بمائه  
المقطوعة يداه لعن الله قاتليه يزيد بن ورقا وحكيم بن طفيل.

در جنب نهر علقمه دیدم یکی شهید  
گفتم چرا جدا از شهیدان دیگر است  
گفتا خموش باش که عباس نامدار  
منظور او ادب بجناب برادر است

ان العباس لما رأى وحدة اخاه الحسين عليه السلام اتاه

فقال يا اخي هل من رخصة فبكي الحسين بكاء شديداً ثم قال يا اخي انت صاحب لوائى واذا مضيت تفرق عسكرى فقال العباس عليه السلام قد ضاق صدرى وسئمت من الحيوۃ فقال الحسين عليه السلام فاطلب لهؤلاء الاطفال قليلا من الماء فسمع العباس ينادون الاطفال العطش فركب العباس فرسه واخذ رمحه وقربته وحمل على القوم وقتل منهم ثمانين رجلاً حتى دخل الماء فلما اراد ان يشرب غرفة من الماء ذكر عطش الحسين (ع) واهلبيته فرمى الماء ولم يشرب منه شيئاً).

مخور تو آب حسينت بخيمه عطشان است  
 خزان نخل ولايت زجور عدوان است  
 مخور تو آب كه باشد سكينه منتظرت  
 قدح گرفته بكف چشم سوى ميدان است  
 مخور تو آب كه اندر حرم زسوز عطش  
 صداى ناله اطفال تا بكيوان است  
 مخور تو آب كه اصغر نموده غش زعطش  
 رباب از غم او در خروش وافغان است  
 مخور تو آب كه زينب زبهر بيمارش  
 براى جرعه آبى ستاده حيران است<sup>(۱)</sup>

بعد از آنکه همه یاران و افراد امام حسین علیه السلام شهید شدند قمر بنی هاشم نتوانست خود را نگهدارد، و دید امام زمان بدون یاور مانده و از هر طرف راه چاره بسته شده و فریاد زنان و نالهٔ کودکان از تشنگی بلند گردیده است، از برادرش اذن خواست تا میدان رود، سید الشهداء (ع) او را از بهترین ذخائر خود میدانست، و دشمنان از صولت او میترسیدند، و اهل بیت هم با دیدن او دل گرم میشدند و با بودن او پرچم امام حسین (ع) هم چنان برافراشته بود، سید الشهداء (ع) میل نداشت برادرش از وی مفارقت کند، و میگفت: تو پرچم دار من هم هستی.

ابو الفضل عرض کرد: دلم از این منافقین تنگ شده و میخواهم خون برادران و خویشاوندان خود را از اینها بگیرم، سید الشهداء (ع) فرمود: برای کودکان مقداری آب بیاور، ابو الفضل بطرف مردم کوفه رفت و آنها را پند و موعظه فرمود و از عذاب خداوند ترسانید، ولیکن مواعظ او در آنها اثر نگذاشت، سپس فریاد زد: ای پسر سعد این حسین پسر دختر پیغمبر خداست که یارانش را کشتید و زنان و فرزندانش را تشنه گذاشتید، آنان را سیراب کنید که دلشان از تشنگی می سوزد.

ای مردم، امام حسین میگوید: بگذارید به روم و هند بروم و حجاز و عراق را برای شما واگذار کنم، سخنان ابو الفضل در آنها اثر نگذاشت و گروهی بگریه افتادند، در این هنگام شمر فریاد بر آورد: ای پسر ابو تراب اگر همهٔ روی زمین را آب فرا گیرد و ما قدرت داشته

شهادت حضرت عباس (ع) ..... ۱۴۷

باشیم قطره‌ای از آن را به شما نمیدهیم مگر اینکه در بیعت یزید داخل شوید.

ابو الفضل بر گشت و جریان را گفت و صدای کودکان را که از شدت عطش ناله میکردند شنید و دلش آرام نگرفت، غیرت هاشمی به جوش آمد و مشك را بدست گرفته سوار بر اسب شد و بطرف شریعه روان گردید، چهار هزار نفر بطرف او تیر اندازی کردند و او از آنها نترسید و حملات آنها را دفع کرد و پرچم را هم چنین بالای سرش نگاه داشت، لشکریان عمر سعد نمی‌دانستند که عباس چگونه مانند پدرش جنگ میکند، و صفها را درهم میشکند.

حضرت عباس (ع) خود را به کنار آب فرات رسانید، و دست خود را ب زیر آب برد که از آن بیاشامد ولیکن از تشنگی حسین و یاران و فرزندانش یاد کرد و بار دیگر آب را بر زمین ریخت و گفت:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هَوْنِي  
وَبَعْدَهُ لَا كُنْتُ أَنْ تَكُونِي  
هَذَا حُسَيْنٌ شَارِبٌ الْمُنُونِ  
وَتَشْرَبِينَ الْبَارِدَ الْمَعِينِ  
هَيْهَاتَ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي  
وَلَا فِعَالٌ صَادِقٍ الْيَقِينِ<sup>(۱)</sup>

---

(۱) بخود خطاب کرد ای نفس بعد از حسین زندگی ارزشی ندارد این حسین است که لب تشنه و در خطر مرگ قرار دارد و تو میخواهی آب خنك بیاشامی نه نه این عمل از دین بدور و باراستی و عمل عباس سازش ندارد.

سهس مشك را پر از آب كرد وسوار اسب شد وبطرف خیمه‌ها  
حرکت کرد، لشکریان راه را بر او گرفتند، و او به جنگ مشغول شد  
وگروهی را از پا در آورد وبار دیگر راه را در پیش گرفت وگفت:

لا اربب الموت اذا الموت رقا  
حتى اوارى فى المصاليت اللقا  
نفسى لنفس المصطفى الطهر وقا  
انى انا العباس اغدوا بالسقا  
ولا اخاف طارقاً ان طرقا  
بل اضرب الالهام وافرى الفرقا  
ولا اخاف الشر عند الملتقى<sup>(۱)</sup>

زید بن رقاد (ورقا) جهنی پشت درخت نخلی کمین کرده بود  
وحکیم بن طفیل هم با او همراهی میکرد، در این هنگام که وی بطرف  
خیام حرکت میکرد ناگهان زید شمشیری بردست او زد و دستش قطع  
شد و فرمود:

والله ان قطعتموا يمىنى  
وعن امام صادق اليقين  
نبى صدق جائنا بالدين  
انى احامى ابدأ عن دينى  
نجل النبى الطاهر الامين  
مصدقاً بالواحد الامين

---

(۱) من از مرگ مایه ترقی انسان است برای آن هراسان نباشم تا جائیکه میان میدان  
با دشمنان روبرو گردم و جانم فدای فرزند پیغمبر نمایم از مرگ نمی‌ترسم همانا  
من عباس سقای ارویدی عزیز زهرایم. و از ضربت شمشیر و تیرها نترسم و بر تارک  
دشمن بکوبم تا آنان فرار اختیار نمایند زیرا من از نبرد روی گردان نیستم.

ترجمه: بخدا سوگند، اگر چه دست راست مرا بریدند، اما من دست از حمایت دین و پیشوای راستگو فرزند پیغمبر امین، آورنده دیانت دین و خدا پرست بر نمی دارم، من دست راست ندارم، ولی با دست چپ در راه دینم جان بازی میکنم<sup>(۱)</sup>.

ابو الفضل با قطع شدن دست راست توجهی نکرد و قصدش این بود که هر چه زود تر آب را به بچه ها برساند، ولیکن حکیم بن طفیل از پشت يك درخت نخل بیرون آمد و با شمشیر خود دست چپش را هم قطع کرد، و لشکریان از اطراف او را تیر باران کردند تیری به مشک آب اصابت کرد و آب هم بر زمین ریخت و تیری هم به سینه عباس اصابت کرد و مردی با گریزی که در دست داشت بر فرقهش کوبید و پیشانی اش را شکافت و از اسب بر زمین افتاد و برادرش را بفریاد طلبید<sup>(۲)</sup>.

**ابو مخنف گوید:** وقتی صدای عباس بگوش امام حسین رسید، صیحه ای زد، قیافه مبارکش افسرده گردید خطوط صورت چنان در هم شد که برنا ظران آشکارا بود، چنانکه ارباب مقاتل گویند:

(وبان الانكسار فی وجه الحسين وبكى بكاء شديداً ونادى، وا اخا، واعباساه. وامهجة قلباه واضيعةاه بعدك يا عباس الان انكسر ظهري وقلت حيلتي وانقطع رجائي).

(۱) الوقایع والحوادث ج ۳ ص ۱۴ و ۱۷.

(۲) مقتل مقرر ص ۳۲۵ الی ۳۲۸.

شکستگی در رخساره امام حسین (ع) نمایان گردیده و سخت  
گریان شد و صدا زد آه برادر آه عباسم - آه میوه دلم - و نور دید گانم  
برادرم کرم شکست امیدم از زندگی قطع و راه چاره بر من بسته شد.  
امام حسین (ع) بالای نعش برادر نشست هنوز رمقی از  
حیات در وجود عباس موجود بود سرش را برداشت بر زانو  
گذاشت<sup>(۱)</sup>.

خورشید آسمان ولایت ز صدر زین  
چون دید منخسف قمر افتاده بر زمین  
از دل کشید آه شرر بار آتشین  
آثار انکسار هویدا شد از جبین  
قد چون کمان و ناله شه استماع شد  
در برگرفت جسم برادر بصد امید  
رخ بر رخسار نهاد و چه در لعل لب مکید  
سیلاب اشک دیده بدامان شه رسید  
شمس و قمر بخاک کسی مجتمع ندید  
اعلان افتراق از این اجتماع شد

گویند اُمُّ الْبَنین مادر حضرت ابو الفضل در حادثه کربلا زنده  
بود ولی در کربلا نبود، در مدینه بوده به او خبر دادند که در حادثه  
کربلا هر چهار پسر تو شهید شدند. این زن بزرگواری به قبرستان بقیع

می آمد و برای فرزندان خودش نوحه سرایی می کرد نوشته اند: نوحه سرایی این زن آنقدر درد ناک بود که هر کسی می آمد گریه می کرد، حتی مروان حکم که از دشمن ترین دشمنان بود، در نوحه سرایی خود گاهی همه فرزندان و گاهی ارشد آنها را بالخصوص یاد می کرد، ابو الفضل هم از نظر سنی و هم از نظر کمالات روحی و جسمی ارشد فرزندان بود. این مادر داغدار در آن مرثیه های جانسوز خودش این جور می خواند:

يَا مَنْ رَأَى الْعَبَّاسَ كَرَّ عَلَى جَمَاهِيرِ النَّقْدِ  
وَوَرَاهُ مِنْ أَبْنَاءِ حَيْدَرٍ كُلِّ لَيْثٍ ذِي لَبِّدٍ  
أَتَبَيَّتُ أَنْ أَبْنَى أُصِيبَ بِرَأْسِهِ مَقْطُوعٍ يَدٍ  
وَيَلِي عَلَى شِبْلَى أَمَالٍ بِرَأْسِهِ ضَرْبُ الْعَمَدِ  
لَوْ كَانَ سَيْفُكَ فِي يَدَيْكَ لَمَا دَنَى مِنْهُ أَحَدٌ

یعنی: ای چشم ناظر، ای چشمی که در کربلا بودی و آن مناظر را می دیدی، ای کسی که آن لحظه را تماشا کردی که شیر بچه من ابو الفضل از جلو و شیر بچه گان دیگر من از پشت سرش بر این جماعت پست حمله برده بودند، برای من قضیه ای نقل کرده اند، نمی دانم راست است یا دروغ؟ گفته اند در وقتی که دستهای بچه من بریده بود، عمود آهنین بر فرق فرزند عزیز من وارد شد، آیا راست است؟!

وَيَلِي عَلَى شِبْلَى أَمَالٍ بِرَأْسِهِ ضَرْبُ الْعَمَدِ بعد می گوید: ابو الفضل! فرزند عزیزم من خودم می دانم، اگر دست داشتی مردی در



جهان نبود که با تو رو برو شود اینکه آنها چنین جسارتی کردند برای این بود که دستهای تو از بدن بریده شده بود<sup>(۱)</sup>.

## شهادت علی اصغر

(تقدم الحسين الى باب الخيمة وقال يا زينب ناوليني ولدى الصغير حتى اودعه فاخذه في حجره وجاء نحو القوم وقال يا قوم ان لم ترحموني فارحموا هذا الصغير اما ترونه كيف يتلظى عطشا فرماه حرملة ابن الكاهل الاسدي فوقع في نحره وذبحه من الاذن الى الاذن

بروی دست بگرفت اصغر بی شیر عطشانرا  
گفتا نیست جرمی در مذاهب هیچ طفلانرا  
بر او رحمی نمائید ودهیدش جرعه آبی  
خزان بینید آخر غنچه بستان ایمانرا  
بخیمه مادرش در انتظار دیدن رویش  
زاشك دیده گانش تر نموده طرف دامانرا  
زسوز آفتاب وتشنگی اصغر بدی مدهوش  
که نا که حرملة زد بر گلویش تیر پیکانرا  
گلوی نازك وتیر سه شعبه با زوی دشمن  
تو خود دانی که چون شد حال اصغر تا بداد

جانرا<sup>(۲)</sup>

(۱) حماسه حسینی ج ۱ ص ۶۲ - ۶۳.

(۲) منهاج الدعوى ص ۳۳۲.

امام حسین علیه السلام کودک شیر خوارش را طلب کرد تا او را وداع کند، زینب فرزندش عبد<sup>(۱)</sup> الله را آورد و حضرت او را روی زانویش نشانید (لهوف) و گفت: این قوم از رحمت خداوند دور باشند، جد تو با این ها مخاصمه خواهد کرد بعد<sup>(۲)</sup> او را روی دست گرفت و بطرف مردم آورد، حرمله بن کاهل اسدی تیری بطرف او انداخت و آن کودک را شهید کرد.

امام حسین خون او را گرفت و بطرف آسمان پاشید، امام باقر (ع) فرمود: يك قطره از آن بر زمین نریخت امام زمان علیه السلام فرمود: سلام بر عبد الله شیر خوار که با تیر او را بزمین افکندند و در خونس کشیدند، و خون او را بطرف آسمان ها پاشیدند و در دامن پدرش او را شهید کردند، خداوند حرمله بن کاهل اسدی قاتل او را و کسانی که به او کمک کردند لعنت کند. (زیارت ناحیه مقدسه).

بعد از آن امام حسین (ع) فرمود: آنچه بر من فرود میآید چون در برابر دیدگان خداوند است اهمیتی ندارد. (لهوف ۶۶).

خداوندا، شهادت کودک من بدست این مردم از بچه ناقه صالح کمتر نیست!

پروردگارا، اگر یاری خود را از مانگاه داشتی، بهتر از آن را به ما مرحمت فرما، و انتقام مارا از ستمکاران بکش! (مثیر الاحزان

(۱) ابن شهر آشوب در مناقب ج ۲ ص ۴۲۲ وسید بن طاووس در اقبال او را علی اصغر ذکر کرده اند.

(۲) بحار الانوار ج ۴۵ ص ۴۶.

۱۵۴ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

ومقتل خوارزمی) وآن چه در این جهان بر ما گذشت ذخیره آن دنیای  
ما قرار بده.

خداوندا، خودت شاهد باش این جماعت شبیه ترین مردم به  
رسولت را کشتند، در این هنگام سید الشهداء (ع) شنید گوینده ای  
میگوید: ای حسین این کودک را واگذار که برای او در بهشت مرضعه  
ای خواهد بود، سپس از مرکب بزیر آمد و با سر شمشیرش زمین را  
حفر کرد وآن کودک را دفن نمود و بر آن نماز گذارد<sup>(۱)</sup>، گفته شده که  
جنازه کودک را نیز در میان شهدای کربلا قرار دادند<sup>(۲)</sup>.

اصغرا گر زعطش تشنه و بی تاب شدی  
بروی دست پدر خوب تو سیراب شدی  
شمر رحمی نه اگر بر دل بی تابت کرد  
نوک تیر ستم حرمه سیرابت کرد

\* \* \*

آهن تیز کجا حنجر خشکیده کجا  
کاش میآمدی آن تیر به چشم تر من  
نفسم قطع شد از بسکه علیجان گفتم

---

(۱) مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۳۲ واحتجاج طبرسی ص ۱۶۳.

(۲) ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۱۲ ومثیر الاحزان: ۳۶ ومقتل مقرر ص ۳۳۱ - ۳۳۲.

ده جوابم زره مهر و وفا اصغر من  
 خیر مقدم علی اصغر ز سفر می‌آید  
 لوحش الله که به‌مراه پدر می‌آید  
 ناز پرورده من آمد بسوی گهواره ناز  
 می‌سزد گر بنهم بر قدمش روی نیاز  
 طوطی من! سخنی، از چه زبان بسته شدی  
 سفری بیش نرفتی که چنین خسته شدی  
 ناز آغاز کن و جلوه کن از آغوشم  
 که من این جلوه بملك دو جهان نفروشم  
 ای جگر تشنه که با خون جگر آمده‌ای  
 خشك لب رفتی و با دیده تر آمده‌ای  
 از چه آغشته بخونی تو باغوش پدر  
 تو که رفتی بسلامت بسر دوش پدر  
 آخر ای غنچه پژمرده که سیرابت کرد  
 نغمه تیر ترا از چه چنین خوابت کرد  
 از چه ای بلبل شیدا تو چنین خاموشی  
 یا که از سوز عطش باز مگر مدهوشی  
 گل من خار خدنگ که گلوی تو درید  
 گوش تا گوش ترا تیر جفای که درید  
 پنجه ظلم که ای‌غنچه گل خارت کرد  
 کاین ستم بر تو و بر مادر غمخوارت کرد

چه شد ای بلبل خوشخوان زنوا افتادی  
 ز آشیان رفتی و در دام بلا افتادی  
 اگر آب ندادند و مرا شیر نبود  
 نازنین حلق ترا طاقت این تیر نبود  
 تیر کین با تو چه ای کودک معصوم کرد  
 این قدر هست که از روی تو محروم کرد  
 وای بر حرمله کاندیشه زخون تو نکرد  
 رحم بر کودک و سوز درون تو نکرد  
 ای دریغا که شدی کشته بی شیری من  
 پس از این تا چه کند داغ تو و پیری من  
 وای بر حال دل مادر بیچاره تو  
 پس از این مادر و قنداقه و گهواره تو  
 یادی از مادر بی شیر و زیستان نکنی  
 خنده بر روی من ایغنچه خندان نکنی  
 داد از ناوک بیداد که خاموش کرد  
 مادر غمزده را نیز فراموش کرد  
 طاقتم طاق شد آن طاقه ریحانم کو  
 طوطی شهد دهان شکر افشانم کو  
 حیف و صد حیف که برگ گل نسرینم رفت  
 ناز پرورده من، اصغر شیرینم رفت<sup>(۱)</sup>

## سالار شهیدان عازم کوی جانان!!

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ  
بِفَنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ  
وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى  
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

بعد از شهادت حضرت عباس، امام حسین هیچ کس را  
پیرامون خود ندید، و مشاهده کرد همه یاران و فرزنداناش مانند قربانی  
قطعه قطعه شده اند، و از طرف دیگر فریاد زنان و کودکان را می شنید،  
در این هنگام با فریاد بلندی گفت:

هل من راحم يرحم آل الرسول المختار.....

آیا کسی هست از حرم پیغمبر دفاع کند؟

آیا يك خدا شناسی هست که از خدا بترسد؟

آیا کسی هست که برای خدا بفریاد ما برسد؟

در این هنگام فریاد زنان بلند شد.

حضرت سجاد علیه السلام در حالیکه مریض بود و قدرت  
حرکت نداشت بازحمت جلو آمد، امام حسین به ام کلثوم فرمود: اورا  
نگهدارید و نگذارید بیرون شود و زمین از فرزندان محمد (ص) خالی  
نماند، ام کلثوم بار دیگر اورا بطرف بسترش برد.

بعد از این امام حسین علیه السلام زنان خود را به سکوت دعوت کرد وبا زنان وخواهران وکودکان وداع کرد، سید الشهداء در روز عاشورا يك جبّه خز تیره رنگ پوشید ويك عمامه زردی که دو طرف آن را از پشت سرو سینه آویزان کرده بود بر سر گذاشت، وبردُ جدش را پوشید وزره او را در بر کرد وشمشیرش را هم به پشت خود بست<sup>(۱)</sup>.

صحنه تأثر باری بوجود آمد، صدای الوداع الوداع - الفراق - الفراق بانوان در فضای خیمه منعکس گردید، یکی میگفت پدرم کجا میروی ما را بکه میسپاری. دیگری می گفت: برادرم ما سرپرستی نداریم! پس از تو چه کس بما رحم کند.  
شاعر گوید:

ایا فاطم الطهر انظری ارض کربلا  
عزیزك فرد قد حوت حوله النساء  
نشرن شعورائهم یصرخن بالبكاء  
حسینك حیّ قد اقیم له العزاء  
ترجمه: ای فاطمه بکربلا بنگر، فرزندات تنهاست، وزنان اطراف او را گرفته اند، موهای خود پریشان، وآوای گریه آنان بلند شده ودر حال حیات فرزندات، برایش عزا دارند.  
هر کجا شمعى فروزان بنگری در گرد او  
بال وهر بشکستها افتاده بینی روی خاک

کن نظر در کریلا بنگر بگرد شاه دین  
 کودک‌ان موپیشان سینه از غم کرده چاک  
 آن یکی گوید پدر دراین بیابان چون کنم  
 دیگری گوید مرو بابا تورا روحی فداک  
 شه نوازش داد هر یک را بطرف دامنش  
 اشک غم از چهره آنها بر آفت کرد پاک  
 زان سپس گفتا شما را بعد من حق حافظ است  
 هر که شد در حصن حق از فتنه طوفان چه باک  
 سپس جامع کهنه‌ای را طلب کرد که آنرا زیر لباسها بپوشد،  
 زیرا مردم او را خواهند کشت ولباسهای او را خواهند برد، چند تکه  
 لباس کهنه و مستعمل را آوردند و حضرت آنها را پاره کرد و زیر لباسها  
 پوشید، و بعد زیر جامه آوردند او را هم پاره کرد و از زیر لباسها پوشید.  
 لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش  
 که تا برون نکند خصم بدمنش زتنش  
 لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور  
 تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش  
 بعد از آن به طرف دشمن رفت و در حالیکه شمشیرش را در  
 دست گرفته و از زندگی مأیوس شده بود به لشکر حمله کرد و آنها را  
 به جنگ دعوت نمود، هر کس قدم در میدان گذاشت کشته شد و بدین  
 صورت گروهی از پا در آمدند، بعد از این بطرف راست لشکر حمله  
 کرد و فرمود:



## الموت اولی من رکوب العار

والعار اولی من دخول النار<sup>(۱)</sup>

سپس بطرف چپ لشکر حمله کرد، لشکریان از ترس شمشیر آنحضرت بیکدیگر فشار آورده و رو به صفت، بهر طرف گریزان شدند، امام علیه السلام در حالیکه این اشعار را می‌فرمود:  
انا الحسین بن علی آلیت آن لا أنثنی  
احمى عیالات ابی أنضبی<sup>(۲)</sup> علی دین  
قریب یکهزار ونهصد و پنجاه نفر را بدرک واصل کرد.

عبد الله بن عمار گوید: من هیچ اندوهگین و مقهوری را ندیدم که فرزندان و برادران و یاران خود را از دست داده باشد، و مانند حسین بن علی با قوت قلب و شجاعت با مردم جنگ کند، او هرگاه به انبوه لشکر حمله می‌آورد مردمان راه را برای او باز می‌کردند و همه از او فرار میکردند<sup>(۳)</sup>.

عمر بن سعد فریاد زد: ای مردم این فرزند علی بن ابیطالب است، این فرزند کشته‌ء عرب میباشد، از هر طرف بروی حمله آورید، در این هنگام چهار هزار نفر تیر انداز پیرامون او را گرفتند و بین امام و خیم طاهرات را فاصله انداختند.  
امام حسین علیه السلام فرمود: ای پیروان ابو سفیان اگر دین

(۱) (مرگ با شرافت بهتر از زندگی با عار و تنگ و عار به از دخول در آتش است).

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۲۳.

(۳) تاریخ طبری: ج ۶ ص ۲۵۹.

ندارید و از روز قیامت نمی ترسید، لا اقل در دنیای خود آزاد مرد باشید، و به اعقاب خود برگردید و خوی عربیت را بیاد بیاورید اگر پنداشته اید عرب هستید!

(وقال عليه السلام يا شيعة آل ابي سفیان ان لم یکن لکم دین ولا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم انا الذی اقاتلکم وانتم تقاتلون والنساء لیس علیهن جناح فامنعوا عتاتکم عن التعرض لحرمی ما دمت حیا).

شمر بن ذی الجوشن گفت: ای فرزند فاطمه چه میگوئی؟  
فرمود: من با شما جنگ می کنم زنان که با شما کاری ندارند،  
ستمگران خود را از تعرض به خیام من جلو گیری کنید تا آنگاه که  
جان دارم.  
قال:

اقصودنی بنفسی و اترکوا حرمی  
قدحان حسینی و قدلاحت اوائحه  
شمر گفت: دستور میدهم حمله نکنند، مردم بطرف آن  
حضرت حمله آوردند و جنگ شدیدی شروع شد و تشنگی به آن  
حضرت غلبه کرد<sup>(۱)</sup>.

شاعر فارسی زبان بمناسبت این منظره گفته است:  
من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید  
لیک گویم که دم مرگ مرا شاد کنید

گر لب تشنه کشیدم بلب شط فرات  
 بهتر از آنکه بمن اینهمه بیداد کنید  
 طاقتم نیست، که در گرد خیام حرمم  
 بنگرم مردم دون اینهمه فریاد کنید  
 چون که بینید یتیمان مرا سر گردان  
 یاد از قهر خدا در صف میعاد کنید  
 بروی خار مغیلان چه پراکنده شوند  
 یاد مرغان چمن در کف صیاد کنید<sup>(۱)</sup>

## آخرین وداع امام حسین (ع) با اهل حرم

(لما بقى الحسين (ع) وحيداً فريداً التفت الى الخيمة ونادى يا سكينه يا فاطمة يا زينب يا ام كلثوم عليكن منى السلام استعدد واللبلاء والبسوا لباس ازركم واعلموا ان الله حافظكم ولا تقولوا بالسنتكم ما ينقص من قدركم فتصارخن النساء والاطفال قلن وامحمداه واعلياه واحسيناه واعباساه).

بار دیگر امام حسین علیه السلام با اهل بیت خود وداع کرد  
 نخست با انسدام خونین بخیمه بانوان حرم وارد گردید، صدا زد

(۱) الوقایع والحوادث ج ۳ ص ۱۵۹.

آخرین وداع امام حسین (ع) با اهل حرم ..... ۱۶۳

خواهرانم! زینب - ام کلثوم وای بانوان حرم، خدا حافظ وگفت: صبر کنید ولباس های بلندى که همه بدن شما را بپوشاند در بر کنید، و مستعدّ بلا ومصیبت باشید، و بدانید که خداوند نگهدار و حامی شما هست و بزودی شما را از چنگال اینها خلاص میکند و عاقبت شما را به سعادت و پایان کار دشمنان را به شقاوت و عذاب میکشاند، خداوند شما را در برابر این سختیها انواع کرامت و شرف عطا خواهد کرد، اینك شکایت نکنید و مطلبی بر زبان نرانید که از قدر و ارزش شما بکاهد.

حقیقت این است که این حالات سید الشهداء در این وقت حساس بر اهل بیت بسیار ناراحت کننده بود، عزیزان خاندان نبوت و بانوان بیت امامت مشاهده میکردند ستون زندگی آنها و نگهدارنده عز و شرف آنها دارد وداع میکند و بعد از آن بطرف آنها بر نمی گردد. این مخدرات سرگردان بودند و نمی دانستند بعد از این چه اوضاع و احوالی پیش خواهد آمد، و آنان از دست دشمن به کجا پناه برند و پس از اینکه پشتیبان خود را از دست دادند به کجا متلجی شوند، از این جهت بود که پیرامون او را گرفتند و دست در دامن او افکندند که کودکان ناله میکردند و زنان از شدت مصیبت فریاد می زدند، یکی از امام حسین محل امن و آسایش میخواست و دیگری از شدت تشنگی طلب آب میکرد.

در این وضع و گیر و دار حال پیشوای غیرت مندان که علاقه خاصی به خاندان خود داشت چگونه بود؟! سید الشهداء (ع) با علم

۱۶۴ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

واسع خود اوضاع واحوال و آئنده اهل بیت خود را میدانست، خاندان پیغمبر و آزادگان پرده عصمت وجلال که در محیط عزت و شرف و فضیلت زندگی کرده بودند، چگونه در آن بیابان بدون حامی و نگهدار زندگی کنند.

از این رو فریاد بر آوردند و ناله‌هایی که دل سنگ را آب میکرد از سینه آنها بلند بود و از دل‌های سوزان آه و فریاد به آسمانها میرفت، و آنها راه فرار و دور شدن از آن منطقه را نداشتند و پناهگاه و محل امنی نبود که در آن جا آسوده گردند، و آنها غیر از يك نفر بیمار هیچ یآوری نداشتند.

زینب سلام الله علیها همه این اوضاع واحوال را میدانست و میدید که رشته دین از هم گسسته میگردد و ریسمان نبوت قطع میشود و نور شریعت به خاموشی می‌گراید و درخت امامت پژمرده میشود.

امام حسین (ع) متوجه دخترش سکینه شد دید سکینه در گوشه‌ای دور از زنان گریه میکنند، سید الشهداء بطرف او رفت و وی را امر به صبر فرمود.

در این هنگام عمر بن سعد فریاد زد: وای بر شما حسین اکنون با خاندان خود مشغول گفتگو هست، هر چه زودتر حمله کنید، و اگر بار دیگر به میدان برگردد چپ و راست شما را درهم میریزد، لشکریان بروی حمله آوردند و تیر اندازان بطرف خیام تیر اندازی کردند، تیرها به وسط خیمه‌ها رسید و تیری به لباس یکی از زنها فرود آمد.

زنان از این وضع به وحشت افتادند و فریاد ضجه و شیون بر آوردند و در خیمه‌ها داخل شدند، نگاه میکردند که امام حسین چه عکس العملی نشان خواهد داد.

سید الشهداء بار دیگر بر آنها حمله آورد و به هر کسی که میرسید او را از پای در می‌آورد، تیرها از هر طرف او را گرفتند و سینه و گلویش هدف تیرها قرار گرفت<sup>(۱)</sup> امام حسین علیه السلام بار دیگر به جای اول برگشت و کلمه «لا حول ولا قوة الا بالله» را مکرر بر زبان جاری کرد، و در این حال از مردم آب طلبید<sup>(۲)</sup>.

شمر گفت: آب به تو نخواهد رسید و مردی فریاد بر آورد ای حسین این آب مانند شکم ماهی جریان دارد و تو باید تشنه بمیری و از آن نیاشامی!!

سید الشهداء گفت: خداوندا او را تشنه بمیران، (این مرد بعد از این آب طلب می‌کرد و برای او می‌آوردند و او می‌خورد تا آنگاه که از دهانش میریخت، و هم چنان بود تا از تشنگی جان سپرد)<sup>(۳)</sup>.

ابو الحنفوف جعفی تیری بطرف آن جناب افکند و تیر بر پیشانی سید الشهداء رسید تیر را از پیشانی بیرون آورد و خون از آن

(۱) مثیر الاحزان.

(۲) (استاد مطهری (ره) میفرماید باور نکنید که امام حسین (ع) آب طلب کرده باشد) چون اکثر ارباب‌مقاتل که بعضی از آنها مورد وثوق است نقل نموده‌اند ما هم در اینجا ذکر کردیم - مؤلف.

(۳) مقاتل اصفهانی ص ۴۷.

جاری شد و فرمود: خداوند! حال مرا مبینی و من در میان بندگان نا فرمان گرفتار شده‌ام، خداوند! آنها را به شمارش در آور و همه را بکش، و از اینها کسی را روی زمین باقی نگذار و آنانرا مورد رحمت خود قرار مده.

سپس با فریاد بلند گفت: ای امت بد عمل شما در باره عترت پیغمبر بد عملی انجام دادید، شما بعد از کشتن من دیگر به کسی رحم نخواهید کرد و کشتن دیگران برای شما بسیار کوچک خواهد بود، من امیدوارم خداوند شهادت را روزی من کند و از شما انتقام بگیرد بطوریکه خود متوجه نگردید.

حصین بن نمیر گفت: ای فرزند فاطمه چگونه خداوند از ما انتقام میگیرد، فرمود: ترس و خوف را در میان شما می اندازد و خون شما را میریزد و بعد از آن عذاب را بر شما فرو میفرستد<sup>(۱)</sup>.

## وجه الله غرقه خون شد!

امام حسین علیه السلام از نبرد با دشمن سنگدل خونخوار، احساس خستگی کرد، نیزه را بر زمین زد تا لحظه‌ای استراحت کند، (فوقف لیستریح ساعة الخ) هنوز دمی نیا سوده بود، که سنگی بر پیشانی مبارک فرود آمد جبهه شکست خون جاری شد صورت مبارک را فرا گرفت

(۱) مقتل عوالم: ص ۹۸ و نفس المهموم: ۱۸۹.

وجه الله شد غرق خون

انا الیه راجعون

شاعر گوید:

بمرکز باز شد سلطان ابرار  
که آساید دمی از رزم و پیکار  
فلک سنگی فکند از دست دشمن  
به پیشانی وجه الله احسن  
چه زد از کینه آن سنگ جفا را  
شکست آئینه ایزد نما را  
بدامان کرامت خواست آنشاه  
که خون از چهره بزداید بناگاه  
دلی روشن تر از خورشید روشن  
نمایان شد ز زیر چرخ جوشن  
یکی الماس و ش، تیری زلشگر  
گرفت اندر دل شه جای تاهر  
که از پشت و پناه اهل ایمان  
عیان گردید زهرا آلوده پیکان  
سنان زد نیزه بر پهلوی چنانش  
که جنب الله بدرید از سنانش  
بشکر وصل نسل فخر آدم  
برو افتاد و می گفت اندر آن دم



ترکت الخلق طراً فی هواکا  
 وایتمت العیال لکی ارکا  
 ولو قطعتنی فی الحب ارباً  
 لماحن الفؤاد الی سواکا<sup>(۱)</sup>  
 خون از پیشانی مبارک بر چهره جریان یافت، صورت مبارک  
 را فرا گرفت پیراهن عربی را بالا زد تا خون از چهره پاک کند،  
 (فاخذ الثوب لیمسح الدم عن وجهه) واز ریش خون امام مظلوم بر  
 روی زمین ونزول عذاب پیش گیری نماید اما ..... (ریاض  
 المصاب).




---

(۱) از خلق خدای برای تو ای پروردگا را چشم پوشیدم، و برای لقای تو بستگانرا  
 گذاشتم آنچنان در محبت ای خدای بزرگ را سخم که اگر بدنم قطعه قطعه گردد  
 بجز تو توجه وزاری ننماید (اینست روح توانا) وقایع والحوادث ج ۳ ص ۲۰۰.

## تیر سه شعبه قلب عالم امکان را جریحه دار ساخت!

قلب مبارك نمایان گردید، حرمله بن كاهل اسدی بنقل ابی مخنف تیر سه شعبه‌ای بر كمان نهاد گودی گلو (ابی مخنف) قلب یا سینه امام را هدف تیر قرار داد، تیر سه شعبه بر قلب مبارك امام آمد، ویا بر سینه مبارك خورد (فاتاه سهم محدد مسموم له ثلاث شعب فوق السهم فی قلبه او لبته) (فقال الحسين عليه السلام بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله (ص) ورفع راسه الى السماء وقال الهی انك تعلم انهم يقتلون رجلاً ليس على وجه الارض ابن نبی غیره) تیر سه شعبه مسمومی بر قلب مبارك امام فرود آمد، امام حسین علیه السلام فرمود:

بنام خدای ویر ملت رسول خدای یاری جویم، آنگاه سر بر آسمان برداشت و عرضه نمود:

خدای من، تو می‌دانی که این جمعیت (فرزند پیغمبری را که جز او در روی زمین نیست) می‌کشند.

تیر سه شعبه چنان در قلب مبارك فرو رفت، که حضرت نتوانست آنرا از پیش روی بیرون آورد، ناگزیر دست بر قفا برد

پیکان تیر که از پشت (سر بر آورده بود) بدست مبارك گرفت، و تیر را بیرون آورد، خون چون ناودان جریان یافت، زیرا تیر درست رگ قلب و یا جریان حیاتی سینه را پاره کرده بود.

**فجرى الدم کالمیزاب** تیر سه شاخه بطور افقی زخمی آنچنان عمیق بوجود آورد که با اخراجش عمق آن جراحت بخوبی آشکار و خون همانند ناودان جریان پیدا کرد، خون را با کف مبارك می گرفت به آسمان می پاشید، تا بر زمین نریزد و موجب نزول عذاب نگردد.

عمق زخم زیاد تر از آن بود که باین اندازه ریزش خون تمام شود، از این لحاظ خون زیادی کرد، حضرتش خون را بدست مبارك می گرفت، و بر سر و صورت می مالید، محاسن مبارك را خضاب می نمود و می فرمود: همین گونه جدم را ملاقات می کنم تا به بیند چگونه من بخون آغشته گردیدم و می گویم یا جداه به بین یزید و مجریان افکارش با من چگونه ستم روا داشتند، (هكذا اکون حتى القى جدی رسول الله (ص) وانا مخضوب بدمی واقول یا رسول الله) (اسرار الشهادة).

صالح بن وهب پیش آمد و نیزه ای بر تهی گاه حضرت نواخت، ضربت قوی بود، حضرتش را ناتوان نمود، خون از بدن و زخمها رفته - تیر سه شعبه کار حضرت را از لحاظ نیروی ظاهری ساخته است بیش از این نتوانست خود را روی زمین نگاهدارد و بطرف راست روی زمین افتاد.... بحارج ۴۵.

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد  
اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد  
هوا ز جور مخالف چه قیر گون گردید  
عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید  
امام حسین علیه السلام زائد بر توانائی يك مرد شجاع در  
برابر دشمن ایستادگی کرد، زخمهای بسیار وجراحات بیشمار را  
تحمل نمود، وضربت کشنده شمشیر ونیزه‌ها بر پیکر مبارك وارد آمد  
ولی زخم تیر وطعن نیزه حضرتش را از کار بیانداخت، تاب وتوانش  
تمام شد، از روی زین بزمین افتاد. ناصر الدین شاه چه خوب سروده  
است:

یکتا گهری ز صدر زین افتاده  
اویزه عرش بر زمین افتاده  
افسوس که در واقعه کربلا  
از خاتم انبیاء نگین افتاده<sup>(۱)</sup>

## عبد الله بن حسن مجتبی

لشکر دشمن اندکی دور امام حسین علیه السلام را خالی  
گذاشتند وبار دیگر پیرامون او را گرفتند و او هم چنان در روی زمین

(۱) الوقایع والحوادث ج ۳ ص ۲۰۵.

بود و قدرت حرکت نداشت، در این هنگام عبد الله بن حسن علیه السلام که یازده سال از عمرش میگذشت بطرف عمویش آمد و مردم چشم خود را بطرف او دوختند و او همچنان بطرف امام حسین میرفت، حضرت زینب آمد و او را بگیرد ولیکن وی از دستش دررفت و خود را به سید الشهداء رسانید.

در این هنگام بحر بن کعب شمشیر خود را بلند کرد تا به حضرت سید الشهداء فرود آورد، عبد الله دستش را جلو آورد و گفت: یا بن الخبیثه میخواهی عمویم را بزنی و دست خود را جلو شمشیر گرفتی، دست عبد الله قطع شد و از پوست آویزان گردید کودک فریادی کشید و خود را در بغل امام (ع) افکند.

سید الشهداء فرمود: ای فرزند برادر صبر کن خداوند تو را به پدران شایسته‌ات ملحق میکند و سپس دست خود را بلند کرد و گفت: خداوند لذت زندگی را از این قوم بگیر و جماعت آنها را پراکنده ساز و آنان را دسته دسته و گروه گروه گردان و والیان را از آنها خوشنود مگردان، این جماعت ما را دعوت کردند که از ما یاری کنند و بعد با ما جنگ کردند.

حرمله بن کاهل اسدی تیری بطرف عبد الله افکند و او را در دامان عمویش شهید کرد، و سید الشهداء (ع) همچنان روی زمین افتاده بود و رمقی نداشت، و آنان اگر میخواستند میتوانند آن جناب را شهید کنند، ولیکن قبائل مختلفی که پیرامون او را گرفته بودند هر کدام به دیگری پیشنهاد قتل او را می‌کردند و از اقدام به قتل خود

داری داشتند.

شمر بن ذی الجوشن فریاد زد چرا ایستاده‌اید ومنتظر چه هستید؟ حسین از کثرت زخم شمشیر و نیزه‌ها رمقی ندارد، حمله کنید. در این هنگام زرعة بن شريك ضربتی بر بازوی چپش زد و حصین تیری بگلوی آن جناب افکند و دیگری ضربتی به گردن آن حضرت زد وستان بن انس تیری به شانه آن جناب افکند و تیرهای دیگری از طرف لشکریان به بدن شریفش وارد شد. هلال بن نافع گوید: من بالای سر حسین ایستاده بودم و او در حال جان دادن بود، من به خداوند سوگند هیچ آغشته بخونی نورانی تر از حسین ندیدم، چهره درخشان او مرا از فکر جان دادن وی منصرف کرده بود، در این حالت از مردم آب طلب کرد ولیکن کسی حاضر نشد آب به او برساند. مردی فریاد زد: هرگز آب نخواهی نوشید تا آنگاه که از آب داغ بنوشی!

سید الشهداء علیه السلام فرمود: من به جدم رسول خدا وارد میشوم و با او در پیشگاه پروردگار قرار میگیرم، و از آنچه در این سرزمین بر من گذشته است او را مطلع میسازم و از اعمال و کردار شما به او شکایت میکنم، آنها همگان از این سخن به خشم آمدند مثل اینکه در دل آنها از رحم و عطوفت خبری نبود<sup>(۱)</sup>.

## دعای حضرت سید الشهداء (ع) در لحظات آخر

چون حالش بسیار سخت شد دیدگانش را بطرف آسمان  
متوجه کرد و فرمود:

ای خداوند بلند جایگاه که قدرت و سلطنت تو بزرگ و بر همه  
جا تسلط دارد و به هیچ جا نیازی نداری.

خداوندا، عظمت تو همه جا را فرا گرفته و هر چه اراده فرمائی  
انجام میدهی.

ای پروردگاری که رحمت نزدیک و وعده ات راست و نعمتت  
جاری و امتحانات نیکو است.

خداوندا، تو به مخلوقات محیط هستی و به هر کس که تو را  
بخواند نزدیک میباشی، و هر کس که بطرف تو بازگشت کند توبه او را  
قبول میکنی، و به هر چه اراده فرمائی توانائی داری، پاداش آن چه  
را میخواهی میدهی، و در برابر بندگان شاکرت به یاد آنها هستی و شکر  
آنها را می پذیری.

پروردگارا، اکنون به تو نیاز دارم و از فقری که دارم به طرف تو  
دست دراز می کنم، و از ترسی که دارم به تو پناه میبرم و در برابر اندوه  
و مصیبت نزد تو گریه میکنم و با این ناتوانی از تو یاری میجویم، و در

همه امور به تو توکل دارم.

خداوندا، بین ما و این مردم خودت داوری کن، آنها با مکر و حیله خود ما را تنها گذاشتند و با فریب خود ما را کشتند.

خداوندا، ما خاندان پیغمبرت هستیم و فرزندان حبیب محمد (ص) میباشیم، که اورا برسالت بر گزیدی و محل وحی خود قرار دادی، اینک ما را از این ورطه و محیط نجات بده یا ارحم الراحمین<sup>(۱)</sup>.  
خداوندا، به قضاء و قدر تو صبر میکنم، ای پروردگاریکه جز تو خدائی نیست، ای فریاد رس درماندگان (اسرار الشهادة) من جز تو خدائی ندارم و جز تو دیگری را پرستش نمیکنم، ای فریاد رس بی چارگان، ای خداوندیکه همواره حیات داری و نا بودی به آن دستگاه راه ندارد، ای زنده کننده مردگان، ای کسیکه به همه افراد توجه داری و به اعمال و کارهای آنان آگاهی، خودت بین من و این جماعت حکم کن و تو بهترین حکم کننده ها هستی<sup>(۲)</sup>.

## مرکب امام بخیم بانوان رهسپار شد

اسب بی صاحب شه سوی حرم گشت روان

ناتوان ناله کنان صیحه زنان اشک فشان

اسب امام حسین (ع) در اطراف جسد نیمه جان آنحضرت

(۱) مصباح کفعمی واقبال.

(۲) مقتل مقرر ص ۳۴۳. وریاض المصاب ص ۳۳.



گردش میکرد و پیشانی خود را به خون آن جناب رنگین نمود.  
ابن سعد فریاد زد این اسب را بگیرید، این از اسب های پیغمبر است، سواران پیرامون او را گرفتند و اسب بر آنها تاخت گروهی از مردم و چند اسب را هلاک کرد.

ابن سعد گفت: صبر کنید ببینیم چه میکند؟ هنگامیکه از او دست بر داشتند بار دیگر بطرف سید الشهداء (ع) رفت و صورت خود را به خون های آن حضرت آغشته کرد و فریاد میزد:

که (حضرت باقر علیه السلام فرمود: اسب سید الشهداء در صیحه خود میگفت: الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها. یعنی وای از ستم امت که فرزند دختر پیغمبر خود را کشتند).

اسب امام حسین (ع) بعد از این بطرف خیام طاهرات آمد و با فریاد خود زنان را از خیمه ها بیرون کرد، هنگامیکه زن ها اسب را با حال غیر عادی (اسب خون آلود که چو به های تیر بر اندامش خود نمائی می کرد - یال غرقه خون - زین واژگون) دیدند از خیمه ها بیرون ریختند و به سرو صورت خود میزدند و فریاد بر آوردند و با حال پریشان بطرف میدان دویدند، فریاد و امحدا و اعلیا از هر طرف بلند بود.

با سرو پای برهنه چه دویدند زنان  
بر کشیدند زدل ناله و آه و فغان  
اختر برج حیا دختر شاه شهداء  
ناز پرورده سکینه گهر برج وفا

عند لیبانه فغان کرد ودر آمد بنوا  
گفت ای رفرف معراج سعادت بخدا  
پدر من بکجا رفت چه آمد بسرش  
کشت خود را بیقین بر سرنعش پسرش  
پیل تن اسب چرا بارخ مات آمده‌ای  
شاه را بردی و تنها زفرا ت آمده‌ای  
ما یتیمان چه کنیم از الم بی پدری  
بدتر از بی پدری در بدری خونجگری<sup>(۱)</sup>  
کتاب مصائب المعصومین نقل کرده است که، وقتی اسب بی  
صاحب امام حسین (ع) به سوی خیم حرم آمد، زنان از خیم بیرون  
آمدند اطراف اسب گرد آمدند هر کدام با اسب سخنی گفت، یکی  
گفت ای اسب چرا حسین را بردی و نیاوردی؟ دیگری می‌گفت چرا  
امام را در میان دشمن گذاشتی زینب علیها السلام فرمود: می‌بینم  
صورتت بخون خضاب شده است، سکینه می‌گفت: ای اسب پدرم  
لبش تشنه بود، سیرابش کردند یا با لب تشنه سر از تنش بریدند، (یا  
جواد هل سقی ایی ام قتل عطشاناً).

## نوای سوزان بلبل خوش زبان حسینی

سکینه علیها السلام با دیدن این منظره پریشان حال شد،

---

(۱) وقایع والحوادث ج ۳ ص ۲۳۱.

فریاد سوزناکی بر کشید، صدا زد: آه پدر شهیدم حسینم، پدر غریبم ای جدّ بزرگوaram، ای رسول اسلام - آه پدرم علی، ای مادرم زهرا ای عمویم عباس امان از غریبی - امان از طول سفر اسیری، آه از رنج و محنت، آه این پدرم حسین است که عمامه‌اش را غارت کرده‌اند، لباسش را از تنش بیرون نموده‌اند، یا جدا، یا رسول الله این حسین تو است، که پیکرش در زمین کربلا بخون اغشته برهنه روی خاک افتاده است، این حسین است که بدنش روی خاک و سرش بر نیزه بالا رفته است پدرم فدای آن شهیدی که سرش را از قفا بردند پدرم فدای آن شهیدیکه سرش بشام اهداء میشود، پدرم فدای مظلومی که عزیزانش را کشتند و اموالش را چپاول نمودند (بدیهی است جمله اخیره پیش بینی آینده است).

(صاحت و اقتیلا - واحسیناه - واجداه - واعلیاه و افاطمتاه - واغربتاه و اعباساه و ابعد سفراه و اکرباه هذا الحسین مسلوب العمامة والرداء - .....)

آنگاه دست بر سر نهاد (رسم عرب است که در هنگام اضطراب دست بر سر گذاشته و ناله سر می‌دهد) و اشعار زیر را زبانزد داشت:

مات الفخار ومات الجود والکرم  
واغبرت الارض والافاق والحرم  
واغلق الله ابواب السماء فلا (فما)  
ترقی لهم دعوة تجلی بها الظلم

یا اخت قومی فانظری هذا الجواداتی  
ینبئک (یخبرک) ان ابن خیر الخلق مخترم  
مات الحسین فیالهفی لمصرعه  
وصار یلعو ضیاء الامة الظلم  
(وغاب عنا فغاب الجود والکرم)  
یا موت هل من قدی یاموت هل عوض  
ان کان یفدی فدتہ الاهل والنعم  
یا امة السؤ لا سقیاً لربکم  
یا امة اعجبت من فعلها الامم  
فالله ربی من الفجار ینتقم<sup>(۱)</sup>

ترجمه

- ۱ - مظهر جود وکرم از دار دنیا رفت، زمین و آسمان و جهان انسانیت و حرم خدای تیره و تار گردید.
- ۲ - درهای رحمت الهی مسدود و از این پس دعوتی که تاریکی‌ها را مرتفع و به هدف اجابت رسد بالا نرود.
- ۳ - خواهرها برخیز و به بین و بنگر، این اسب خبر میدهد که بهتر خلق خدای شهید گردیده است.
- ۴ - حسین بن علی کشته شد، آه از کشته شدنش زیرا نورانیت امت با شهادت ظلمانی و ظلمت بر روشنی تفوق جست.

۵ - ایمرگ اگر فدیہ پذیری مرا بپذیری، گرفدیہ پذیر بود  
 اهل ونعم را بعوض فدا می‌کردم.

۶ - ای امت بدکار چراگاه شما سیراب نشود (کنایه از قحطی  
 است) ای امتی که از شقاوت مورد شگفتی امته‌ها گردیدید، پس  
 خدای از ستمگران انتقام خواهد گرفت<sup>(۱)</sup>.

## امام زمان (ع) در مصیبت جدّ خود

امام زمان علیه السلام با قلب نازنین مجروح، در زیارت ناحیه  
 مقدسه این منظره را با بیان زیر مجسم فرموده است:  
 (فلما راین النساء جوادك مخزیا، ونظرن سرجك علیه ملویاً،  
 برزن من الخدور، ناشرات الشعور، سافرات الوجوه، علی الخدود  
 لاطمات، ویا بالعویل داعیات، وبعد العز مذللات والی مصرعك  
 مبادرات والشمر جالس علی صدرك ومولع سیفه علی نحرك  
 قابض علی شیبتهك بیده ذالجع لك بمهذه قد سكنت حواسك  
 وخفیت آنفاسك ورفع علی القناه راسك).

ترجمه: امام اظهار مینماید، ای جدّ بزرگوار یادم نمی‌رود آن‌زمان که  
 زنان حرم، مرکب را سرافکنده دیدند که زینش واژگون گشته است،  
 یکباره از خیام بیرون ریختند، موهای خود پریشان نمودند، سیلی بر

چهره نواختند، صداها بگریه بلند کردند، زیرا عزّت خود را از دست رفته دیدند و همگان بسوی مقتلت پیشی گرفتند هر کدام از دیگری برای دیدن منظره غم انگیز عزیزان سبقت می گرفت، و دیدند شمر بروی سینه ات نشسته و محاسنت را بدست گرفته و می خواهد سرت را از تن جدا سازد و بر فراز نیزه زنده و....

شاعر عرب هم این منظره<sup>۱</sup> اند و هبار را در ضمن اشعار زیر مجسم نموده است:

فمن ندبهم قد قطعت کبد احمد  
وکلّ ینادیه لفرط الامائق  
تبصر رسول الله شدة حالنا  
ومن آلك العز الکرام بخانق  
وهذی تنادی رب عجل وفاتنا  
وهذی تنادی الغوث من اعظم ما الفی

ترجمه:

۱ - از گریه زنان جگر پیغمبر متأثر و المناک گردید، زیرا همگان آنحضرت را از فرط سوز دل صدا می زدند.

۲ - یا رسول الله دیده بگشا، وسختی حال ما، و بیوستگانت و خاندان گرامت را در تنگنای رنج بنگر.

۳ - یکی می گفت: خدایا مرگ مرا بر سان دیگری صدا میزد: فریاد از مصیبتی بزرگ که من دیدم و داد رسی ندارم<sup>(۱)</sup>.

(۱) الوقایع والحوادث ج ۳ ص ۲۳۹ بنقل از مهیج الاحزان.

چه خوب سروده است شاعر فارسی:  
 بناگه رفرف معراج آنشاه  
 که بازین نگون شد سوی خرگاه  
 پروبالش پر از خون، دیده گریان  
 تن عاشق کشش آماج پیکان  
 برویش صیحه زد دخت پیمبر  
 که چون شد شهسوار روز محشر؟!  
 کجا افکند یش چو نست حالش؟  
 چه با او کرد خصم بدسگالش ؟  
 مرآن آدم وش پیکر بهیمه  
 همی گفت: الظلیمة الظلیمة  
 سوی میدان شد آن خاتون محشر  
 که جویا گردد از حال برادر  
 ندانم چون بُدی حالش در آن حال  
 نداند کس به جز دانای احوال  
 حضرت زینب علیها السلام در حالیکه فریاد و شیون میکرد  
 گفت: کاش آسمان بر زمین فرود می آمد و کاش کوه ها از هم پراکنده  
 میشد، و سپس خود را بطرف امام حسین کشانید.  
 در این هنگام عمر بن سعد با گروهی از یارانش بطرف او  
 نزدیک شدند، زینب (س) فریاد زد ای فرزند سعد حسین کشته میشود  
 و توبه آن منظره نگاه میکنی؟! این سعد روی خود را بر گردانید و اشک

زمین لرزید - هوا تاریک شد - فرشتگان گریستند ..... ۱۸۳

از چشمش جاری شد، زینب فریاد زد آیا در میان شما يك نفر مسلمان نیست، کسی جواب او را نداد؟!

در این هنگام ابن سعد فریاد زد: بروید حسین را راحت کنید، شمر جلو دوید و بر سینه آن حضرت نشست و با شمشیر خود چند ضربه بر بدن آن جناب زد و سپس سر مبارکش را برید<sup>(۱)</sup>.

## زمین لرزید - هوا تاریک شد - فرشتگان گریستند!

با شهادت امام حسین (ع) زلزله ای پدید آمد و هوا تیره و تار گردید، بادی شدید بر خواست گرد و غباری سیاه رنگ در فضا متراکم شد و آفتاب گرفتگی یافت، تاریکی آنچنان شدت گرفت که ستارگان پدیدار شدند که فرشتگان عالم ملکوت بگریستند، و عرضه داشتند: پروردگارا بما اجازت ده این قوم جنایت کار را نابود کنیم، خطاب رسید این راه پیموده شده است و بوسیله دوازدهمین پیشوای شیعه انتقام خون حسین محبوب را خواهم گرفت، ای زمین آرام باش<sup>(۲)</sup>.

منادی پروردگار فریاد زد: قتل والله الامام - ابن الامام - اخ الامام - قتل والله الهمام ابن الهمام الحسين بن علی بن ابیطالب الا ايتها الامة المتحيرة والظالمة بعد نبیها لا وفقکم الله لا ضحی

---

(۱) مقتل المقرّم ص ۳۴۵.

(۲) معالی السبطين.



## ولا فطر.

بخدا قسم امام حسین فرزند امام علی بن ابیطالب - برادر امام حسن مجتبی کشته شد: هان ای اُمّت سرگردان وادی گمراهی، ای ستمگران پس از رسول اسلام، خدای شمارا بر پاداشتن دو عید اسلامی و بزرگ توفیق ندهد.

(در روایت آمده است که خدای آنان را از آن پس توفیق افطار روزه را در عید فطر و بر پاء نمودن مراسم عید قربان را عنایت نفرمود).

## فرشتگان گریستند!

شهادت امام حسین علیه السلام در عالم ملکوت آشکار شد، فرشتگان بناله وصیحه در آمدند، پروردگار عالم وعده انتقام حسین را بوسیله ولی عصر ارواحنا له الفداء به آنها خطاب کرد.

راوی گوید: محضر امام صادق علیه السلام بودم، حضرت فرمود: وقتی جدم حسین شهید شد، برخی افراد لشکر دیدند مردی داد میزند، و با صدای بلند میگوید، شخصی گفت چرا داد میزنی و میگری؟ جواب داد: چرا نگریم و ناله نزنم، در حالیکه رسول خدا (ص) با روح بلند خود ناظر بدین منظره غم بار است، و می بیند پیکر عزیزش بخون آغشته شده است، بیم آن می رود که از فرط تأثر خدای را بخواند تا این جمع ستمگر را بدرک واصل کند.

شاعر گوید:

اندر این غم نی همین ارض وسما بگریستند  
 اهل عالم از ثریا تا ثری بگریستند  
 در عزای آن لب محروم از آب فرات  
 ماهی اندر آب و مرغ اندر هوا بگریستند  
 آفتاب و ماه و عرش و کرسی و لوح و قلم  
 در غم شاه شهید کربلا بگریستند  
 اولیاء گشتند بهر مرتضی (ع) زاری کنان  
 انبیاء جمله برای مصطفی (ص) بگریستند  
 برخی از پشیمانان لشکر گفتند: وای بر ما بخدا قسم برای  
 رضایت عبید الله، سید جوانان بهشت را کشتیم، و روزگار خود را تباه  
 کردیم.

عرضه شد: یا بن رسول الله این مردی که بدینگونه گریست  
 چه کس بود؟ فرمود: جبرئیل امین بود، و اگر اجازه میداشت در يك  
 لحظه همگان را با صیحه‌ای هلاك میکرد ولی خدای آنان را مهلت  
 داد تا پرونده گناهشان را سنگین تر کنند<sup>(۱)</sup>.

## خیام را غارت کنید!

با فرمان شمر لشکریان عمر بن سعد چون گرگانی درنده و یغما

(۱) الوقایع والحوادث ج ۳ ص ۲۲۴ بنقل از بحار الانوار و معدن البکاء.

گرانی آزمند بخیام حرم حمله‌ور گردیدند، زنان بی پناه اشک ریزان را مورد چپاول قرار دادند، هر چه بدست آوردند غارت کردند، گوشواره از گوش کودکان و خرد سالان رُبودند، ولالُه گوششان را مجروح نمودند، قیس بن اشعث قطیفه (حوله) امام حسین (ع) واسود نامی کفشهای حضرتش را رُبودند با نهایت درجه سنگدلی هر چه توانستند ویدست آوردند غارت کردند. (لازم بتذکر است که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام لشکریان هجوم آوردند و لباسهای آن حضرت را غارت کردند، زره قیمتی آن حضرت را عمر بن سعد برد، پیراهنش را اسحاق بن حویه رُبود، عمامه‌اش را اخنس بن مرشد حضرت می‌تصاحب کرد، کفشهایش را اسود بن خالد با خود برد، شمشیرش را کس دیگر انگشترش را بجدل پس از اینکه انگشت را قطع کرد از انگشت در آورد).

## بانوان را جمع وخیام را آتش زنید!

ناله و افغان بلبلان خزان دیده گلزار نبوت بگوش عمر سعد رسید، بجای اینکه بحکم وظیفه و عاطفه انسانیت در مقام تسلیت و دل‌داری داغدیدگان بر آید فرمان جنایت دیگری را صادر و بلشگریان ابلاغ کرد و صدا زد:

(ویلکم) اکسبوا النساء فی الخیام و اضرمو علیهنّ النیران

فاحرقوها و من فیها)

ترجمه: (وای بر شما بر وید زنان را در خیام حرم گرد آورید آنگاه آتش بخیمه‌ها زنید سپس بسوزانید خیمه و هر کس در آنست) مردی گفت: عمر سعد! کشتن امام پس نبود که اینک میخواهی بانوانش را بسوزانی مگر نمی‌ترسی که خدا بر ما غضب کند. آنمرد جانی اعتنائی نکرد.

با صدور فرمان فوق لشکر جنایت پیشه برهبری شمر، در صدد اجراء دستور بر آمدند نخست بغارت پرداختند.

زینب علیها السلام گوید: من درب خیمه بودم، دیدم مردی کبود چشم بخیمه وارد شد، نگاهی کرد هر چه در خیمه بود برداشت، چشمش به امام سجاد علیه السلام (که بیمار و در بستر خفته بود) افتاد، دست برد و پوستی که بستر حضرت را تشکیل میداد کشید، و آنجناب را بروی زمین انداخت سپس بمن حمله کرد، رو پوش لباس از سرم بر کشید، و دست بردتا گوشواره مرا بیرون آورد، (در عین حال گریست) گفتم: چرا گریه مینمائی؟ گفت: دلم بحال شما می‌سوزد، گفتم: خدا دست و پای تو را قطع کند، و به آتش دنیا قبل از آتش آخرت بسوزاند (چنانکه بوسیله مختار شد) اگر دلت می‌سوزد پس چرا با سنگدلی مرتکب غارت می‌گرددی!؟.

توجه: (بدیهی است هر جا که نقل میشود: چا در از سر زنان کشیدند مقصود پارچه ایست که روی مقنعه بر سم عرب می‌انداختند نه روپوش موهای سر اشتباه نشود).

آنگاه حمله بامام سجاد (ع) نمودند شمر با گروهی خواستند

حضرت را بکشند برخی در مقام طرفداری بر آمدند، گفتند: این امام بیمار است و از این ابتلاء جان بدر نمی‌برد، دست از کشتن وی بر دارید، صدای گریه زنان عمر سعد را تکان داد، ارکان وجودیش را بلرزه در آورد، تأثر بر دل سنگش رهی پیدا کرد، و در نتیجه دستور داد که از کشتن امام سجاد علیه السلام خود داری نمایند.

بعضی از ارباب مقاتل نوشته‌اند، شمر خواست امام سجاد را بکشد، زینب علیها السلام خود را بروی آنحضرت افکند و صدا زد: ای شمر اگر بخواهی او را بکشی، مرا هم بکش، بخدا نمی‌گذارم تا زنده‌ام موئی از سرش کم شود، از این لحاظ شمر دست از کشتن امام سجاد برداشت.

باری پس از غارت کردن، خیمای حرم آتش زده شد (راوی گوید: دیدم خیمه‌ای آتش گرفته است اما زنی وارد میشود و بیرون می‌آید گفتم: ای زن چرا در این خیمه سوزان می‌روی گفت چکنم جانم در این خیمه است رفتم دیدم که امام سجاد روی زمین افتاد است<sup>(۱)</sup>؛

از آن ترسم که آتش بر فروزد  
 میان خیمه بیمار بسوزد  
 از آن ترسم که آتش شعله گیرد  
 میان خیمه بیمار بمیرد

## کودکان بی‌نوا - زنان بی‌پناه!

بانوان هراسان - کودکان پریشان چنان وحشت زده و بهر طرف گریزان بودند که به گفته مشهور: بانوی بزرگوار، زینب کبری علیها السلام پریشانی و وحشت را از قیافه‌ها درک کرد، و دیدند نزدیک است که ترس و بیم همگان را طعمه آتش نماید، و حریق کودکان را در خود فرو برد، نزد امام سجاد (ع) آمد و از آنجناب کسب تکلیف کرد، آقا چکنم؟ اطفال در خطر سوختنند، اگر بمانند همگان می‌سوزند، فرمود: عمه برو بهمه ابلاغ کن، دستور اینست که از خیم بیرون روند، و به بیابان کربلا فرار کنند، کودکان بی‌نوا زنان بی‌پناه - از خیم آتش گرفته بیرون رفتند، در بیابان کربلا پراکنده شدند، نمی‌دانستند کجا بروند، بکه پناه ببرند، بلبان شاخسار حسینی، باز بان کودکی نوا خوانی و از هجران عزیزان در سوز و گداز بودند، همی صدا می‌زدند، بابا یا حسین - یا جداه یا رسول الله بفریاد ما برس، ما پناهی نداریم - لانه و کاشانه ما غارت شده و سوخته است.

چه مرغ پرشکسته ز آشیانه پریدند  
 بروی خار مغیلان زبیم جان بدویدند  
 جفا ز کعب نی و تازیانه وسیلی  
 بجان خویش از آن قوم بی‌حقوق خریدند

بغیر دشمن خونخوار اندر آن صحراء  
 کسی بیاری خود اندر آن دیار ندیدند  
 بگرد زینب مظلومه کودکان یکسر  
 چه هاله گرد قمرصف زدند وصیحه کشیدند  
 بگفت فاطمه کی عمه رو کجا آرم  
 زبهر بردن دُر گوش من زکینه دریدند  
 کبود گشته رخم بسکه خورده‌ام سیلی  
 زکعب نی بتنم جامهٔ سیاه پریدند  
 چه خوب سروده است شاعر، زبان حال امام سجاد علیه  
 السلام را:

خیمه‌ها میسوزد و شمع شب تارم شده  
 در شب بیماریم آتش هر ستارم شده  
 ما که خود از سوز دل آتش بجان افتاده‌ایم  
 از چه پس این شعله‌ها یاردل زارم شده  
 پیش از این سقای ما بودش علمدار حسین (ع)  
 امشب اما جای او آتش علمدارم شده  
 من شبم را تا سحر بیخواب و سوزانم چه شمع  
 از چه امشب شعله‌ها شمع شب تارم شده  
 بسکه اشك آمد بچشم خواب شب را راه  
 نیست دود آتش از چه ره در چشم خون بارم شده<sup>(۱)</sup>

## هذا حسينُ مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الأَعْضَاءِ

بانوی قهرمان کربلا، زینب علیها السلام يك نگاهی بر قتلگاه افکند اجساد پاکیزه عزیزان گلهای گلستان نبوت را از نظر گذرانید، تا جسم برادر عزیز را یافت. نگاهی جانسوز بر آن پیکر پر زخم انداخت، راوی گوید: بخدا قسم زینب را فراموش نمی‌کنم، وقتی که با نعش برادر رو برو گردید، با صدائی بلند و قلبی دردناك صدا زد:

يا محمداه صلی علیک ملیک السماء، هذا حسينُ مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الأَعْضَاءِ، مسلوب العمامة والرداء، وبناتك سبايا، الى الله المشتكى، والی محمدا المصطفى (ص) والی علی المرتضی والی فاطمة الزهراء والی حمزة سيد الشهداء (ع) یا محمداه (ص) هذا حسين بالعرا تسفی علیه الصبا، وقتیل اولاد البغايا - واحزناء واکرباه - الیوم مات جدی رسول الله ... بابی من نفسی له الفداء، بابی المهوم حتی قضی بابی العطشان حتی مضی بابی من شیبته ثقطر بالدماء.....

ترجمه: یا جداه یا رسول الله، درود فرشتگان آسمان بر تو باد، یا جداه این حسین تو است، که بخون غوطه ور گردیده، واعضایش پاره پاره گشته است، عمامه‌اش را برده‌اند. دخترانش را اسیر نموده‌اند، بخدا شکایت کنم، بر سولش محمد مصطفی (ص) وبعلی



مرتضی علیه السلام و بمادرم زهرا و عمویم حمزه شکایت کنم، یا رسول الله این حسین تو است که عریان روی زمین افتاده است! باد صبا بر پیکرش میوزد زنا زادگان او را کشتند.

(اهل باطن گویند زینب علیها السلام جَدش را بنظر آورد وبا آنحضرت سخن گفت) آه آه - امان از مصائب دردناك، امروز جَدَم از دار دنیا رحلت نموده است. ای افرادیكه خود را اصحاب پیغمبر میدانید، این یتیمان و یانوان فرزندان پیغمبر شما هستند، كه چون اسیران رانه میشوند، بنقلی دیگر فرمود: یا جداه، بنگر دخترانت اسیر و پیوستگانت شهید و باد بر پیکرشان میوزد یا جداه این حسین تست كه سرش با سختی از تن جدا شده است.

مرحوم محتشم گوید:

بس بازبان هر گله آن بضعة الرسول

رو در مدینه كرد كه یا ایها الرسول

این كشته فتاده بهامون حسین تست

این صید دست و پازده درخون حسین تست

این ماهی فتاده بدریای خون كه هست

زخم تنش از ستاره افزون حسین تست

عمامه و ردایش غارت شده است! پدرم فدای كسیكه افراد

و عزیزانش را درنیم روز از دست داد و مالش غارت شد، پدرم فدای

كسیكه خیامش را چپاول كردند، پدرم فدای غایبی كه امید برگشت

ندارد، پدرم فدای مجروحیكه جراحتش درمان ندارد، پدرم فدای

هذا حسينٌ مُرْمَلٌ بِالِدِمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ ..... ۱۹۳

مظلومی که با دل پرانده دنیا را وداع گفته و بالب عطشان جان سپرده است.

پدرم فدای مظلومی که از موی محاسنش خون می چکد، پدرم فدای کسی که جدش رسول اسلام و پیغمبر هدایت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و جدش خدیجه کبری، و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا علیها السلام است، پدرم فدای مظلومی که پدری چون امام علی بن ابیطالب ( شخصی که آفتاب با احترامش برگشت تا نمازش را بجای آورد و سنی و شیعه داستان رد شمس را در کتب خود نقل کرده اند) دارد.

روای گفت: بخدا قسم مرثیه خوانی زینب آنچنان عواطف مرده را در وجود لشکریان زنده کرد، که همگان بگریستند، تاجائیکه اسبان و مراکب هم تحت تأثیر بیانات دل گداز زینب (ع) سر شک از دیدگان فرو ریختند<sup>(۱)</sup>.

چه خوب سروده اند:

غربت نرفته ای که کشم انتظار تو  
گویم که شاید از سفر آید برادرم  
من با تو آمدم زمزمینه بکر بلا  
برگو: چگونه بیتو روم نزد مادرم  
ولنعم ما قیل

---

(۱) الوقایع والحوادث ج ۳ ص ۲۵۵ - ۲۵۶.

زینب چه دید پیکر آنشه بروی خاک  
از دل کشید ناله بصد درد سوزناک  
کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن  
احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن  
ای وارث سریر امامت بهای خیز!  
بر کشتگان بی کفن خود نماز کن  
طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر  
دستی بدستگیری ایشان دراز کن  
برخیز صبح شام شدای میر کاروان  
ماراسوار بر شتر بی جهاز کن  
یادست ما بگیر واز این دشت پهراس  
بار دیگر روانه بسوی حجاز کن  
وصال شیرازی سروده:

زینب چه دید پیکری اندر میان خون  
چون آسمان زخم تن از انجمش فزون  
گفت: این بخون طپیده نباشد حسین من  
این نیست آنکه در بر من بود تا کنون  
گر این حسین من سر او از چه پرسنان؟  
وراین حسین من تن او از چه غرق خون  
یا خواب بوده ام من وگم گشته راه  
یا خواب بوده آنکه مرا گشته رهنمون

میگفت و میگریست که جان سوز ناله‌ای  
آمد ز حنجر شه لب تشنگان برون  
کای عندلیب گلشن جان آمدی بیا  
ره گم نگشته خوش بنشان آمدی بیا<sup>(۱)</sup>

## اسب تاختن بر بدن امام حسین علیه السلام

ابن سعد در میان لشکریان خود فریاد زد: کسی هست که خود را برای اسب تاختن بر بدن حسین آماده کند<sup>(۲)</sup>، اما این عمل بقدری جنایت بار و این جنایت باندازه بزرگ بود که برای لشکر کوفه غیر قابل باور و کسی حاضر نشد، بدان مبادرت ورزد، جز ده نفر پیش آمدند و خود را برای لگد مال نمودن بدن فرزند رسول خدا معرفی و آمادگی خود را ابراز نمودند، که در کتب تاریخ نام آنها ذکر شده است.

آری جسم نازنین فرزند رسول خدا با اینکه قطعه قطعه بود بخواسته مردی خونخوار زیر سم ستوران پایمال و کوبیده شد، و این خاطره تلخ در صحنه گیتی بعنوان نمودار مظلومیت امام و جنایت

(۱) ستارگان درخشان ج ۵ ص ۱۸۹ - ۱۹۰.

(۲) من ینتدب للحسین فیوطی الخیل صدره وظهره.

۱۹۶ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

کاری افراد عبید الله بن زیاد باقی ماند، و زبان زد، پیشوایان بخصوص شخصیتی که مأمور انتقامست یعنی امام زمان (ع) گردد (تطوُّك الخيول بحوافر ها وتعلوك الطفافة ببواطرها) یا جداه یادم نمی‌رود، این مصیبت دردناك كه اسبان را نعل تازه زدند و ستمگران طاغی بر سینه‌ات تاختند و درود بر جدش با جمله، مشعر بر این مصیبت در دناك فرستاده است (السلام على الصدر المكسور) (درود بر سینه شكسته‌ات) این ده نفری كه اسب بر بدن عزیز زهرا تاختند، بخيال خوشخدمتی خود نزد عبید الله زیاد آمدند، باورود بقصر فرمانداری كوفه گفتند: امیر بما جایزه‌ای فراوان ده پرسید شما کیستید و چه کرده‌اید؟ گفتند: ما کسانی هستیم كه اسب بر بدن عزیز زهرا تاختیم و استخوان سینه و پشت حضرت را درهم كوفتیم و خورد کردیم.

نحن رضضنا الصدر بعد الظهر

بكل يعبوب شديد الاسر

یعنی ما کسانی هستیم كه استخوان پشت و سینه را درهم كوبیدیم، و له کردیم.

عبید الله بر خلاف انتظار آنان جایزه‌ای بسیار كم به آنها داد<sup>(۱)</sup>.

---

(۱) مقتل المقرّم والوقایع والحوادث ج ۳ با تلخیص.

## سر امام حسین در خانه خولی

عمر بن سعد دستور داد سرهای شهیدان را از بدن جدا کردند، و در میان قبائل تقسیم نمودند که هر کدام با حمل یکی از سرها در نزد ابن زیاد مقرب گردند، قبیله کنده سیزده سر بفرماندهی قیس بن اشعث، وهوازن دوازده سر بفرماندهی شمر بن ذی الجوشن، و بنو تمیم با هفده سر و بنی اسدشش سر، مذحج هفت سر و به بقیه نیز هر کدام چند سردادند، ولیکن عشیره حر بن یزید نگذاشتند سر او را از بدن جدا کنند و بدنش را با اسم اسپان بگویند.

(ابن سعد روز دهم سر امام حسین را به خولی و حمید بن مسلم داد تا بکوفه ببرند، و سرهای بقیه اهل بیت را به شمر و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج دادند)<sup>(۱)</sup>.

منزل خولی در يك فرسخی کوفه قرار داشت وی هنگامیکه وارد منزل خود شد سر مبارك امام حسین علیه السلام را از زنتش مخفی داشت، خولی میدانست که زنتش از دوستان اهل بیت است و از این جهت را از خود را از وی مکتوم کرد، زن خولی دید از تنور خانه اش نوری دیده میشود، وی هراسان از جای خود برخاست و بدون اینکه سابقه ای از این جریان داشته باشد بطرف تنور رفت سر بریده ای

(۱) ارشاد شیخ مفید.

در تنور مشاهده کرد که نور افشانی میکند.  
 ای سر پر خون زکجا آمدی  
 این دل شب منزل ما آمدی  
 گلشن روی تو عجب با صفاست  
 ای سر پر خون بدنست در کجاست  
 ای سر پر خون زچه افسرده‌ای  
 هست گمانم که جوان مرده‌ای

يك وقت متوجه شد هود جی از آسمان فرود آمد، دو زن و چند  
 مرد از آن بیرون آمدند، آندو زن سر را برداشته بسمینه چسبانیدند،  
 زبانحالشان این بود، ای غریب مادر - ای مظلوم مادر - ای فرزند  
 ترا بالب تشنه کشتند، قدر ترا نشناختند - بدنت را پاره پاره کردند -  
 میان سروشت جدائی انداختند - عزیزانت را کشتند - آبت ندادند -  
 عزیزم حسینم بکدام مصائب تو گریه کنم بسراز تن جدایت - بدن  
 پاره پاره‌ات - باطفال ویلان واسیران داغ دیده‌ات - بکودکان  
 دلسوخته‌ات گفتند، وگریستند. چه خوب شاعر سروده است.

ای سر بیریده دور از وطن منزل مبارک  
 ایشهید غرقه در خون بی کفن منزل مبارک  
 ای سر بیریده آخر روی خاکستر چرائی  
 خوش نمودی روی خاکستر وطن منزل مبارک  
 کو علمدار وجوانان عزیزت لشکرت کو  
 یاورت کو جعفرت کو اصغرت کو اکبرت کو

صاحبان منصب و سرباز و افراد تو چون شد  
 کو جلالت، اف بر این چرخ کهن منزل مبارک  
 میهمان را هیچ کس در کنج مطبخ جاندا  
 میزبانان روی خاکستر چرا راست نهاده  
 مادرت زهرا ببین با چشم تر از جنت آمد  
 جدّهات نزد تو با صد آه و درد و حسرت آمد  
 گریه فراوان بر آن امام عزیز نمودند، آنگاه مردی نورانی پیش  
 آمد سر مبارک را برداشت، و بسینه چسبانید بوسید و بویید و گریه کرد،  
 مردان دیگر هم با آن حضرت سوگواری نمودند. پرسیدم، این زنان  
 کیستند و این مردان چه کس باشند؟ جواب دادند: این بانوان بزرگوار  
 فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام مادر حسین و جدّه آن  
 حضرتند، مردان یکی جد امام حسین علیه السلام رسول اسلام  
 و عموهایش حمزه و جعفرند.  
 زن خولی برگشت و جریان را به شوهر خود گفت، و گریه کنان  
 از منزل خارج شد، این زن که نام آن عیوف بود در مدت عمرش  
 برای امام حسین (ع) اندوهگین بود، و به چشمانش سرمه نزد و بوی  
 خوش استعمال نکرد<sup>(۱)</sup>.

ای شاخه گل از چمننت از چه بریدند  
 از روی تو صد حیف گل امید نچیدند

(۱) الوقایع والحوادث ومقتل المقرّم با تلخیص .



مرآت جمال تو دریغا شده بر خون  
 بر حُسن جمالت زچه این پرده کشیدند  
 آنها که بدند عاشق یوسف یقینم  
 چون روی دل آرای تو در عمر ندیدند  
 سوقات سفر کس سر بیریده ندیده  
 زاین غصّه بتن جامه صبرم بردیدند  
 اطفال تو امشب همه سرگشته و حیران  
 در گرد هم اندر زبر خاک خزیدند  
 چون بلبل بشکسته پر از بهر و صالت  
 بر شاخ و بر خار مگیلان پیریدند  
 از کربلا تا بسوی کوفه ویران  
 باپای برهنه بسر خار دویدند  
 فردا بسر نیزه چه رفتی نظری کن  
 اندر عقب قافله بنگر که رسیدند  
 در حیرتم آخر چکنم شام سحر شد  
 ترسم زمنت ای گل پژمرده بگیرند<sup>(۱)</sup>



## شب یازدهم محرم

تو یارب واقفی از حال ما بیچارگان امشب  
 روان بر چهره بین سیلاب اشک از دیدگان امشب  
 حریم کعبه ما را نباشد چون نگهبانی  
 تحفظ کن تو یارب زین گروه نا کسان امشب  
 حریمی را که به عباس و اکبر حافظ و در بان  
 بگردش صف زده یارب نگر شمر و ستان امشب  
 زجور کوفیان خاموش شمع محفل ما بین  
 بهرسو خفته روی خاک تیره کودکان امشب  
 سکینه سر بزا نوی غم از هجر پدر گریان  
 رباب از دوری اصغر چونی اندر فغان امشب<sup>(۱)</sup>  
 چه زد باد خزان در گلشن دین  
 خزان شد یکسره گلزار یاسین  
 گلان فاطمه پرپر بصحرا  
 چه اوراق صف هر يك بیک جا  
 فتاده روی خاک عریان بدنهای  
 شده خار و خس صحرا کفنها

زیکسو بانگ طبل سار بانان  
 زیکسو کودکان سردر بیابان  
 غزالان حرم از ترس عدوان  
 بسی مرده بسی سردر گریبان  
 بطفلان بسته گشته راه چاره  
 دریده گوششان از گوشواره  
 یکی چون مرغ دور از آشیانه  
 یکی جسمش کبود از تازیانه  
 یکی آتش گرفته عطف دامن  
 بهر سو میدود از ترس دشمن  
 یکی مجروح واز خار مگیلان  
 یکی پنهان بزیر بوته خاران<sup>(۱)</sup>

شب یازدهم محرم بر اهل بیت حضرت سید الشهداء علیه  
 السلام بسیار سخت گذشت ودختران حضرت رسول (ص) بعد از  
 عزت وشوکت گرفتار پریشانی ومحنّت شدند، آنان که همواره در پرتو  
 شعاع نبوت وانوار فروزان ستارگان امامت در سرا پرده شکوه  
 وجلال زندگی میکردند، اینک عزیزان خود را از دست داده ودر آن شب  
 تاریک بدون یاور ومدد کار مانده بودند وفریاد رسی نداشتند.

شب یازدهم خیمهها سوخته شده واثاث البیت ولوازم زندگی

غارت گردیده و ترس و وحشت همه جا را فرا گرفته است، پاسداران حرم عزّت و جلال همه در خاک و خون آغشته گردیده و نگهبانی در آن شب برای آنها نبود، و آنان نمیدانستند به کجا پناه برند و از پریشانی از که حمایت بخواهند، و کسی نبود که آنها را از تعدی دشمنان نگهدارد، و یا ضجه و فریاد زنان و کودکان را با لطف و محبت خاموش گرداند.

آری در آن شب گریه کودکان و ناله دختران و فریاد و شیون زنان سر گردان که نمیدانستند چه بکنند، و به کجا روی آورند، مادری که کودکش در اثر تیر کشته شده و جوانش فرق شکافته و فرزند از دست داده، زنی که بهترین عزیزش را در زمین افکنده، مشاهده میکند. و در کنار آنها بدنهای متلاشی شده و قطعه قطعه گردیده و از رگهای گردن آنها خون جاری شده و در میان بیابان روی زمین افکنده شده اند.

از آن طرف گروهی مکار و حيله گر که از فتح و پیروزی خوشحال بودند و از این غلبه بر خود مبالیدند و با کمال مستی و غرور به عیش و عشرت مشغول بودند، اهل بیت اطهار در این میان حیران و سرگردان بوده و نمی دانستند فردا که آفتاب بر آمد در باره آنان چه تصمیمی خواهند گرفت، آیا همه را خواهند گشت و یا به اسارت خواهند کشید؟ و جز جوان بیماری که از فرط درد ورنج و غصه و الم قادر نیست از خود ضرری را دفع کند و یا همه اینها او نیز در معرض قتل بود.

در شب یازدهم حزن و اندوه عالم ملك و ملكوت را فرا گرفت و حوریان در بهشت و فرشتگان در آسمانها به ناله و فریاد در آمدند. و جنیان و وحش و طیر در بیابانها و ما هیان در دریاها و همه موجودات در این مصیبت اشك ریختند، فقط بصره و شام و فرزندان ابو العاص راضی و خوشحال بودند، و دوستان و یاران بنی امیه در هر کجا بودند از شهادت امام حسین اظهار شادمانی کردند.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: پس از اینکه امام حسین (ع) شهید شدند در کوفه چهار مسجد برای اظهار فرح از این موضوع ساخته شد و آنها عبارتند از: مسجد اشعث، مسجد جویر، مسجد سماك، و مسجد شیب بن ربیع و زنان قبیله اُود نذر کردند اگر امام حسین کشته شود هر يك از آنها ده شتر بکشند و در راه خدا تقسیم کنند و این زنان به نذر خود وفا کردند.

ام سلمه حضرت رسول (ص) را در خواب دید در حالیکه غبار آلود و بر سرش مقداری خاك بود، عرض کرد: یا رسول الله چرا شما را غبار آلود مشاهده میکنم؟ فرمود: فرزندم حسین و یاران او را کشتند و من برای دفن اجساد آنها قبر حفر میکردم، ام سلمه با حال ترس و وحشت از خواب پرید و به شیشه‌ای که در آن خاك کربلا قرار داشت نگاه کرد، ناگهان متوجه شد که خون از آن میجوشد، و این همان خاکی بود که حضرت رسول به او داده بود و امر کرده بود که این خاك را نگهدارد، علاوه بر این نیمه‌های شب از هاتفی خبر شهادت امام حسین علیه السلام را شنید.

ایها القاتلون جهلاً حسیناً  
 ابشروا بالعذاب والتنکیل  
 قد لعنتم علی لسان ابن داود  
 وموسی وصاحب الانجیل  
 کل اهل السماء یدعوا علیکم  
 من نبی ومرسل وقتیل  
 ونیز در وسط های شب این ابیات را می شنید و کسی را  
 مشاهده نمی کرد:

ألا یا عین فاحتفلی بجهدی  
 ومن یکی علی الشهداء بعدی  
 علی رهط تقوهم المنایا  
 الی متجبر فی ملک عبدی  
 هنگامیکه ابن عباس صدای گریهٔ او را شنید خود را به سرعت  
 به او رسانید و علت گریهٔ وی را پرسید، ام سلمه گفت: از خاک درون  
 شیشه خون می جوشد، ابن عباس هم روز عاشورا حضرت رسول  
 (ص) را دید در حالیکه غبار آلود بود و در دستش شیشه ای که در  
 درون آن خون قرار داشت در دست خود گرفته بود، ابن عباس گفت:  
 پدر و مادرم فدایت باد این چیست؟ فرمود: این خون حسین منست  
 که امروز از زمین جمع می کردم.

این برای زمین تنگ است که حسین بن علی (ع) سه روز  
 روی آن قرار گیرد، در صورتیکه حسین خود یکی از علل آفرینش

زمین و کائنات است، و حسین یکی از انوار فروزان نور نبوت بوده که او خود علة العلل و از پرتو انوار مقدس الهی است. سه روز همه جا تاریک بود، و یک سیاهی همه جا را فرا گرفت، به اندازه ای که مردم خیال کردند قیامت نزدیک شده است، و در وسط روز ستارگان پیدا شدند، و به همدیگر فرو ریختند، و نور آفتاب دیده نمی شد.

این سیاهی و قلب و انقلاب مدت سه روز ادامه داشت، و هیچ غرابت و انکاری نیست اگر آفتاب گرفته شود و اوضاع درهم بریزد، زیرا سید جوانان بهشت بدنش مدت سه روز در روی زمین افتاد، و آن حسین که خود یکی از علل جریان امور کائنات و مشتق از حقیقت محمدیست که علت العلل و عقل نخستین است، و حدیث عرض ولایت به همه موجودات خود مبین این واقعیت می باشد.

## آسمان خون بارید!

آری اوضاع طبیعی جهان درهم ریخت و آشوب و انقلاب در جهان پدید آمد، حیوانات بیابان و وحشیان صحراها بر آن حضرت گریستند و دلشان به جلالت و مصائب سید الشهداء سوخت، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای حسین باد که در پشت کوفه شهید خواهد شد، به خداوند سوگند من مینگرم که وحشیان بیابان گردن های خود را به طرف قبر وی دراز کرده و از شب تا صبح گریه میکنند.

از آسمانها خون بارید و مردم هنگام صبح همه چیز را خون آلود دیدند و چاه های آب نیز خون آلود شده بود، و اثر خون تا مدت ها در دیوارها باقی ماند. و محو نمی شد، در آن روز زهر سنگی که از زمین برداشته میشد خون تازه از زیر آن می جوشید، و در بیت المقدس نیز این جریان مشاهده گردید، و هنگام ورود سر مقدس امام حسین (ع) به قصر دار الاماره کوفه دیوارها همه خون آلود شد، و در این هنگام آتشی از دیوارهای قصر بیرون گردید و بطرف عبید الله بن زیاد روی آورد.

عبید الله بن زیاد به یکی از نزدیکانش که در نزد او حاضر بود گفت: این موضوع را مکتوم بدار، و خود نیز از آن محل فرار کرد و سر سید الشهداء با فریاد بلندی به او گفت: کجا فرار می کنی ای ملعون، اگر در دنیا از آتش فرار کنی در آخرت در آن قرار خواهی گرفت و سر مبارك همچنان سخن میگفت تا آنگاه که آتش خاموش گردید، و مردمان قصر دار الاماره همه از این جریان به وحشت افتادند و مدهوش شدند.

## مرغ خون آلود!

مردمان کوفه تا مدت سه ماه هر روز هنگام طلوع و غروب آفتاب دیوارها را خون آلود مشاهده میکردند، داستان پرنده ای که بال و پرش را به خون امام حسین (ع) رنگین کرد و بطرف مدینه منوره



پريد و روی دیوار خانه فاطمه صغری دختر سید الشهداء نشست، و آن مخدّره از این جریان از شهادت پدر بزرگوارش مطلع گردید، و فاطمه بدین وسیله خبر قتل پدرش را به مردمان مدینه اطلاع داد و مردم گفتند این از سحر فرزندان عبد المطلب است، در تاریخ ذکر شده است که بعد از چند روز خبر شهادت آن حضرت به مدینه رسید و این قضیه را خوارزمی در مقتل الحسین نوشته است.

هر کس از خیام طاهرات چیزی برد و غارت کرد از آن استفاده‌ای نبرد، و آن چه را برده بودند و بال گردن آنها شد، در روز شهادت امام حسین علیه السلام در آسمان سرخی مشاهده شد و این سرخی جز در این روز سابقه نداشته است.

ابن جوزی گوید: هر کس از چیزی غضب کند و به خشم آید اثر غضب در چهره او دیده میشود، و چون خداوند تبارک و تعالی از جسمانیت منزّه است از این رو آثار غضب او نسبت به اعمال روز عاشورا در افق نمایان شد و اوضاع و احوال طبیعی جهان تغییر کرد. حضرت رسول (ص) از فریاد و ناله عمویش عباس در هنگام اسارت جنگ بدر خوابش نبرد، چه حالی داشت هنگامیکه فریاد و استغاثه حسین (ع) را می‌شنید، و یا موقعیکه وحشی قاتل حمزه در برابر آن جناب قرار گرفت فرمود: صورتت را از من دورنگهدار، من دوست ندارم چهره قاتل دوستان را ببینم، در صورتیکه وحشی مسلمان شده و اسلام اعمال زمان جاهلیت را مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهد، پس با این وضع چگونه بود حال پیغمبر هنگامیکه فرزند

آری حضرت رسول در معرکه حاضر بود ..... ۲۰۹

خود را با سر بریده و اهل بیت او را اسیر و در بدر مشاهده میکرد.

## آری حضرت رسول در معرکه حاضر بود

آری حضرت رسول (ص) در معرکه حاضر بود، و میدید چگونه آن مردم تصمیم گرفته‌اند اهل بیت او را از روی زمین بردارند، و او فریاد زنان و شیون کودکان را استماع میکرد و از تشنگی آنان مطلع بود، لشکریان کوفه در کربلا فریاد مہیبی را شنیدند که میگفت: وای بر شما ای اهل کوفه من اینک مینگرم رسول خدا به شما نگاه میکند، و در حالیکه دست به محاسن شریفش گذاشته گاهی به آسمان و گاهی به شما مردم مینگرد. لیکن آن مردم به جای اینکه از این فریاد به خود آیند و متنبه گردند، از روی هوای نفس و گمراهی گفتند این صدای دیوانه است، حضرت صادق علیه السلام میفرمود: آن جز صدای جبرئیل نبود<sup>(۱)</sup>.

## امام زمان (ع) بر مصائب امام حسین گریانست!

خاطره کربلا و مصائب سالار شهیدان چنان اثر عمیقی در

---

(۱) مقتل المقرّم ص ۳۴۸ الی ۳۶۰ با تلخیص .

وجود پیشوای دوازدهم ولی عصر روحی لثراب مقدمه الفداء بوجود آورده که با هیچ قیمت مرتفع نمی‌گردد! این خاطره سوگ بار در قلب عالم امکان با رساتر بیان وسوزان تر گفتاری آشکارا و زبان زد حضرت است زیرا....

میفرماید: ای جد بزرگوار اگر چه روزگار مرا عقب داشت،  
 خدای پایان مقام ولایت از نسلت را بعهده من گذاشت من نبودم تا  
 با دوستانت هم‌عنان وبا دشمنانت محاربه نمایم، ولی خاطره کربلایت  
 چنان در مغزم نقش بسته است که هرگز فراموش نخواهد شد، من بیاد  
 مصیبات حزن آورت بقدری می‌گیرم که اشک چشمم پایان پذیرد، از  
 بام تا شام سر شک از دیده می‌بارم واز مصائب دردناکت بیاد می‌آورم.  
 لئن اخرتنی الدهور وعاقنی عن سفرك المقدور لابیکنک  
 صباحاً ومساء ولم اکن لمن حاربک محارباً ولمن نصب لک العداوة  
 مناصباً فلاندينک صباحاً ومساء ولا بکین عليك بدل الدموع دماً...  
 یا جداه مگر از یاد می‌برم وقتی که عمر سعد امر کرد  
 لشکریان ترا حلقه وار محاصره نمایند واز ورود بفرات جلو گیری  
 کنند، وبایک حمله عمومی بدنت را آماج گلوله های تیر نمایند وبا  
 نیزه جان ستان بر پیکر انورت بزنند پس لشکر از هر سو گردت را  
 گرفتند هر کدام با سلاحی که داشتند بدنت را خستند ومجروح  
 نمودند وتو صبر ورزیدی امر اللعین جنوده فمنعوك الماء وروده.  
 ونا جزوك القتال وعاجلوك النزال ورشفوك بالسهم والنبال  
 فاحد قواہک من کل جهات واتخنوک بالجراح.

یا جداه مگر من فراموش می‌کنم خاطره سوزنده آن زمانیکه اسب بی راکبت با یال غرقه بخون، وزین واژگون بادیده اشکبار رو بسوی خیام حرم آورد، وشبهه وصیحه میزد ومنطقش (که برای افراد عادی قابل فهم نیست ولی امام از آن بخوبی آگاه وادراک مینماید) این بود، وای از ستم جمعی که فرزند دختر پیغمبر خود را کشتند (واسرع فرسك شاردا الی خیامك قاصداً محمماً باکیأ وهی تقول الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها).

یا جداه مگر من منظره خروج با نوان دهشتزده را میتوانم نادیده بگیرم، واز یاد ببرم، آن هنگامیکه صدای ناله اسب را شنیدند، یکباره از خیام بیرون ریختند، اسب تو را دیدند، زینش واژگون، یالش غرق خون است با دیدن این منظره سوگبار، موها پریشان نمودند، سیلی بر چهره زدند، (زیرا عزت خود را از دست رفته دیدند) بی اختیار ناله زنان، فریاد، وامحمدها وعلیاه برداشتند، وبدور اسب گرد آمدند، سپس همگان بسوی قتلگاهت با سرعت رهسپار شدند، بلکه آخرین لحظات سالار وسر پرست خود را دریابند، اما دیدند شمر بروی سینهات جای گرفته ومحاسنت بدست دارد وخنجر بر حنجر ت نهاده ومیخواهد سرت را از تن جدا کند وبر فراز نیزه‌زند (فلما راین النساء جوادك مخزیا، ونظرن سرجك علیه ملویا وبرزن من الخدور ناشرات الشعور، لاطمات الخدود سافرات الوجوه، وبالعویل داعیات وبعد العز مذلات والی مصرعك مبادرات والشمر جالس علی صدرك مولع سیفه علی نحرك قابض علی

شیبتك بیده ذابح لك بمهذه، قد سكنت حواسك وخفیت انفاك  
ورفع على القنأة رأسك.

یا جداه مگر من منظره جسم پاره پارهات را پس از شهادت  
می توانم غیر مجسم به بینم زمانی که از اسب بر زمین افتادی، وبا  
بدنی پر جراحت خاک کربلا را بستر قرار دادی اسبان را نعل تازه  
زدند، وجمعی طاغی وزنا زاده باسَم اسبان بر پیکرت (ای عزیز  
جانان) تاختند.

در حالی که لحظات آخر را می پیمودی، وراه بجانان نزدیک  
مینمودی وبا گوشه چشم باسب عازم خیم اهل بیت بی سر پرست  
عزیزت داشتی، در عین حال برای خدای از همگان نظر برداشتی،  
(فهویت الى الارض جریحا تطؤك الخیول بحوافرها وتعلوك  
الطغاة ببواترها، قد رشح للموت جبینك واختلف بالانقباض  
والانبساط شمالك ویمینك، تدیر طرفاً خفياً الى رحلك ویتك وقد  
شغلت بنفسك عن ولدك واهالك).

یا جداه این خاطره تلخ از یادم نمی رود که اهل وعیالت را  
چون بردگان اسیر وآنان را با زنجیر آهنین بستند، بر فراز شتران  
تندروی بی سرپوش وفاقد محمل (بابی احترامی) سوار نمودند، پوست  
صورتشان از شدت گرمای سوزان سوخت، در بیابانها وراهها  
سپرداده شدند، دستهایشان را بگردنها بستند، ودر کوی وبر زن  
گرداندند، وای بر آن مردمیکه عصیان وفسق را وجهه همت داشتند.  
(وسبی اهلك كالعبید وصفدوا بالحديد.....).

یا جداه، با کشتن تو اسلام را کشتند، (چون پیشوای اسلام بودی) نماز و روزه را تعطیل نمودند، احکام و مزامین اسلام را شکستند، ارکان ایمان را ویران ساختند، آیات قرآن را جابجا کردند. (زیرا) تمام احکام بوجود تو بعنوان پیشوا و رهبر اسلامیان خلاصه میشد، احکام و فرامین - حدود و سنن - معالم دین همه را بایستی از مکتب رهبر بهره‌مند شد.

از طرفی قوام دین بوجود رهبر دین است، وان مردم با کشتن تو مکتب پر فیض مقام رهبری اسلام را بستند، در نتیجه شئون مذهبی را درهم و بوقفه، و تعطیل (دچار نمودند).

(لقد قتلوا بقتلك الاسلام: وعطلوا الصلوة والصيام، ونقضوا السنن والاحکام، وهدموا قواعد الايمان وحرفوا آیات القرآن).

یا جداه هرگز یادم نمی‌رود زمانیکه خبر آور شهادتت نزد قبر رسول خدا، جدّ بزرگوارت بر پا خواست، و صدا زده یا رسول الله من بادیدگان اشکبار خبر شهادت فرزندت را آورده‌ام، (شاید اشاره به بشیر بن جذلم باشد) یا رسول الله، زاده جوانمردت کشته گردید خون وی و یارانش روا داشته شد، یا رسول الله فرزندان و نزدیکان خاندانت با سختی و محنت دست بگریبان و اسیر گروه دشمنان گردید، رسول خدای در عالم دیگر افسرده و پژمان و مورد تعزیت و تسلیت فرشتگان قرار گرفت، ملائکه و پیامبران به حضرتش تسلیت گفتند:

یا جداه مادر داغ‌دیده‌ات (جده ام زهرا علیها السلام) در مصیبت گریان شد: فرشتگان مقرب بعرض تسلیت مبادرت جستند:

ومحضر پدرت علی علیه السلام تسلیت عرضه داشتند، ودر ملکوت  
اعلا مجلس عزاوماتم بر قرار نمودند، حوریان بهشت از سوز  
مصیبت لطمه بر چهره نواختند آسمانها وموجوداتش - جبال  
وخازنانش - زمین واقطارش - دریا وماهیانش - بهشت وخادمانش ،  
کعبه ومشعر الحرام ومُحِلُّ ومُحَرَّم همگان بر تو گریستند.

(فقام ناعیک عند قبر جدک الرسول (ص)، فنعاک الیه  
بالدمع الهطول، قائلًا یا رسول الله قتل سبطک وفتاک، .....).

## امام زمان (ع) با قلبی سوزان خطاب بجدش

قسمتی از سوز دل امام زمان علیه السلام در قیافه یاد آوری  
مصائب دلخراش امام حسین علیه السلام گذشت، اینک قسمت  
دیگری که زبان حال امام عصر روحی لتراب مقدمه الفداء است وآن  
حضرت با قلب محزون و دیده اشکبار بسوی قبر جد بزرگوار توجه،  
ویک یک مصائب سوزان را با کلمه درود توأم میفرماید.

پس از اظهار علاقه وسلام بر شهیدان، با عبارتی روان وقلبی  
سوزان خطاب بجد والايش امام حسین علیه السلام وجانبازان کربلا  
نموده و اظهار میدارد:

(السلام علی المحتسب الصابر) درود بر کسی که در راه  
خدای بر داغها ومصائب فراوان صبر نمود.

امام زمان (ع) با قلبی سوزان خطاب به جدش ..... ۲۱۵

(السلام على المظلوم بلا ناصر) درود بر مظلومیکه تنها و بی  
یاور گردید.

(السلام على ساكن التربة الزاكية) درود بر ساکن تربت  
پاکیزه کر بلا.

(السلام على صاحب القبة السامية السلام على من ظهره  
الجليل) درود بر صاحب قُبّه بلند مقام که پشتی بانش خدا است.  
السلام على من افتخر به جبرئيل السلام على من ناعاه  
في المهد ميکائيل) درود بر کسیکه جبریل باو افتخار و میکائیل  
بگাহواره جنبانیش و ثنا خوانیش سرفرازند!

(السلام على من نكثت ذمته) درود بر کسیکه بیعتش را  
شکستند و بعهدی که با او بسته بودند وفا نکردند!

(السلام على من هتك حریمه السلام على من اريق با  
الظلم دمه) درود بر کسیکه احترامش را ظاهراً از میان بردند و با ستم  
کاری خورش ریخته شد.

(السلام على المغسل بدم الجراح) درود بر جد بزرگواریکه  
با خون، زخمهایش غسل داده شد.

(السلام على المجرع بكاسات الرماح) درود بر کسیکه  
شربت مرگ با طعن نیزه و شمشیر بکامش ریخته شد.

(السلام على المضام المستباح) درود بر مظلومی که خورش  
مباح و روا گردید.

(السلام على المقطوع الوتين) درود بر کسیکه رگ دلش با



تیر سه شعبه گسیخته شد.

(السلام علی المحامی بلا معین) درود بر آقائیکه خود حامی دیگران بود و بی یاور ماند.

(السلام علی الشیب الخضیب - السلام علی الخد التریب) درود بر محاسن خضاب شده و چهره بخاک و خون آلوده ات.  
(السلام علی البدن السلیب) درود بر بدن برهنه ای که لباسهایش را غارتگران بردند.

(السلام علی الثغر المقروع بالقضیب) درود بر دندان کوبیده شده ات با چوب خیزران یزید و چوب دستی عبید الله زیاد.  
(السلام علی الرأس المرفوع) درود بر سر مقدست که بر فراز نیزه عدوان زده شد.

یا جداه خاطره شهدا و فضیلت بانوان فداکار، مأموران تبلیغ و بهره برداران از قیام کر بلا را فراموش نمی کنم، و بدینوسیله با یکدنیا احترام با منظره اسارت آنان می نگریم، و بهتر درود و تحیت رابعنوان بزرگ داشت آن قافله غمزده اهداء مینمایم.

(السلام علی الجیوب المضرجات) درود بر گریبانهاییکه در عزا و سوگ پاره پاره شد.

(السلام علی الشفاه الذابلات) درود بر لبان خشکیده از فرط تشنگی و قحط آب.

(السلام علی النفوس المصطلمات) درود بر افراد ستمدیده و دستخوش ظلم ستمگران.

امام زمان (ع) با قلبی سوزان خطاب به جدش ..... ۲۱۷

(السلام على الاجساد العاديات) درود بر بدنهای عریان که لباسهایشان را غارت کردند.

(السلام على الجسوم الشاجيات) درود بر اجساد مقدسه‌ایکه خون چکان از ضرب شمشیر نیزه دشمنان بود.

(السلام على الدماء الجاريات) درود بر خونهای جاری شده‌ایکه در راه حق ریخته شد.

(السلام على الاعضاء المقطعات) درود بر اعضاء پاره پاره وسیله دشمنان زنا زاده.

(السلام على الرؤس الشاملات) درود بر سرهای بالای نیزه که شهر بشهر گرداندند.

(السلام على النسوة البارزات) درود بر بانوان حرم که اسیر و دستگیر دشمن شدند.

آری امام زمان عیج خاطره دردنك جدش را از یاد نمی‌برد، و همواره می‌گیرید، و می‌گوید: یا جداه! با اینکه تو (فرزند رسول خدای - پستی بان قرآن باز وی محکم ملت مسلمان - پیرو وجدی فرمان خدای رحمان - نگاهبان عهد و پیمان - گریزان از فاسقان و بتمام معنی زاهد و عابد بودی) قدرت را نشناختند، و ترا بالب عطشان کُشتند..

آری ای حسین عزیز ای عزیز زهرا مصیبات تو - داغ و قلب جریحه دار تو - تشنه کامی ورنج های تو - شهادت برادران و جوانان تو - پیکر بَخاک و خون آغشته تو - بدن پایمال سم ستوران شده‌ات،

آنچنان دلگداز و بقدری سوزان است که سخت تر دلها را می لرزاند و سرشک از دیده جریان می کند مگر قلب انسان سنگ بوده و عواطف در وجودش مرده باشد که در برابر منظره تکان دهنده کربلایت نلرزد - تکان نخورد - بهیجان نیاید - اندوه در وجودش پیدا نکند سرشک از دیدگانش جاری نشود اگر این چنین فردی دیده شد بصورت بشر است نه سیرت، بشر نداشت نه انسان با عاطفه، زیرا آنکس را که سرشت انسانی و عواطف بشری باشد نمی تواند در برابر عالی تر مظاهر جانپازی و رقت بارتر مناظر سوزان و غم انگیز حسینی، آرام بماند و چون سنگ خاره سکوت و خاموشی گزیند بی تردید بشر با عاطفه در برابر مصائب سوزان سالار شهیدان بدون هیجان نمی ماند و بی اختیار غم و اندوه از دیدن و شنیدن مصائبش احساس خواهد کرد<sup>(۱)</sup>.

چه خوب سروده است شاعر:

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نشد  
آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست  
پرچم سلطنت افتاد کیان را زکیان  
سلطنت سلطنت تو است که پاینده لواست  
نه بقاء کرد ستمگر نه بجامانده ستم  
ظالم از دست شد و پایۀ مظلوم بجا است

---

(۱) الوقایع والحوادث ج ۳ ص ۳۰۱ - الی ۳۰۸.

تو را به آخرین وداع با خیام حرمت ..... ۲۱۹

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست  
بلکه زنده است شهیدی که حیاتش زقفاست  
دولت آنیافت که در پای تو سر داد ولی  
این قبا، راست نه برقامت هر بیسروپاست

## تورا به آخرین وداع با خیام حرمت!!

آری ای حسین قرآن - ای عزیز زهرای اطهر - ای فرزند  
رسول خدا - ای سید جوانان بهشت - تورا به!!  
پیکر پاره پاره و دستهای جدا شده مولانا العباس ،  
وصحنه تیر خوردن علی اصغر،  
وچهره افسرده یتیم برادرت قاسم بن الحسن،  
وقیافه وحشت زده طفل کوچک برادرت عبد الله کودک،  
وصحنه شور انگیز وداع آینه پیغمبر نمای، وحالت پژمان تورا  
هنگام میدان رفتن علی اکبر،  
وناله سوزناك کودکان بی نوا - وزنان بی پناهت،  
وآخرین وداع تو با خیام حرمت،  
سوگندت می‌دهم که شفاعتت را در قیامت شامل حال ما  
بنمائی.

حسین جان من از کودکی عاشقت بوده‌ام  
قبولم نما گر چه آلوده‌ام

مرانی مرا ای حسین از درت  
به پهلوی بشکسته مادرت

## خطاب بجناب پیغمبر صلی الله علیه وآله

یا رسول الله یا خیر البشر  
راست شد آنها که گفתי سر بسر  
خون شد آن خاکی که امّ المؤمنین  
داشت اندر شیشه نزد خود دفین  
آن قیامت را که فرمودی رسید  
واهل بیت آن بچشم خویش دید  
ناز پروردان آغوشت همه  
زینت وزیب برو دوشت همه  
اینز مان در خاک و خون آغشته‌اند  
فرقه زارند و پرخی کشته‌اند  
رفته آیا بدشت کربلا  
دیده آن محنت ورنج و بلا  
دیده تنهای بی سر کشته را  
اهل بیت بیکس سر گشته را  
دیده آن نور عین خویش را  
کشته عدوان حسین خویش را

یا نگشتی تا کنون دمساز او  
وصل حق گذاشت پرسی راز او  
نی چگویم آن هم از حق دور نیست  
تو از او واو زحق مهجور نیست  
یا باوای شاه کم پرداختی  
یا که اورادیدی و نشناختی  
بسکه او زخم از سرا پا داشته است  
گر تواش نشناختی جا داشته است

تو لبی دیدی که لعل از وی خجل  
تو رخی دیدی گل از وی منفعل  
یا رسول الله زبس بی آب ماند  
آن گل و آن لعل از آب و تاب ماند  
نور و چشمی را که میدیدی عیان  
بر بررخش چون نرگس باغ جنان  
نرگس بیدارش اکنون خفته است  
غنچه پیکان در او بشکفته است  
آن لب و دندان که چون بوسیدیش  
حقه از لعل و مرجان دیدیش  
سنگ اعداء حقه اورا شکست  
گوهر نا سفته اورا یخست

زین مصیبت‌ها که دشمن را مباد  
یا رسول الله خدا اجرت دهداد  
زان چه آمد بر حسینت از یزید  
یا رسول الله اجرت بر مزید  
وصال شیرازی

## خطاب بصدیقۀ طاهره فاطمه زهراء علیها السلام

ای بتول ای مادر لب تشنگان  
هیچ رفتی بر سر لب تشنگان  
تو مکان در پای کوثر داشتی  
هیچ از آن همراه خود برداشتی  
بر گلوی خشکشان آبی زدی  
وز رون آه جگر تابی زدی  
مادرانه گریه سرکرده‌ای  
وآن گلوی خشکشان تر کرده‌ای  
شور وغوغا در جنان افکنده  
آتش اندر قادسیان افکنده‌ای  
هیچ موی سر پریشان کرده  
گریه بر حال ایشان کرده‌ای

خطاب به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ..... ۲۲۳

بر حُسینت شمر چون خنجر کشید  
خنجرش از کینه بر خنجر کشید  
هیچ جای خنجرش بوسیده‌ای  
جای خنجر خنجرش بوسیده‌ای  
مادری هرگز بروز تو مباد  
بادل پرساز و سوز تو مباد  
زین عزا یزدان ترا فریاد رس  
رحمت یزدان بروحت هر نفس  
وصال شیرازی

## خطاب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام

یا علی چونی تو در این ماجرا  
از عیال خود نمی‌پرسی چرا  
یا مگر در بحر پی چون عرقه  
فارغ از یاران در خون غرقه  
یا چنان از یاد حق هوش شده  
کز عیال خود فراموش شده  
یا علی این نازنینان تواند  
خفته در خون نوجوانان تواند



تو بحال خلق عالم ناظری  
 وقت جان دادن بیالین حاضری  
 کشتگان خویش را در یافتی  
 هیچ بر بالینشان بشتافتی  
 دیدی آن نوبا وگان خویش را  
 پیکر مجروح وجسم ریش را  
 آن سران از خاک ره برداشتی  
 بر سر زانوی خود بگذاشتی  
 آن همه دیدی چسان کردی شکیب  
 حق دهد مزد شکیبیت بی حسیب

وصال شیرازی

## خطاب بجناب امام حسن علیه السلام

یا حسن در این عزاحال تو چیست  
 ای برادر کشته احوال تو چیست  
 تو در این غم هیچ یاری کرده  
 بر برادر آه وزاری کرده  
 چون کنی با این عزا خاکم بسر  
 نه دگر داری برادر نه بسر

خطاب به حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام ..... ۲۲۵

قاسمت شد کُشته عبد الله نیز  
نالہات بیہودہ نبود آہ نیز  
دو برادر دادہ عباس وعون  
ہر یکیشان بی نظر اندر دو کون  
وان علی اکبر کہ چون جان تو بود  
قوت دل نور چشمان تو بود  
زین ہمہ بگذر حُسینت شد زدست  
زور بازونور عینت شد زدست  
شد تہی از سرور وگل باغ حسین  
آسمان خون گرید از داغ حسین  
گر بنالی ور بگوئی حق توراست  
حق دہد اجر تورا بی کم وکاست

وصال شیرازی

خطاب بجناب سید الساجدین امام

زین العابدین علیہ السلام

ای زوا پس ماند گان کربلا  
از اسیران دیار

یا علی بن حسین بن علی  
 ای ولی بن ولی بن ولی  
 ای پدر کُشته برادر نیز هم  
 اقر با و یار و مادر نیز هم  
 ای هر آن زخمی که بر هر تن رسید  
 خون ترا از دیده بردامن رسید  
 اندر آن طوفان که خون از سر گذشت  
 حال تو چون بُد بگوآن سر گذشت  
 تو پدر دیدی در آن در یای خون  
 اسب او پر خون وزینش واژگون  
 تو برادر های بی سر دیده  
 در اسیری شهرها گردیده  
 آهنی کز باب تو خنجر کشاد  
 آمد و از غدر بر پایت فتاد  
 چو بود بیمار و زنجیر ستم  
 تو خود انرا دیدی این را نیز هم  
 در میان دشمنان کینه جو  
 خواهران را دیده بگشاده رو  
 زان تبه کار شقی ابن زیاد  
 هر جفا دیدی نخواهد شد زیاد

طعن اهل کوفه لعن اهل شام  
دست گیری در میان خاص و عام  
رفتن وپیش یزید استادنت  
تن به بند و دل بکشتن دادنت  
عمّها وخواهران چون بردگان  
جمله در ناز و نعم پروردگان  
در خرابه منزلت کردند آه  
تا چه خونها در دلت کردند آه  
آنچه دیدی از شهیدان کس ندید  
این چنین هنگامها واپس ندید  
از مدینه با پدر بیرون شدن  
بیکس و تنها بغم باز آمدن  
عمری از ناکس شنیدی ناسزا  
مدّت عمری نشستی در عزا  
از خدا رحمت زهیغمبر سلام  
بر تو بادا ای امام ابن الامام  
چشم دارند ای شه نیکو خصال  
شیعیانت خاصه این مسکین وصال  
فارغ از نیران کنی جانهای ما  
کز خدا خواهی تو عصیانهای ما  
وصال شیرازی

## آنچه بر پیغمبران یکسر گذشت!

آنچه بر پیغمبران یکسر گذشت  
 جمله بر فرزند پیغمبر گذشت  
 بلکه از پیغمبران در هر بلا  
 بیشتر بودش بلای کربلا  
 گویم وانصاف میخوام در آن  
 آنچه او دید و همه پیغمبران  
 آدم از جنت اگر مهجور ماند  
 او ز جدّ خویش و یثرب دور ماند  
 آدم از فرزند خود را کشته دید  
 او پسرها را بخون آغشته دید  
 نوح طوفان دید و در کشتی نشست  
 او ز طوفان بلا کشتی شکست  
 آتش از بهر خلیل افروختند  
 خیمه سبط نبی را سوختند  
 شد ذبیح الله قربان خدا  
 لیک اورا چون حسینی شد فدا  
 ماند از یوسف اگر یعقوب دور

شد بسی یوسف از او در چار گور  
 گر بگرگان تهمت از یوسف رسید  
 خصم یوسف‌ها چو گرگ از وی درید  
 گشت ایوب از بکرمان مبتلا  
 او تنش سوراخ از تیر جفا  
 هر جفا کان موسی از فرعون دید  
 این دو صد چندان آن دید از یزید  
 موسی ار در تیه حیرت مانده بود  
 این بدشت کربلا در مانده بود  
 بود در غوغای فرعون از تبار  
 یار موسی در عدد ششصد هزار  
 لیک بُد یار امام محترم  
 بیش از هفتاد واز هشتاد کم  
 خصم موسی شد هلاک از آب نیل  
 خصم این بی آب کرد او را قتل  
 هم چو یحیی بیگناهی کشته گشت  
 شد سر او هم چو یحیی زیب طشت  
 خصم اگر بنمود عیسی را بدار  
 شد سراو بر سنان در هر دیار  
 کشته شد جرجیس اگر هفتاد بار  
 کشته شد او نیز با هفتاد یار

چون نبی دندان او آسیب یافت  
هم چه حیدر نازنین فرقت شکافت  
چون حسن صد پاره گشت اورا جگر  
لیک از تیغ و سنان خاکم بسر  
این بلای انبیاء و اولیاء  
که همه آمد بشاه کربلا  
و آنچه شاه کربلا افزون کشید  
گویمت اما تو نتوانی شنید

رثاء اهل البیت تألیف وصال شیرازی ص ۹۴ - ۹۳



معصوم ششم  
حضرت امام زين العابدين  
عليه السلام



## شهادت امام سجاد علیه السلام

السلام عليك يا بن رسول الله، السلام عليك يا بن نبي  
الله السلام عليك يا بن امير المؤمنين السلام عليك يا بن الحسين  
الشهيد السلام عليك ايها المظلوم وابن المظلوم لعن الله امة  
قتلك ولعن الله امة ظلمتك.

امام بزرگوار حضرت زين العابدين عليه السلام بنابه مشهور  
در بیست و پنجم محرم سال نود و پنج هجری در پنجاه و هفت سالگی  
به دستور ستمگر اموی (ولید بن عبد الملك) و به وسیله «هشام بن  
عبد الملك» مسموم و شهید شد شب شهادت حضرت فرزندان را جمع  
و صیاتی فرمود.

امام باقر علیه السلام<sup>(۱)</sup> را وصی خویش قرار داد، و دایع  
امامت را بوی تسلیم فرمود، تمام فرزندان را با احترام و اطاعت از آن  
جناب توصیه فرمود.

---

(۱) چهارده معصوم بنقل از مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۱۱.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید سپس پدرم آب خواست تا وضوء سازد آوردم، فرمود: این آب نجس و میتة دارد در روشنائی نگاه کردم دیدم موشی در آن مرده است.

آب دیگر آوردم وضوء ساخت و اظهار داشت، این شبی است که بمن وعده وفات داده‌اند، آنگاه بنماز مشغول شد شب به آخر رسید، حضرت امام زین العابدین علیه السلام (بنقل دعوات راوندی) این دعای شریف (اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ كَرِيمٌ اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ رَحِيمٌ) را تلاوت میکرد با امام باقر علیه السلام فرمود بتو وصیت میکنم چنانکه بمن سفارش شده (بر کسی که جز خدای پناهگاهی ویاوری ندارد ستم منمائی) از همه اهل و عیال و پیوستگان وداع کرد و سفارشات لازم را فرمود و روحش بشا خسار جان پرواز کرد.

بدین ترتیب طومار زندگی امام چهارم - زین العابدین سید الساجدین پیچیده شد حضرت مسموماً از دار دنیا رفت.

گریه‌های سوزان سی و چهار یاسی و پنج ساله تمام شد - از ظلم و ستم خلیفه معاصر - دوران خفقان فکر و بیان نجات یافت از زخم زبان کوردلان - از شکنجه‌های روحی حاکم زمان راحت شد، يك عمر سوز و گداز از فراق شهادت عزیزان - مصائب سوزان باب و پیوستگان خاتمه یافت قلب جرحیه دارش از کار بایستاد، و حضرت از تنگنای جهان بجنان جاویدان خرامید، نزد جدّ و الایش شتافت، تا حضوراً رنج‌ها - اسارت - زخم زبان، تا زیانه‌ها داغهای سوزان خود را باز گو کند و فعالیت خود را در عین اسیری و غل جامعه بگردن، بجد

بزرگوارش گزارش دهد. آری امام سجاد علیه السلام مسموم از دنیا رفت، ناقه حضرت طبق نقل، خود را سر قبر حضرت رسانیده سر بزمین زد تا جان سپرد.

خبر شهادت امام سجاد در مدینه انتشار یافت، مرد وزن تمام طبقات شهر نالان و گریان گردیدند امواج اندوه يك باره بر پیکر مدینه پیغمبر روی آور گردید.

همه اهالی در تشیع جنازه شرکت نمودند، سعید نامی گوید من باخود گفتم امروز مسجد مدینه خلوت است مردم تشیع جنازه رفته‌اند بروم دو رکعت نماز در مسجد بخوانم. وارد مسجد شدم تا نماز بخوانم يك باره از آسمان صدای تکبیر بر خواست، از زمین تکبیری گفته شد، دگر باره (الله اکبر) از زمین و آسمان تا هفت بار تکرار گردید از ترس بروی در افتادم، و فهمیدم این زمان وقتی است که بر جنازه نماز خوانده شود مردم وارد مسجد شدند، من مردّد بودم، نماز خود را بخوانم - و یا در نماز بر جنازه شرکت یابم، راوی گوید اگر من بجای تو بودم هر آینه نماز بر جنازه امام را که در نوع خود بی نظیر بود از دست نمی‌دادم، سعید گریست و گفت من نفهمیدم و این سعادت بزرگ را از دست دادم! جنازه مبارك امام غسل و کفن و وسیله امام باقر علیه السلام دفن گردید.

امام باقر گریست: معروفست وقتی امام باقر علیه السلام بدن پدر را غسل میداد يك باره دست از غسل برداشت و سر بدیوار نهاد بنا کرد گریه کردن روای گفت یا بن رسول الله چرا گریانی فرمود دو

جهت مرا بگريه آورد:

۱ - مدت سی و چهار سال از داستان و جريان كربلا گذشته است، باز هم اثر حلقات زنجير و غل جامعه بر بدن و گردن پدرم موجود است.

۲ - پدرم انبان نان و خرما بردوش می گرفت و بمستمندان میرسانید بطوریکه شانه مبارك بر آمدگی پیدا کرده است اینکه آن بر آمدگی را دیدم و گریستم<sup>(۱)</sup>.

## گريه امام زين العابدين (ع)

(یکی سيد الساجدين عليه السلام علی ابیه بعد مراجعتہ من الشام خمس وثلاثين سنة ويقول قتل ابن رسول الله جانعاً قتل ابن رسول الله عطشاناً فقيل له ما بلغ اوان ان خففت من بكائك فقال عليه كان ليعقوب اثني عشر غلاماً فغاب عن نظره واحد منهم فبکی من مفارقتہ و حزنہ حتی انحنى ظهره و ابيضت عيناه و كيف لا ابکی وانا اری علی الثری سبع عشر نفر من اهل بيتی و ابی و اخي و عمومتي بلا غسل ولا کفن کانهم ليسوا من اهل الاسلام).

يعقوب در فراق پسر روز و شب گريست  
تا دیده گانش از غم يوسف سفید شد

(۱) الوقایع والحوادث ج ۴ ص ۲۸۷ - ۲۸۸.

من چون کنم که آنچه مرا بود سر پرست  
یکروز جمله از نظرم نا پدید شد  
سقا ندیده کس بجهان تشنه جان دهد  
عباس تشنه در لب دریا شهید شد  
اکبر زباب خویش تقاضای آب کرد  
افسوس و آه از پدرش نا امید شد  
اصغر بروی دست پدر تشنه جان سپرد  
زین رو بمشکلات جهانش کلید شد  
حضرت سجاد علیه السلام از کثرت گریه جزو بکائین  
خمسه که عبارتند از حضرت آدم و یعقوب و یوسف و زهرا علیهم  
السلام محسوب گردید<sup>(۱)</sup>.

ابن شهر آشوب و دیگران از حضرت صادق علیه السلام  
روایت کرده اند که جناب علی بن الحسین (ع) بر پدر بزرگوارش  
بیست سال و بروایتی چهل سال گریست و هرگاه طعامی نزد او حاضر  
می کردند میگریست، چون آبی بنزد آن بزرگوار می آوردند آنقدر  
میگریست که آن آب را مضاعف می کرد، یکی از غلامان آنجناب  
گفت فدای تو شوم یا بن رسول الله میترسم که تو خود را هلاک کنی،  
و گناه کار شوی حضرت فرمود: «انما اشکوا بشی و حزنی الی الله  
و اعلم من الله ما لا تعلمون» یعنی شکایت میکنم درد و اندوه خود را

بخدا ومن میدانم از خدا آنچه شما نمی‌دانید. پس فرمود: هیچ وقت بخاطر نمی‌آورم کشته شدن فرزندان فاطمه را مگر اینکه گریه گلوی من را میگیرد، بروایت دیگر فرمود: چرا نگریم و حال آنکه پدر مرا منع کردند از آبی که وحشیان و درندگان میخورند، و بالب تشنه او را شهید کردند، بروایت دیگر به آنجناب گفتند که آنقدر میگرئی که نفس خود را خواهی کشت، حضرت فرمود: نفس خود را در روز اول کشته‌ام.....

ابن قولویه و ابن شهر آشوب روایت کرده‌اند از بس آنحضرت گریه می‌کرد، یکی از آزاد کرده‌های آنحضرت گفت: آیا وقت آن نشده است که گریه توبه آخر رسیده باشد، حضرت فرمود: وای بر تو حضرت یعقوب دوازده پسر داشت، و یک پسر او ناپیدا شد و از بسیاری گریه دیدهای او سفید شد و از وفور غم و اندوه پشت او خم شد، با آنکه میدانست که او زنده است، ومن دیدم پدر و برادران و عموها و هفده نفر از خویشان خود را که در برابر من و در اطراف من کشتند و سر بردند، چگونه اندوه من باآخر رسد.

روایت شده است که آن حضرت به فرزندان عقیل، بسیار مهربانی می‌کرد، گفتند یا بن رسول الله شما فرزندان عقیل را بیش از فرزندان جعفر گرامی میداری، فرمود: بخاطرم می‌آید کشته شدن ایشان در راه پدرم، و بر ایشان رقت میکنم<sup>(۱)</sup>.

امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پدرم در هر روز و شب چون جَدَم علی (ع) هزار رکعت نماز بجای می‌آورد، بدین ترتیب پدرم پانصد نخل خرما داشت، زیر هر درختی دو رکعت نماز میخواند، هرگاه بنماز می‌ایستاد، چهره مبارکش کهربائی میشد اندامش می‌لرزید، وقیافه يك فرد ضعیف در برابر موجودی نیرومند بخود می‌گرفت.

مرحوم شیخ مفید در ارشاد نقل میکنند از امام باقر که روزی بر پدر وارد شد و پدر را دید در عبادت بد آنجا رسیده که احدی بدانحال در نیامده، دید بواسطه بیداری شب رنگش زرد شده، واز بسیاری گریه چشمانش مجروح گشته، پیشانی و بینی او از بسیاری سجده پینه بسته، واز بس برای نماز روی پا ایستاده پاها وساقی آن ورم کرده، ابو جعفر باقر فرماید: چون او را باین حال دیدم نتوانستم خود داری کنم واز روی دلسوزی برای او گریستم، و او در آنحال سر بجیب تفکر فرو برده بود، پس از لختی که از رفتن من بدانجا گذشت بمن رو کرد، فرمود: ای پسرک من برخی از کتابهایی که عبادت علی بن ابیطالب علیه السلام در آن نوشته شده بمن بده من آنرا بدستش دادم، اندکی از آنرا خواند آنگاه با اندوه آنرا بزمین نهاده فرمود: کیست که تاب نیروی عبادت علی علیه السلام را داشته باشد.

وهمچنین روایت شده است که هرگاه علی بن الحسین علیهما السلام (برای نماز) وضوء می‌ساخت رنگش زرد می‌شد، نزدیکانش عرض می‌کردند: اینچه حالی است بشما دست می‌دهد؟

دل بود بیمار آن بیمار عشق مه جبین ..... ۲۳۹

می فرمود: هیچ می دانید آنکس که من آماده ایستادن در برابرش می شوم چه کسی است؟<sup>(۱)</sup>.

## دل بود بیمار آن بیمار عشق مه جبین

دل بود بیمار آن بیمار عشق مه جبین  
تن بود رنجور آن رنجور یار نازنین  
آهوی طبعم به نخجیر غمش تا شد اسیر  
چون به زنجیر ستم سر رشته دنیا ودین  
شد به بند بندگان، سر حلقه آزادگان  
یا سلیمان حلقه اهریمنان را شد نگین  
نقطه اسلام را پرگار کفر آمد محیط  
مرکز عدل حقیقی شد مدار ظلم و کین  
طائر قدس از فضای انس رفت اندر قفس  
شاهباز اوج وحدت شد بدام مشرکین  
همنشین زاغ شد طاوس باغ کبریا  
یا که عنقاء و هما با کرکس و شاهین قرین  
چون اسیر روم رفت از کربلا تا شام شوم  
پادشاه یثرب و شهزاده ایران زمین



زیب وزین عالم امکان علی بن الحسین  
 نور یزدان سید سجاد زین العابدین  
 مشرق صبح ازل مفتون حسن لم یزل  
 دردمند شام محنت مبتلای شامتین  
 سرو باغ استقامت نخله پور نور طور  
 گر چه شد بی شاخ و بر آن دوحه علم یقین  
 شد زسوز تب زتاب، آمد زداغ دل بتاب  
 گر چه آتش بود گاهی سردو گاهی آتشین  
 آنکه از وی شد نظام عالم هستی بهای  
 سر برهنه شد بها در محفل پستی لعین  
 شاهد گیتی سراپا سوخت در بزم شراب  
 همچو شمع از سوز دل با شعله آه و آنین  
 یافت در ویرانه شام خراب از کین مکان  
 آنکه بود اندر مقام لی مع اللّهی مکین  
 گنج را ویرانه باید، خاصه گنج معرفت  
 زین سبب ویرانه آمد مخزن دُرّ ثمین  
 بسکه تلخیها چشید آن خسرو شیرین لبان  
 زهر را نوشید در آخر نفس چون انگبین<sup>(۱)</sup>

\* \* \*



معصوم هفتم  
حضرت امام محمد باقر  
عليه السلام

## شهادت امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام در پنجاه هفت سالگی در زمان ستمگر اموی (هشام بن عبد الملك) مسموم و شهید شد، در شامگاه وفات به امام صادق علیه السلام فرمود: «من امشب جهان را بدرود خواهم گفت، هم اکنون پدرم را دیدم که شربت‌ی گوارا نزد من آورد و نوشیدم و مرا به سرای جاوید و دیدار حق بشارت داد».

بدن مطهر آن دریای بیکران دانش خدائی را در خاک بقیع کنار آرامگاه امام مجتبی و امام سجاد علیهما السلام به خاک سپردند سلام خدا بر او باد<sup>(۱)</sup>.

محمد بن ابن عمیر از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: چون هنگام وفات پدرم شد بمن فرمود: ای جعفر در باره اصحاب خویش نیکی کردن بایشان تورا سفارش می‌کنم، من گفتم: قربانت گردم بخدا ایشان را چنان واگذارم که

---

(۱) چهارم معصوم ص ۲۶.

مردی از ایشان در شهر از کسی پرسش نکند (یعنی چندان بایشان از علوم و معارف و احکام بیاموزم که نیازمند پرسش از دیگران نباشند).  
و نیز مرحوم مفید در کتاب ارشاد نقل میکند از امام صادق علیه السلام که فرمود: چون هنگام وفات پدرم شد فرمود: چند تن گواه پیش من بیاور، من چهار نفر از قریش را که در میان ایشان نافع غلام عبد الله بن عمر بود پیش او آوردم، پس فرمود: بنویس: این چیزی است که یعقوب پسرانش وصیت کرد:

«که ای پسران من: خدا دین را برای شما برگزیده مبادا بجز اسلام و تسلیم از دنیا بروید» و وصیت کرد محمد بن علی به فرزندش جعفر بن محمد، و باو دستور داد در آن بردی که در آن نماز جمعه میخواند کفنش کند، و عمامه را بسرش ببندد، و قبرش را چهار گوش کند، و آنرا چهار انگشت از زمین بالا آورد، و هنگام دفن بندهای کفن او را باز کند، سپس به آن چهار تن گواه فرمود: بخانه های خویش باز گردید خدایتان رحمت کند.

(امام صادق فرماید: من گفتم: پدر جان! چه چیز در این جریان بود که گواه بر آن گرفته شود؟ فرمود: پسر جان! خوش نداشتم که دیگران بر تو غلبه کنند و بگویند: باو وصیت نکرده، و خواستم تو در این کارها برهانی داشته باشی<sup>(۱)</sup> و بدانند که تو وصی من و در امامت با تو منازعه نکنند، پس گفتم: ای پدر بزرگوار من

امروز ترا از همه روز صحیح تر می‌یابم، حضرت فرمود: آن دو کس که در آن مرض مرا خبر دادند که صحت مییابم، در این مرض بنزد من آمدند و گفتند: در این مرض بعالم بقاء رحلت مینمائی، و بر روایت<sup>(۱)</sup> دیگر فرمود: ای فرزند مگر نشنیدی که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه مرا از پس دیوار ندا کرد که ای محمد! بیا و زود باش که ما انتظار تو را می‌کشیم.

و در بصائر الدرجات منقولست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: که در شب وفات پدر بزرگوارم نزد آن حضرت رفتم که با او سخن بگویم، مرا اشاره کرد که دور رو و با کسی رازی میگفت که من اورا نمی‌دیدم یا آنکه با پروردگار خود مناجات میکرد پس بعد از ساعتی بخدمت او رفتم فرمود: که ای فرزند گرامی من در این شب دار فانی را وداع میکنم و ریاض قدس ارتحال مینمایم و در این شب حضرت رسول اکرم (ص) بعالم بقاء رحلت نمود، و در این وقت پدرم حضرت علی بن الحسین (ع) برای من شربت آورد که من آشامیدم و مرا بشارت لقای حق تعالی داد.

و کلینی بسند صحیح از آن حضرت (امام صادق (ع)) روایت کرده است که، مردی چند میل از مدینه دور بود در خواب دید که برو نماز کن بر امام محمد باقر علیه السلام که ملائکه اورا در بقیع غسل میدهند، و همچنین روایت شده است که حضرت باقر علیه السلام

---

(۱) يك بار دیگر امام باقر علیه السلام مریض شد و گمان کردند که امام مرگش فرا رسیده اما امام فرمود دو نفر بمن خبر دادند که از این مرض شفا خواهی یافت.

هشصد درهم برای عزیه و ماتم خود وصیت فرمود و بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که پدرم گفت: ای جعفر از مال من وقفی بکن برای ندبه کنندگان که ده سال در منی موسم حج بر من ندبه و گریه کنند و رسم ماتم را تجدید نمایند و بر مظلومیت من<sup>(۱)</sup> زاری کنند و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: پدر بزرگوار من وصیت فرمود مرا که چون من وفات نمایم پس کسی متولی غسل من نشود غیر از تو، زیرا که امام را غسل نمیتواند داد مگر امام<sup>(۲)</sup>.

## یا باقر العلم، یا باقر العلم!

امام صادق علیه السلام فرمود: جابر بن عبد الله انصاری آخرین کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که زنده مانده بود و او مردی بود که تنها بما اهل بیت متوجه بود، در مسجد پیغمبر مینشست و عمامه سیاهی دور سر میبست و فریاد میزد: یا باقر العلم، یا باقر العلم! اهل مدینه میگفتند جابر هذیان میگوید، میگفت: نه بخدا من هذیان نمیگویم، بلکه من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: تو بمردی از خاندان من میرسی که همانم و هم شمائل من است و علم را میشکافد و توضیح و تشریح میکند، اینست سبب

(۱) منتهی الامال ص ۱۳۴.

(۲) کشف الغمّه ج ۲ ص ۳۴۷.

آنچه میگویم.

راوی گوید: روزی جابر از یکی از کوچه‌های مدینه که در آن مکتب خانه‌ئی بود میگذشت و محمد بن علی علیه السلام (برای کاری) آنجا بود (زیرا در هیچ روایت و تاریخی نرسیده که امام برای دانش آموزی بمکتب رود) چون جابر نگاهش به او افتاد، گفت: ای پسر پیش بیا، او پیش آمد، سپس گفت: بر گرد، او برگشت، جابر گفت: سوگند بآنکه جانم در دست اوست که شمائل این پسر شمائل پیغمبر است، ای پسر اسم تو چیست، گفت اسمم محمد بن علی بن الحسین است، جابر بسویش رفت و سرش را بوسید و میگفت: پدر و مادرم بقربانت، پدرت رسول خدا صلی الله علیه و اله سلامت می‌رسانید و چنین میگفت.

محمد بن علی بن الحسین هراسان بسوی پدر آمد و گزارش را بیان کرد، زین العابدین علیه السلام فرمود: پسر جان، راستی جابر چنین کاری کرد؟ گفت آری، فرمود: پسر جان در خانه بنشین (زیرا او بر خلاف تقیه رفتار کرد، چون دشمنان و مخالفین ترا خواهند شناخت و منزلت و کرامت تورا نزد خدا و پیغمبر خواهند دانست، و بر تو حسد خواهند برد).

سپس جابر در هر با مداد و پسین خدمتش میرفت، اهل مدینه میگفتند، شگفتا از جابر که در هر بامداد و پسین نزد این کودک میرود، در صورتیکه او آخرین کسی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله است! چیزی نگذشت که علی بن الحسین علیه السلام در گذشت،

امام باقر (ع) در مجلس هشام بن عبدالملك ..... ۲۴۷

آنگاه محمد بن علی با احترام مجالست جابر با پیغمبر صلی الله علیه وآله نزدش میرفت و مینشست و از خدای تبارک و تعالی برای آنها حدیث میکرد، اهل مدینه گفتند: ما جسورتر از این را ندیده ایم (زیرا با این کودکی از جانب خدا حدیث میگوید) چون دید چنین میگویند، از پیغمبر صلی الله علیه وآله حدیث گفت، اهل مدینه گفتند: ما دروغگوتر از این مرد را هرگز ندیده ایم، از کسی بما حدیث میکند که او را ندیده است، چون دید چنین میگویند از جابر بن عبد الله حدیثشان گفت، آنگاه تصدیقش کردند، در صورتیکه جابر خدمت او میآمد و از او دانش میآموخت<sup>(۱)</sup>.

## امام باقر (ع) در مجلس هشام بن عبد الملك

ابو بکر حضرمی گوید: چون امام باقر علیه السلام را بشام سوی هشام بن عبد الملك بردند، و پدر بارش رسید، هشام با صحاب خود و حضار مجلس که از بنی امیه بودند، گفت: چون دیدید من محمد بن علی را توییح کردم و ساکت شدم، شما يك يك باو روآوريد و تو بیخش کیند، سپس بحضرت اجازه ورود داد.

چون امام باقر علیه السلام وارد شد، با دست به همگان اشاره

---

(۱) اصول کافی ج ۲ ص ۳۷۳.



کرد و فرمود، السلام علیکم همگان را مشمول سلام خود ساخت و بنشست، چون بهشام بعنوان خلافت سلام نکرد، وی اجازه نشست کینه و خشم او افزون گشت، پس باورو آورد و توبیخ کرد، از جمله سخنانش این بود:

ای محمد بن علی همیشه مردی از شما خاندان میان مسلمین اختلاف انداخته و آنها را بسوی خود دعوت کرده و از روی بیخردی و کم دانشی گمان کرده که او امامست، هر چه دلش خواست آنحضرت را توبیخ کرد، چون او خاموش شد، حاضران یکی پس از دیگری تا نفر آخر بحضرت رو آوردند و توبیخ می کردند. چون همگی ساکت شدند، حضرت برخاست و فرمود:

ای مردم بکجا میروید و شیطان میخواهد شما را بکجا اندازد؟! (یعنی حقیقت کجا و شما کجا؟ خدا برای سعادت خود شما، پیروی کردن از ما را از شما خواسته و شما با ما مخالفت و دشمنی می کنید!!) خدا بوسیله ما خانواده پیشینیان شما را هدایت کرد و پیشینیان شما هم از برکت ما (هدایتشان) پایان یابد (یعنی در زمان ظهور امام قائم علیه السلام) اگر شما سلطنتی شتابان و زود گذر دارید، ما سلطنتی دیر رس و جاودان داریم که بعد از سلطنت ما سلطنتی نباشد، زیرا ما اهل پایان و انجامیم، و خدای عزوجل میفرماید: «سر انجام از آن پرهیز کاران است» «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» آیه ۱۲۵ سوره ۷) هشام دستور داد حضرت را بزدان بزنند، چون بزدان رفت، بازندانیان سخن می گفت، همه زندانیان از جان و دل سخنش را

امام باقر (ع) در مجلس هشام بن عبد الملك ..... ۲۴۹

پذیرفته، باو دل دادند، زندانیان نزد هشام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین من از اهل شام بر تو هر اسانم و می ترسم که ترا از این مقام عزل کنند، سپس گزارش را با و گفت.

هشام دستور داد آنحضرت واصحابش را بر استر نشانده (توسط کاروان پست) بمدینه برگردانند وفرمان داد که در بین راه بازارها را بروی آنها ببندند واز خوراك وآشامیدنی جلو گیرشان باشند (مقصودش از این دستورها توهین وتوبیخ آنحضرت بود) پس سه روز راه رفتند وهیچگونه خوراك وآشامیدنی بدست نیاوردند، تا آنکه بشهر مدین (شهر شعیب پیغمبر) رسیدند، مردم در شهر را بروی آنها بستند، اصحاب حضرت از گرسنگی وتشنگی باو شکایت بردند.

امام علیه السلام بر کوهی که بآنها مشرف بود بالا رفت وبا صدای بلند فرمود: ای اهل شهریکه مردمش ستمکارند، من بقية اللهم وخدا می فرماید: «بقیت الله برای شما بهتر است اگر ایمان دارید ومن نگهبان شما نیستم - ۸۶ سوره ۱۱ - بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين وما انا عليكم بحفيظ».

در میان مردم شیخی سالخورده بود، نزد مردم شهر آمد وگفت: ای قوم! بخدا که این ندا، مانند دعوت شعیب پیغمبر است، اگر در بازارها را بروی این مرد باز نکنید، از بالای سر وزیر پا گرفتار شوید، این بار مرا تصدیق کنید وفرمان برید، ودر آینده تکذیب کنید، من خیر خواه شمایم. مردم شتاب کردند وبازارها را بروی حضرت واصحابش گشودند، خبر آن شیخ بهشام بن عبد الملك رسید، دنبالش فرستاد

۲۵۰ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

واورا برد کسی ندانست کہ کارش ہکجا رسید<sup>(۱)</sup>.

\* \* \*

---

(۱) کافی ج ۲ ص ۳۷۵.



معصوم هشتم  
حضرت امام صادق  
عليه السلام

## شهادت امام صادق علیه السلام

خلیفه ی جبّار عباسی «منصور دوانیقی» که از اراذل خلفای بنی عباس و مردی سختگیر و ستمگر بود، همواره امام صادق علیه السلام را در مراقبت شدید مأمور ان خویش می داشت و جاسوسانی بر آن حضرت گماشته بود و بارها امام را برای آزار و حتی نابودی نزد خود می آورد، اما چون تقدیر نبود موفق به انجام نیت پلید خود نمی شد.

امام هفتم حضرت کاظم علیه السلام می فرماید: یکبار منصور، پدرم را طلب کرد تا به قتل برساند، و شمشیر و بساطی هم آماده ساخت، و به «ربیع» - که از درباریان او بود - سفارش کرد که چون «جعفر بن محمد» وارد شد و با او سخن گفتم و دست بر هم کوفتم گردنش را بزن.

امام وارد شد، تا چشم منصور بر امام افتاد بی اختیار از جای برخاست و خوش آمد گفت، و اظهار داشت شما را برای آن احضار کردم که بدهیهایتان را بپردازم ..... آنگاه با خوشروئی حال خویشان

وبستگان امام را جویا شد، وبه ربیع رو کرد وگفت: تا سه روز دیگر «جعفر بن محمد» را نزد خانواده اش باز گردان.

اما سر انجام منصور نتوانست وجود امام را که دیگر آوازی امامت ورهبریش تا دورترین سرزمینهای اسلامی پر کشیده بود، در میان جامعه تحمّل کند، ودر ماه شوال سال ۱۴۸ هجری آن امام بزرگوار را مسموم ساخت و امام در بیست و پنجم شوال در سن شصت و پنج سالگی به جهان دیگر خرامید، وپیکر پاکش را در بقیع در کنار پدر گرامیش بخاک سپردند. چه نیکوست که در سوک آن بزرگوار همزبان با شاعر فداکار شیعی «ابو هریره عجللی» بخوانیم واشک بریزیم:

أَقُولُ وَقَدْ رَاحُوا بِهِ يَحْمَلُونَهُ  
عَلَى كَاهِلٍ مِنْ حَامِلِيهِ وَعَاتِقِ  
أَتَذَرُونَ مَاذَا تَحْمَلُونَ إِلَى الثُّرَى  
ثَبِيرًا ثَوَى مِنْ رَأْسِ غُلِيَاءِ شَاهِقِ  
غَدَاةٍ حَتَّى الْحَائُونَ فَوْقَ ضَرِيحِهِ  
تُرَابًا وَ أَوَّلَى كَانَ فَوْقَ الْمَقَارِقِ  
هنگامی که حاملان پیکر او را بر شانه وگردن به سوی  
گورستان می بردند گفتم:

آیا می دانید کدام بزرگمردی را به سوی خاک می پرید؟  
دریغا، کوهساری بلند از اوج رفعت به نشیب آمده در گوری  
مدفون می شود.

با مداد بر مرقد او خاک خواهند ریخت،  
 سزاوارتر آنست که در فقدان او خاک بر سر خویش بریزیم.  
 آری براستی با شهادت امام مکرم صادق آل محمد صلی الله  
 علیه وآله، تاریخ انسان و اسلام گوهری را از دست داد که اگر مقام  
 امامت شش امام بزرگوار از سلاله‌ی آن بزرگ نمی‌بود بی تردید  
 می‌گفتیم: جهان از پروردن چنان بزرگمردی تا قیام قیامت عقیم مانده  
 است...

دورد خدا و فرشتگان و صالحان و مؤمنان بر او باد.

## آخرین وصیت امام صادق علیه السلام

«ابو بصیر» از یاران بزرگوار امام صادق علیه السلام می‌گوید:  
 پس از رحلت امام برای تسلیت به همسرش «ام حمیده» به خانه‌ی  
 آن حضرت رفتم، در سوگ امام هر دو به تلخی گریستیم، آنگاه به من  
 فرمود:

ای ابو بصیر! اگر به هنگام وفات امام می‌بودی، تعجب  
 می‌کردی زیرا امام چشمان خویش گشود و فرمود: همه‌ی خویشان و اندام  
 را نزد من آورید، و چون گرد آمدند امام به همه‌ی آنان نگاه کرد  
 و فرمود:

«إِنْ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَحَقًّا بِالصَّلَاةِ» شفاعت ما ائمه

شامل کسی که نماز را سبک بشمارد نمی‌شود<sup>(۱)</sup>.

یونس بن یعقوب گوید: شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمود: من پدرم را در دو جامه شطوی<sup>(۲)</sup> که لباس احرامش بود و نیز با یکی از پیراهنهای خودش و عمامه علی بن الحسین علیهما السلام و بُردیکه آنرا بجهل دینار خریده بود بود کفن کردم.

مفضل بن عمر گوید: منصور (خلیفه عباسی) بحسن بن زید که از طرف او والی مکه و مدینه بود، پیغام داد که: خانه جعفر بن محمد را بسوزان، او بخانه امام آتش افکند و بدر خانه و راه رو سرایت کرد، امام صادق علیه السلام بیرون آمد و در میان آتش گام برداشته راه میرفت و می‌فرمود: منم پسر أعراق الثری منم پسر ابراهیم خلیل الله (که آتش نمرود بر او سرد و سلامت گشت)<sup>(۳)</sup>.

## بگذار تا بکنج قفس زندگی کنم!

اخرج امامنا الصادق علیه السلام فی جوف اللیل من داره  
بلا عمامة ولا رداء و جیء به الی منصور اجلاً حافياً حاصراً حتی

(۱) چهارده معصوم از انتشارات موسسه در راه حق.

(۲) شطا نام قریه ایست نزدیک مصر که پارچه‌هایی را که در آنجا می‌بافتند شطوی می‌نامند و بُرد پارچه راهی بود که بدوش می‌انداختند و نوع خویش را در یمن می‌بافته‌اند.

(۳) کافی ج ۲ ص ۳۷۹.



اقیم بین یدیه فقال اللعین اما تستحیی یا جعفر مع هذه الشیبة  
من مطالبة الملك والریاسة وایجاد الفتنة بین المسلمین ثم اخرج  
السيف من غمده لیضرب عنقه فاذا رأى رسول الله صلی الله علیه  
وآله متمثلاً بین یدیه ينظر الیه نظر مغضب فانصرف من قتله  
فكرر ذلك ثلاث مرات وفى كل ذلك رأى رسول الله صلی الله علیه  
علیه وآله حتى انصرف من قتله ورده الى منزله.

منصور زیر چتر زر و تکیه بر حریر

بدسر برهنه حجت حق در برابرش

افسرده کرد ساعت قدسش گه از سخن

گه تیغ کین کشید که برد زتن سرش

از بیم جان چو حجت یزدان بدی خموش

بشنید آنچه کس نکند زود باورش

آخر گرفت اجازه و لب بر سخن گشود

تا شاید آنکه حفظ کند جان اطهرش

گفتا که یابن عم چه مرانسیت آرزو

از این جهان سلطنت و ملک آزش

بگذار تا بکنج قفس زندگی کنم

اندیشه کن ز قهر حق و روز کیفرش

آخر الامر منصور علیه اللعنة والعذاب امام صادق علیه السلام

را زهر خوراند و چون زهر در مزاج شریف آنحضرت اثر کرد امر

فرمود تا جمیع منسوبین آنحضرت بگرد بسترش جمع آمدند پس رو

بگذار تاب به کنج قفس زندگی کنم ..... ۲۵۷

به آنها نمود و فرمود: ان شفاعتنا لاتنال مُستخفّاً بالصلاة بعد دستور داد پولهای زیادی ما بین آنها تقسیم نمودند حتی بکسیکه بقصد جان آنحضرت کارد کشیده بود او را هم محروم ننمود و سن شریف حضرت در وقت وفات شصت و پنج سال بود و در بقیع بخاک سپرده شد.

و بواسطه آن حضرت مذهب اثنی عشریه رونقی از حد فزون پیدا کرد بنحوی که مذهب شیعه بآنحضرت اسناد پیدا کرد و مذهب جعفری معرفی شد و در حدود چهار هزار شاگرد از محضر شریف آنجناب تلمذ میکردند و اخذ علم مینمودند و حتی کفار و زناده فریفته فضل و دانش او شده بودند.

مرحوم اردبیلی در حدیقه الشیعه مینویسد: که یکی از ملوک هند فریفته فضل و دانش آنجناب شده بود تا اینکه در صدد بر آمد بنحو هدیه از برای حضرت صادق (ع) اجناس نفیسه با کنیز با کره خوش صورتی از هندوستان بفرستد و برای حفظ کنیز در راه از بین هزار نفر امراء و افراد خود یکنفر را که بنام میزاب ابن حباب بود انتخاب نمود و با و گفت سایر هدایا را دیگران میبرند و لکن فقط تو باید از هندوستان تا مدینه هم کجاوه کنیز باشی و در هر منزل دو خیمه کنار هم بزنند یکی برای تو و دیگری برای کنیز و باین نحو کنیز را در پرده حجاب و عفاف بمدینه برسانید و او را تحویل دهید و رسید او را گرفته برای من بیاورید.

و میزاب بن حباب باین نحو با کنیز در راه حرکت می کرد تا اینکه در منزلی برای کنیز و میزاب بن حباب خیمه ای زده بودند و چون

کنیز در جلو می‌رفت رسید بجوی آبی ولباسهای خود را بالا زد که از جوی بگذرد چشم میزاب بن حباب به ساق پای کنیز افتاد و فریفته او گردید و در خیمه او برای امر خلاف عفت آمد و هر چند آن کنیز او را از عقوبت سلطان تهدید نمود فائده نکرد کنیز گفت من شنیده‌ام آن آقائیکه مرا برای او میبری بجمیع عالم مطلع میباشد و چیزی از او مخفی نیست میزاب گفت این حرف قطعا اساسی ندارد زیرا کسیکه در مدینه میباشد از اوضاع بین راه و بیابان چه خبر دارد و آخر الامر با کنیز مرتکب امر فجیع زنا شد تا اینکه وارد مدینه شدند و تمام هدایای سلطان هند را تحویل دادند میزاب بن حباب جلو آمد و اظهار داشت من هم کنیزی از طرف سلطان آورده‌ام حضرت بنظر غضب باو نگرست و فرمود مرا باین کنیز حاجتی نیست او را بر گردان شما خیال میکنید ما از اوضاع عالم و افعال شما بیخبریم و چون میزاب بن حباب تحاشی میکرد حضرت اشاره فرمود تا اینکه پوستینی که میزاب در برداشت شهادت بافعال زشت میزاب داد و بعداً با اشاره حضرت چنان میزاب را فشار داد که نزدیک شد او را هلاک کند اصحاب التماس نمودند حضرت بر او ترحم کرد و فرمود ای میزاب اسلام اختیار کن تا اینکه من کنیز را بتو به بخشم و رسید او را به تو بدهم که برای سلطان ببری میزاب گفت اسلام در مذاق من از کشتن تلخ تر است حضرت هم کنیز را قبول نکرد و پس فرستاد و چون میزاب کنیز را بر گردانید و سلطان از قضایا مطلع شد میزاب را بقتل رسانید و بشوق زیارت امام صادق علیه السلام بمدینه مشرف گشت و اسلام

اختیار کرد و از اصحاب حضرت گردید<sup>(۱)</sup>.

## امام صادق علیه السلام وزمامداران

امام صادق علیه السلام در سال ۸۳ هجری، در زمان حکومت پنجمین خلیفه‌ی ستمگر اموی «عبد الملك بن مروان» به دنیا آمد، و در سال ۱۱۴ زمان حکومت «هشام بن عبد الملك» پس از شهادت پدر گرامیش حضرت امام باقر علیه السلام، در سن ۳۱ سالگی به امامت رسید.

اسامی خلفای اموی که از تولد امام تا سال ۱۳۲ هجری (سال انقراض بنی امیه) با امام صادق علیه السلام معاصر بودند، و مدت حکومتشان به شرح زیر است:

«عبد الملك بن مروان» از سال ۶۵ تا ۸۶ حکومت کرد و سه سال آخر حکومتش همزمان با تولد تا سه سالگی امام صادق بود.

«ولید بن عبد الملك» نه سال و هشت ماه.

«سلیمان بن عبد الملك» سه سال و سه ماه.

«عمر بن عبد العزیز» دو سال و پنج ماه.

«یزید بن عبد الملك» چهار سال و یک ماه.

«هشام بن عبد الملك» بیست سال که حدود دوازده سال آنرا

---

(۱) منهاج الدعوی ص ۴۲۱.

معاصر با زمان امامت امام صادق علیه السلام بود.

«ولید بن یزید بن عبد الملك» يك سال.

«یزید بن ولید» شش ماه.

«ابراهیم بن ولید» دو ماه یا چهار ماه.

«سروان حمار» پنج سال و چند ماه که با شکست او از بنی

عباس و کشته شدنش در ماه ذیحجه سال ۱۳۲ هجری دولت بنی امیه منقرض شد.

بی گمان نزدیک به يك قرن حکومت امویان که از سیاهترین ادوار تاریخ اسلام است، اسلام و امت اسلامی بازیکه اغراض بنی امیه بودند و آنان هیچ ارزشی برای مردم قائل نبودند.

تمامی مسلمانان و بویژه پیروان خاندان نبوت در حکومت بنی امیه در سختی و خفقان بسر می بردند «عبد الملك» یکی از حکام اموی در خطبه ای خطاب به مردم گفت: «هر کس مرا به تقوی و پرهیزگاری دعوت کند کردنش را می زنم!» و «ولید» فرزند عبد الملك پس از رسیدن به حکومت در اولین سخنرانی خود گفت: «هر کس در برابر ما گردنکشی کند او را می کشیم و هر کس سکوت کند، درد سکوت او را خواهد کشت!» بنی امیه مشتی زندیق از خدا بی خبر بودند که از همان آغاز پیدایش اسلام، با دین و پیامبر (ص) دشمنی آشتی ناپذیری داشتند، حوادث بعدی و جنگهای بدر واحد باعث شد که بنی امیه کینه ای بی تسکین از پیامبر و امیر المؤمنین به دل گرفتند و بعدها هر وقت فرصتی یافتند به کین جویی و انتقام دست یازیدند،

و برای نابودی اسلام و دشمنی با پیامبر و خاندان پیامبر (ص) از هیچ حيله و نیرنگ و جنایتی فرو گذار نکردند....

از سال چهل هجرت، پس از شهادت امیر مؤمنان و بقدرت رسیدن معاویه، دنیای اسلام عملاً به دست بنی امیه قبضه شد، و شدیدترین فشارها بر شیعیان آغاز گشت، تا سزاگفتن به امیر مؤمنان علی علیه السلام در سر لوحه برنامه‌های بنی امیه بود قتل عام کربلا و شهادت سرور شهیدان حسین علیه السلام، اوج جنایات بنی امیه محسوب میشود، و پیش از فاجعه کربلا و بعد از آن نیز بنی امیه بسیاری از بزرگان شیعه و علویین را به جرم جانبداری از اهل بیت (ع) کشتند و بسیاری دیگر را سالها در سیاهچالهای مخوف در بدترین شرایط زندانی کردند، «زید» فرزند امام چهارم علیه السلام در زمان هشام بن عبد الملك بشهادت رسید، پیکر زید را پس از شهادت به دستور هشام بدار آویختند، و چند سال بعد پائین آوردند و سوزاندند.... حادثه‌ی کربلا و رو شنگیری و مبارزات منفی ائمه علیهم السلام پس از آن فاجعه، در ایجاد تنفر از حکومت بنی امیه نقش مؤثری داشت، و بالاخره شهادت زید موجب شد که مردم از بی دینی و ستم و خود کامگی بنی امیه بستوه آمدند، و سر انجام در سال ۱۳۲ هجری سباط حکومت ننگین امویان بر چیده شد و بنی عباس با استفاده از موقعیت با قیافه حق بجانبی زمام امور را بدست گرفتند.

امام صادق علیه السلام، همچون سایر ائمه گرامی ما، در تمام مدت زندگی و از جمله سالهایی که امویان حکومت می کردند، پنهان

و آشکار به مبارزه با ستمگران اشتغال داشت، و تا جائیکه محدودیتها و مراقبتهای بنی امیه فرصت می داد، به روشنگری می پرداخت و یاران حق و دین را هدایت می کرد و اسلام را ستین را عرضه می داشت.

در حکومت هشام بن عبد الملك، یکبار که امام صادق علیه السلام به همراه پدر گرامیش در مراسم حج شرکت کرده بود، در اجتماع عظیم حاجیان خطابه ای ایراد کرد و ضمن آن در مورد رهبری و امامت خاندان پیامبر (ص) فرمود: «سپاس خدای را که محمد (ص) را به راستی فرستاد، و ما را به او گرامی ساخت، ما برگزیدگان خدا در میان آفریدگان و جانشینان خدا (در زمین) هستیم، رستگار کسی است که پیر و ما باشد و شور بخت آنکه با ما دشمنی ورزد».

گفتار امام را به هشام گزارش کردند، و هشام پس از مراسم حج و بازگشت زائران به حاکم خود در مدینه دستور داد امام باقر و امام صادق علیهم السلام را به دمشق بفرستد، و آندو گرامی به دمشق رفتند و بر خوردهائی با هشام داشتند....

از بارزترین خدمات امام باقر و امام صادق علیهما السلام در آن ادوار سیاه، نهضت علمی آندو گرامی برای احیاء و حفظ معارف اسلام و پرورش عالمان و فقهاء متعهد و مسئولی بود که بتوانند در اقصی نقاط سرزمین اسلامی دین و قرآن را بی انحراف و دستبرد در بار خلافت نشر دهند، و احکام دین را بر پا دارند، و از کج رویهای عقیدتی جلوگیری نمایند و خط اصلی اسلام را پا سداري کنند، و این مبارزه از جهاتی دشوار تر از گونه های دیگر مبارزات می بود، و توفیق آندو

بزرگوار در این کار از مهمترین عواملی است که می‌بینم بایک قرن حکومت سیاه ضد اسلامی بنی امیه، پایگاههای اصلی دیانت ویران نشد، در حالیکه امویان بسیار کوشیدند امت اسلامی را به جاهلیت باز گردانند، ودر ظاهر نیز برای این مقصود پیشرفتهایی کردند، ولی کوشش امامان پاک ما وبویژه ظرافت عمل آنان در تربیت شاگردان وپراکندن رگه‌هایی از آگاهی وشناخت اسلامی در میان جامعه، بزرگترین مانع راه امویان شد، وبالاخره دشمنان در هدف اصلی خود که نابودی اساس اسلام بود نا کام ماندند.

سر انجام دولت پلید اموی ساقط شد، وبنی عباس جای آنان را گرفتند.... بنی عباس که از تبار «عباس بن عبد المطلب» عموی پیامبر (ص) بودند، در آغاز بدستاویز خو نخواهی شهادی کربلا ومبارزه با ستم امویان، مردم را دور خود جمع کرده وبویژه از علاقه‌ی ایرانیان به آل علی (ع) سود جستند، وبعنوان آنکه حکومت را از امویان بگیرند وبه کسی که شایسته‌ی آنست بسپارند با بنی امیه به مبارزه پرداختند، وبالاخره به کمک ابو مسلم خراسانی وایرانیانی که گرد او جمع شده بودند، بنی امیه را از میان برداشتند، اما به جای آنکه خلافت را به امام وقت جعفر بن محمد صادق علیه السلام واگذارند، خود زمام امور حکومت را بدست گرفتند.

بنی عباس بسیار به اسلام تظاهر میکردند، وبه عنوان اینکه «ما از آل پیامبریم» سعی داشتند خود را وارثان حقیقی پیامبر وشایستگان خلافت اسلامی معرفی کنند، وچون خودشان بهتر از هر



کس می‌دانستند که شایسته این مقام نیستند، از همان آغاز حکومت، چون طاغوتیان گذشته برای حفظ سلطنت خود تضییق و فشار را بر امام صادق علیه السلام و یاران و شیعیان او شروع کردند، و بهر طریق که ممکن بود کوشیدند جامعه را از خاندان نبوت و امامت دور بدارند، تا مبدا حکومت و خلافتی را که به نام دودمان پیامبر و با تظاهر به اسلام به چنگ آورده بودند از دست بدهند....

از سال ۱۳۲ هجری که امویان منقرض شدند، تا وفات امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ هجری، دو خلیفه‌ی عباسی بنام «ابو العباس سفاح» و «منصور دوانیقی» حکومت کردند.

سفاح اولین خلیفه عباس چهار سال حکومت کرد، و «منصور» دومین خلیفه عباس ۲۲ سال، یعنی تا ۱۰ سال پس از شهادت امام صادق (ع) قدرت را در دست داشت.

امام صادق علیه السلام، در تمام این مدت و بویژه در حکومت منصور تحت فشار و مراقبت بود، و حتی گاهی از تماس مردم با آن حضرت جلو گیری میشد.

«هارون بن خارجه» میگوید: یکی از شیعیان می‌خواست در مورد صحت سه طلاق در يك مجلس<sup>(۱)</sup> از امام صادق سؤال کند، به محلی که امام در آنجا بود رفت، ولی خلیفه عباسی ملاقات با آن حضرت را ممنوع ساخته بود، در اندیشه ماند که چگونه خود را به

---

(۱) سه طلاق در يك مجلس در فقه شیعه باطل است.

امام برسانند، در این هنگام فروشنده دور گردی را دید که لباس ژنده‌ای پرتن دارد و خیار می‌فروشد، نزد او رفت و خیارها را یکجا از او خرید و لباس او را نیز به عاریه گرفت و با تظاهر به خیار فروشی به منزل امام نزدیک شد، خدمتکاری از منزل امام او را صدا کرد که خیار بخرد، و بدین ترتیب به بهانه‌ی فروش خیار به منزل وارد شد و خدمت امام شرفیاب گشت، امام فرمود: حیلۀ خوبی بکار بردی! مسأله‌ات چیست؟

مسئله را بعرض رساند، امام فرمود: آن طلاق باطل است.... منصور دوانیقی از هیچ سختگیری و آزار و جنایتی نسبت به امام و پیروان او و دیگر علویان خود داری نمی‌کرد، و دقیقاً همان رفتار بنی امیه را در پیش گرفته بود، «سدر» و «عبد السلام بن عبد الرحمن» و برخی دیگر از یاران امام را به زندان افکند، و «معلی بن خنیس» را که از بزرگان اصحاب امام صادق (ع) محسوب میشد بقتل رساند، و «عبد الله بن حسن» را که از نوادگان حضرت مجتبی (ع) و از علویین بزرگوار بود به عراق تبعید کرد و در آنجا زندانی و سپس شهید ساخت....

و از سوی دیگر سعی مکید بهر طریق شده امت اسلامی به او گرایش پیدا کنند، و او را واقعا خلیفۀ پیامبر (ص) و امین شریعت و سایۀ خدا بهندارند، و اصرار داشت که خود را از اهل بیت قلمداد کند، و با مغالطه جای امامان و اوصیای حقیقی رسول خدا (ص) را بگیرد، چه می‌دانست مسلمانان شدیداً به اهل بیت پیامبر (ص)

معتقدند، و قبلاً هم بنی عباس با سوء استفاده از همین اعتقاد مردم وبا شعار دفاع از آل پیامبر توانسته بودند بنی امیه را از میان بردارند.

منصور در یکی از خطبه‌های خود در «روز عرفه» گفت: ای مردم! منحصرأً من از طرف خدا در روی زمین پادشاهم، وبه توفیق او امور شما را اداره می‌کنم، من خزانه دار خدا هستم و بیت المال در اختیار من است، به خواست او عمل وبه اراده او تقسیم می‌کنم وبا اجازه او عطا می‌نمایم، و خداوند مرا قفل خزائن خود قرار داده است، هرگاه بخواهد مرا باز می‌کند تا به شما عطا کند!...

ودر خطبه ای خطاب به مردم خراسان گفت: ای مردم خراسان! خدا حق مارا ظاهر ساخت، ومیراث ما از پیامبر (ص) (خلافت) را به ما باز گرداند، حق در جای خود قرار گرفت و خدا نور خود را ظاهر و یارانش را عزیز و ستمگران را نابود کرد...

منصور با این عوا مفریبی ها می‌خواست خود را تقدیس کند وچهره واقعی خود را که در ناپاکی و کفر و نفاق با بنی امیه هیچ تفاوتی نداشت در پس این عناوین ساختگی مخفی سازد، ونیز می‌کوشید حتی اگر با سختگیری وتهدید هم شده، موافقت ظاهری امام صادق علیه السلام را جلب کند تا در برابر مردم خود را موجه جلوه دهد، اما امام نه تنها هر گز او را تایید نکرد، بلکه به هر صورت که ممکن می‌شد بارو سنگر یهای خود هویت اصلی او و بنی عباس را بر ملا می‌ساخت:

یکی از یاران امام پرسید: برخی از ما شعیان از نظر معیشت

در تنگدستی و سختی است، و به او پیشنهاد می‌شود که برای اینها (بنی عباس) خانه بسازد، نهر بکند و اجرت بگیرد، این کار از نظر شما چگونه است؟

امام فرمود: (من دوست ندارم که برای آنها (بنی عباس) گرهی بزنم یا خطی بکشم، هر چند در برابر آن پول بسیاری بدهند، زیرا کسانی که به ستمگران کمک می‌کنند در قیامت در سرا پرده‌ای از آتشند تا خدایان بندگان حکم کند).

و نیز آن گرامی در باره فقها فرمود: فقیهان اُمّای پیامبرانند، اگر دیدید به سلاطین روی آوردند (و با ستمکاران دمساز و همکار شدند) به آنان بدگمان شوید و اطمینان نداشته باشید.

امام حتی در مکاتبات و ملاقاتهای خودگاه با صراحت به تقبیح منصور می‌پرداخت، منصور در نامه‌ای به امام نوشت: چرا مانند دیگران نزد ما نمی‌آئی؟

و امام در پاسخ نوشت: «ما از دنیا چیزی نداریم که برای آن از تو بیعناک باشیم، و تو نیز از معنویات و آخرت چیزی نداری که به خاطر آن به تو امیدوار گردیم، نه تو در نعمتی که بیائیم به تو تبریک بگوییم و نه خود را در بلا و مصیبت می‌بینی که بیاییم به تو تسلیت دهیم پس چرا نزد تو بیاییم؟!».

منصور نوشت: بیائید ما را نصیحت کنید!

امام پاسخ داد: «هر کس اهل دنیا باشد ترا نصیحت نمی‌کند و هر کس اهل آخرت باشد نزد تو نخواهد آمد».

روزی امام در مجلس منصور بود، اتفاقاً مگسی منصور را آزار می‌داد، و هر چه آنرا دور می‌کرد، مگس دور نمی‌شد و باز بر صورت منصور می‌نشست. منصور با ناراحتی به امام گفت: خدا چرا مگس را آفریده است؟!

امام بی‌مهابا پاسخ داد: «لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبَّارَةَ» برای آنکه ستمگران جبار را بوسیله آن خوار و ذلیل سازد. منصور یکه خورد و ساکت ماند<sup>(۱)</sup>.




---

(۱) چهارده معصوم از انتشارات مؤسسه در راه حق قسمت زندگی امام صادق (ع) ص ۲۰ الی ۳۰.



معصوم نهم  
حضرت امام کاظم - علیه السلام

## موسی بن جعفر (ع) در زندان

[وصلّ علی موسی بن جعفر وصی الابرار وامام الاخیار  
ووارث السکینه والوقار والحکم والآثار الذی کان یحیی اللیل  
بالسهر الی السحر بمواصلة الاستغفار حلیف السجدة الطویلة  
والدموع الغزيرة والمناجاة الكثيرة والضرعات المتصلة والمعذب  
فی قعر السجون وظلم المطامیر ذی الساق المروض بحلق  
القیود والجنّاة المنادی علیها بذلّ الاستخفاف والوارد علی جده  
المصطفی وابیه المرتضی وامه سیده النساء بارث مغضوب ودم  
مطلوب وسمّ مشروب].

ظلمت زندان وزنجیر گران ویکه و تنها  
چه مرغ اندر قفس لرزان تنم از بیم جان باشد  
بدن رنجور گشته از غم ایام ودل پر خون  
فزون از حد مرا درد والم اندر نهان باشد  
زد وری زن و فرزند شبهات سحر بیدار  
چه شمع از آتش هجرانشان اشکم روان باشد

دریغاً روی معصومه ندیدم دردم مردن  
خوش آنکس را که در بالین دختر نوحه خوان باشد  
رسان یا رب رضایم را دم رفتن بیالینم  
پدر آسان دهد جان گریبالینش جوان باشد

.....

روزی هارون الرشید از وزیرش یحیی برمکی پرسید کسی را  
سراغ داری که از وضع حال موسی بن جعفر کما هو حقّه مطلع باشد  
یحیی اشاره با حضار علی بن اسماعیل بن جعفر<sup>(۱)</sup> برادر زاده آن  
جناب نمود هارون امر باحضار او کرد، چون خواست علی بن  
اسماعیل از مدینه بیرون آید حضور موسی بن جعفر برای خدا  
حافظی آمد حضرت باو فرمودند: از رفتن ببغداد منصرف شود  
عرضکرد مقروض میباشم حضرت فرمودند: من قرض تو را میدهم  
وعائله<sup>۱</sup> تورا متکفل میشوم عرض کرد باید بروم حضرت فرمودند پس  
در خون من شرکت مکن وبچه‌های مرا یتیم منما ولکن چون علی بن  
اسماعیل بنزد هارون آمد سعایت از موسی بن جعفر کرد وگفت: در  
يك زمان دو خلیفه کسی ندیده وهارون دویست هزار درهم حواله باو  
داد ولکن اجل او را مهلت نداد که آن پولها را بگیرد وباد گلویش را  
گرفت تا از دنیا رفت ودر موقع نزع جان بچشم حسرت بسوی  
عطایای ملوکانه هارون نگاه میکرد تا از دار دنیا رفت چون در باره

---

(۱) داستانش مفصلاً خواهد آمد.



عموی خود موسی بن جعفر علیه السلام سعایت نمود و قطع رحم کرد قبل از آنکه سعایت او حضرت موسی بن جعفر (ع) را مبتلا سازد قطع حیات او شد و عمرش بسر آمد، واحادیث زیاد از طرف ائمه معصومین علیهم السلام بما رسیده که قطع رحم عمر سی سال را سه سال و وصل رحم عمر سه سال را سی سال میکند<sup>(۱)</sup>.

## شهادت موسی بن جعفر (ع)

[لا يزال مولانا موسی بن جعفر علیه السلام ينقل من سجن الى سجن فحبس عند عیسی بن جعفر سنة واحدة وعند فضل بن ربيع اكثر من عشر سنين وعند فضل بن يحيى مدة مدیة ثم استسلم الى سندی بن شاهك فسّمه في الرطب او وطنه في الفراش حتى مات شهيداً مظلوماً فحمل جنازته بخفة وذلة الى مقابر القریش ودفن فيه].

بكت على نعشه الاعداء قاطبة  
وما كان نعش من عليه الاعداء باكونا  
كالعرش حمل فوق اربع حامل  
نور الاله راه ذو الابصار

\*\*\*

فلک با عتרת طه دمی آخر مدارا کن  
گذر بر گوشه زندان بغداد و تماشا کن  
رها از کند و زنجیر جفا سلطان بطحا کن  
شکسته بینی اش گر استخوان پا مداوا کن  
که باشد منتظر معصومه تا ببند گل رویش

گرش بینی زغم افسرده وزار و حزین باشد  
روان از دیدگانش اشک حسرت برجبین باشد  
رخش چون کهربا از زهر قوم مشرکین باشد  
بغربت مبتلا هر کس که شد حالش چنین باشد  
جهان در دیده تاریک و سفید از غصه شد مویش

تنی بینی اگر بر دوش حملان بغداد است  
بها زنجیر و غل در گردش از امر شداد است  
چه مرغ پر شکسته در قفس از ظلم صیاد است  
امام هفتمین دان کو شفیع روز میعاد است  
که امید خلاق تا صف محشر بود سویش

رحلت آنجناب در شب بیست و پنجم رجب بوده زیرا مسافر  
غلام حضرت رضا علیه السلام که برای آنجناب در هر شب  
رختخواب در دهلیز خانه پهن میکرد در شب بیست و پنجم رجب  
یکصد و هشتاد سه هجری آن حضرت در منزل نیامد و ساعتی از روز

گذشته دیدند حضرت با حال افسرده‌ای وارد منزل شد و بعیال پدرش «اُمّ احمد» فرمود: میراث و ودائع امامت را بمن تحویل بده صدای او بگریه بلند شد و گفت «واسی‌داه قتل والله امامنا» و عمر شریف موسی بن جعفر علیه السلام پنجاه پنج سال بوده و قبر شریفش در کاظمین ملجأ و پناه مسلمین و شیعیان جهان است و آنحضرت را نسبت به شیعیان و دوستان خود علاقه فوق العاده میباشد و از این رو امر کرده بود که علی بن یقطین<sup>(۱)</sup> در دستگاه هارون الرشید بماند تا اینکه شیعیان او را داد رسی نمایند و باو فرمودند: من سه چیز برای تو ضمانت میکنم اگر تو برای من يك چیز را ضمانت نمائی تو فقط برای من ضمانت کن که از دوستان و شیعیان من همراهی نمائی که از دولت وقت بآنها صدمه‌ای وارد نیاید تا اینکه من ضمانت نمایم در خانه تو فقر راه پیدا نکند و سایه زندان بر سر تو نیفتد و حرارت آهن بتو نرسد.

علی بن یقطین برای حضرت ضمانت نمود که در سر پرستی و داد رسی شیعیان آنجناب حتی الامکان کوتاهی نکند و علاقه مندی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به شیعیان باندازه‌ای بود که بنا بر نقل وقایع الایام از مرحوم ملا علی سیستانی در زمان حضرت موسی بن جعفر چون شیعیان آنجناب بعضی از اسراریکه بآنها گفته میشد و اصرار در کتمان آن مینمودند آنها خود داری نمی‌کردند و اصرار

---

(۱) داستان علی بن یقطین در صفحات آینده خواهد آمد.

کنج زندان بلا بی جرم و تقصیرم هنوز ..... ۲۷۵

ائمه خود را افشاء میکردند خداوند بموسی بن جعفر خبر داد که من شیعیان تو را امسال بعذاب مبتلا میکنم و آنها را مستأصل می‌سازم حضرت موسی بن جعفر بخدا عرض کرد:

یا ربّ احبّ ان افسدی شیعتی بنفسی و تبقوا نهم علی الارض فاماته الله شهيداً تلك السنة فداءً للشيعة<sup>(۱)</sup>.

## کنج زندان بلا بی جرم و تقصیرم هنوز

کنج زندان بلا بی جرم و تقصیرم هنوز  
چارده سال است زیر کند و زنجیرم هنوز  
هیچ آیا داری از حالم خبر معصومه جان  
دخترم در گوشه زندان زمین گیرم هنوز  
انتظاری میکشد من را اگر هارون نکشت  
از غم هجر پسر در تحت تأثیرم هنوز  
من نمیدانم چه می‌خواهد زمن صیاد دهر  
گوشه زندان فتاده همه چه تحجیرم هنوز  
سید ابن شاهکم گر تازیانه میزند  
من برای دوست اندر حکم تقدیرم هنوز

---

(۱) منهاج الدعوى ص ۴۲۷.

خلوتی بهر عبادت خواستم آماده شد  
حمد لله آشنا را آه شبگیرم هنوز<sup>(۱)</sup>

## علی بن یقطين

وی در سال ۱۲۴ هجری قمری در کوفه به دنیا آمد پدرش شیعه بود و برای امام صادق علیه السلام از اموال خود می‌فرستاد، مروان او را تعقیب کرد، وی فراری شد و همسر و دو پسرش علی و عبد الله به مدینه رفتند. هنگامی که دولت اموی از هم پاشید و حکومت عباسی تشکیل شد، یقطين ظاهر شد و با همسر و دو فرزندش به کوفه برگشت.

علی بن یقطين با عباسیها کاملاً ارتباط برقرار کرد، و برخی از پستهای مهم دولتی نصیبش شد، و در آن موقع پناهگاه شیعیان و کمک کار آنان بود، و ناراحتی های آنان را بر طرف می‌کرد. هارون الرشید، علی بن یقطين را به وزارت خویش برگزید، علی بن یقطين به امام کاظم (ع) عرض کرد نظر شما در باره‌ی شرکت در کارهای اینان چیست؟

فرمود: اگر ناگزیری، از اموال شیعه پرهیز کن.  
راوی این حدیث می‌گوید: علی بن یقطين به من گفت که اموال را از شیعه در ظاهر جمع آوری می‌کنم، ولی در پنهان به آنان

باز می گردانم.

یکبار به امام کاظم علیه السلام نوشت: حوصله ام از کارهای سلطان تنگ شده است، خدا مرا فدایت گرداند، اگر اجازه دهی از این کار کناره می گیرم. امام در پاسخ. او نوشت: اجازه نمی دهم از کارت کناره گیری کنی، از خدا بپرهیز! و نیز یکبار به او فرمود: به يك کار متعهد شو، من سه چیز را برای تو تعهد می کنم: اینکه قتل با شمشیر و فقر و زندان به تو نرسد. علی بن یقظین گفت: کاری که من باید متعهد شوم چیست؟

فرمود: اینکه هر گاه یکی از دوستان ما نزد تو بیاید او را اکرام کنی.

عبد الله بن یحیی کاهلی میگوید: خدمت امام کاظم علیه السلام بودم که علی بن یقظین به سوی آن حضرت می آمد، امام رو به یارانش کرد فرمود: هرکس دوست دارد شخصی از اصحاب رسول خدا (ص) ببیند به این که به سوی ما می آید نگاه کند، یکی از حاضران گفت پس او اهل بهشت است؟ امام فرمود: گواهی می دهم که او از اهل بهشت است.

علی بن یقظین در انجام فرمان امام علیه السلام به هیچ وجه سهل انگاری نداشت، هر چه آن گرامی دستور می داد انجام می داد، گر چه راز آن دستور را نداند:

یکبار، هارون الرشید لباسهایی به رسم هدیه به علی بن یقظین داد که در میان آنها جبه بی شاهانه بود، آن لباسها و آن جبه را

به اضافی اموال دیگر برای امام کاظم علیه السلام فرستاد. امام همه اموال، جز آن جبه را پذیرفت، و به علی بن یقطین نوشت این لباس را نگهدار و از دست مده که بزودی به این لباس احتیاج خواهی داشت.

علی بن یقطین متوجه نشد که چرا حضرت ان لباس را پس داده اند، ولی انرا نگهداشت، چند روزی گذشت علی بن یقطین از غلامی که محرم او بود بر آشفته شده و او را بیرون کرد، غلام که از علاقه علی بن یقطین به امام کاظم، و فرستادن اموال برای او اطلاع داشت پیش هارون رفت و آنچه میدانست گفت. هارون خشمگین شد و گفت رسیدگی می کنم، اگر این طور که تو می گوئی، همان گونه باشد، او را خواهم کشت. و همان لحظه علی بن یقطین را احضار کرد و پرسید آن جبه را که به تو دادم چه کردی گفت: آنرا معطر کرده در جای مخصوصی حفظ کرده ام.... گفت: هم اکنون آنرا بیاور!

علی بن یقطین یکی از خدمتکارهای خود را فرستاد، لباس را آورد و جلو هارون گذاشت، و هارون که لباس را دید آرام یافت، و به علی بن یقطین گفت: لباس را به جای خود بر گردان و خودت هم به سلامت باز گرد، پس از این سعایت هیچ کسی را در مورد تو نمی پذیرم، و دستور داد آن غلام را هزار ضربه شلاق بزنند. و او هنوز پانصد ضربه شلاق بیشتر نخورده بود که جان سپرد.

علی بن یقطین به سال ۱۸۲ هجری قمری، زمانی که حضرت موسی بن جعفر (ع) در زندان بود در گذشت. و کتابهایی داشته است

زهری که از رطب بدل شاه رخنه کرد ..... ۲۷۹

که نام برخی از انها را شیخ مفید و شیخ صدوق یاد کرده‌اند<sup>(۱)</sup>.

## زهری که از رطب بدل شاه رخنه کرد!

زهری که در دل وجگر شاه کار کرد  
کار هزار مرتبه از زهر مار کرد  
زهری که صبح روشن آفاق را زغم  
در روزگار، تیره تر از شام تار کرد  
زهری که از رطب بدل شاه رخنه کرد  
در نخل طور شعله غم آشکار کرد  
زهری که داد مرکز توحید را بباد  
یاللعجب که نقطه شرك استوار کرد  
زهری که چون دل وجگر وسینه را گداخت  
از فرق تا قدم همه رالاله زار کرد  
زهری که چون بآندل والا گهر رسید  
کوه وقار زالم بیقرار کرد  
زهری که میشکافت دل سنگ خاره را  
در حیرتم که با جگر او چه کار کرد!  
زهری که چون رسید بسر چشمه حیات

---

(۱) چهارده معصوم ص ۴۴ - ۴۷.



از موج غم روانه دو صد جویبار کرد  
 زهری که کام دشمن دون شد از او روا  
 در کام دوست زهر غم ناگوار کرد  
 سر شار بود از غم ایام جام او  
 بی زهر بود تلخ ترا از زهر کام او<sup>(۱)</sup>

## عبادت موسی بن جعفر (ع)

شناخت ویژه‌ی آن گرامی از خداوند و انس روحی وی با پروردگار بزرگ و نورانیت ذاتی وی که ویژه‌ی امامان پاک است، همه او را به عبادتی گرم و راز و نیاز عاشقانه با خدا سوق می‌داد. وی عبادت راهمسان که خداوند در قرآن به عنوان غایت آفرینش شناسانده است، می‌دانست و به هنگام فراغت از کارهای اجتماعی، هیچ کاری را همسنگ آن قرار نمی‌داد. هنگامی که به دستورهای رون به زندان افتاد، چنین فرمود:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ طَالَمَا كُنْتُ اَسْئَلُكَ اَنْ تُفَرِّغَنِیْ لِعِبَادَتِكَ وَقَدْ  
 اسْتَجَبْتَ مِنِّیْ فَلَکَ الْحَمْدُ عَلٰی ذٰلِکَ.

خداوند گارا، چه بسیار مدت می‌بود که از تو می‌خواستم مرا برای عبادت خویش، فراغت دهی، اینک دعایم را به اجابت

رساندی، پس تورا بر این سپاس می‌گویم این جمله، شدت اشتغال به کارهای اجتماعی آن بزرگوار را در ایامی که به زندان نیفتاده بودند، نیز می‌رساند.

هنگامی که آن امام در زندان ربیع بود، هارون گاهی روی بامی که مشرف به زندان امام بود، می‌رفت و به داخل زندان نگاه می‌کرد. هر بار می‌دید که چیزی چون لباسی در گوشه‌ی زندان افکنده‌اند، واز جای نمی‌جنبید. یکبار پرسید، آن لباس از آن کیست؟ ربیع گفت: لباس نیست، موسی بن جعفر است که اغلب در حالت سجود وعبادت پروردگار زمین را بوسه می‌زند. هارون گفت براستی که او ازعباد بنی هاشم است.

ربیع پرسید: پس چرا دستور می‌دهی که در زندان بر او بسیار سخت بگیرند. گفت: هیئات، چاره‌ی جز این نیست!! یکبار، هارون کنیزی ماه چهره را به عنوان خدمتکاری آن گرامی فرستاد و در باطن بدین قصد که اگر امام بدو تمایلی نشان دادند، از این طریق دست به تبلیغاتی علیه آن بزرگوار بزند، امام به آورنده‌ی دخترک گفت شما به این هدیه‌ها دل بسته‌اید و بدان‌ها می‌نازید، من به این هدیده و امثال آن نیازی ندارم.

هارون خشمگین شد و دستور داد که کنیز را به زندان ببر و به امام بگو، ما تورا با رضایت خود تو به زندان نیفکنده‌ایم. (یعنی ماندن این کنیز هم بستگی به رضایت تو ندارد).

چیزی نگذشت که جاسوسان هارون که مأمور گزارش

۲۸۲ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

ارتباطات کنیز با امام بودند به هارون خبر بردند که کنیزك بیشتر اوقات در حال سجده است. هارون گفت به خدا سوگند، موسی بن جعفر او را افسون کرده است...

کنیز را خواست و از او باز خواست کرد اما کنیزك جز نکویی از امام نگفت).

هارون به مأمور خود دستور داد که کنیز را نزد خویش نگهدارد و با کسی چیزی از این ماجرا نگوید. کنیزك پیوسته در عبادت بود تا چند روز پیش از شهادت امام از دنیا رفت. آن گرامی این دعا را بسیار می خواند:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتُلْکَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ  
خداوندگارا، از تو آسایش هنگام مرگ و گذشت و بخشایش هنگام حساب را می طلبم.

.....

قرآن را بسیار خوش می خواند، چندان که هر کس صدای او را می شنید، می گریست مردم مدینه به وی «زین المتجهدين» یعنی آذین شب زنده داران لقب داده بودند<sup>(۱)</sup>.

## علت شهادت آن حضرت

مرحوم شیخ مفید رحمه الله علیه علت شهادت آن امام بزرگوار

را مَفْصَلًا در کتاب خود «ارشاد» بیان می‌کند بنقل از احمد بن عبید الله (پسند خود) که او روایت کرده است از بزرگان حدیث که گفته‌اند: سبب گرفتاری حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این شد که هارون پسرش (محمد امین) را نزد جعفر بن محمد بن اشعث سپرده بود که او را تعلیم و تربیت کند، و خالد بن یحیی برمکی در اینباره به جعفر بن محمد رشک برد و با خود اندیشید که اگر خلافت بآن پسر (یعنی محمد امین) برسد، منصب وزارت از دست من و فرزندانم بیرون خواهد رفت (زیرا جعفر بن محمد بن اشعث که استاد امین است همه کاره خواهد شد، و روی سوابقی که بابرمکیان دارد دست ما را از کار کوتاه خواهد کرد) از اینرو در باره جعفر بن محمد بحیله گری پرداخت - و این جعفر از کسانی بود که معتقد بامامت موسی بن جعفر علیه السلام و از شیعیان بود - خالد راه مراوده و دوستی را با جعفر بن محمد باز کرده تا اینکه بخانه او در آمده با او مأنوس شد، و زیاد بخانه‌اش میرفت و بررسی از کارهای او میکرد و همه را بهارون گزارش میداد و مقداری هم خود بر آن می‌افزود که در هارون کار گرفتند.

تا اینکه روزی خالد برمکی برخی از نزدیکان خود گفت: آیا مردی از خاندان ابی طالب می‌شناسید که تنگدست باشد و من آنچه میخواهم بوسیله او تحقیق کنم؟ او را بعلی بن اسماعیل بن جعفر (برادر زاده موسی بن جعفر علیه السلام) راهنمایی کردند، یحیی بن خالد مالی برای علی بن اسماعیل فرستاد، و او را بآمدن نزد هارون

در بغداد ترغیب کرده وعدهٔ احسان بیشتری در بغداد باو داد، و موسی بن جعفر علیه السلام بعلی بن اسماعیل بسیار احسان و نیکی می نمود، پس علی بن اسماعیل آمادهٔ رفتن ببغداد شد.

## ای فرزند برادر فرزندان مرا یتیم نکن

حضرت کاظم علیه السلام جریان را فهمیده اورا طلبید و باو فرمود: ای برادر زاده بکجا می خواهی بروی؟ گفت ببغداد، فرمود: برای چه می خواهی ببغداد بروی؟ گفت: قرض و بدهی دارم و دستنگ هستم (و نمی توانم قرضم را ادا کنم، می خواهم ببغداد بروم شاید از هارون پولی گرفته بدهی خود را بدهم)! حضرت فرمود: من بدهی تو را میدهم و زیاده بر آن در بارهٔ تو نیکی خواهم کرد؟! علی بن اسماعیل توجهی بفرمایش آنجناب نکرده تصمیم برفتن گرفت، بار دوم حضرت اورا طلبید فرمود: تو خواهی رفت؟ گفت آری جز رفتن چارهٔ ندارم، فرمود: ای فرزند برادر نیک بیندیش و از خدا بترس و فرزندان مرا یتیم نکن! و دستور فرمود سیصد دینار و چهار هزار درهم بول باو بدهند و چون از پیش آنحضرت برخاست آن بزرگوار رو بحاضرین مجلس خود کرده فرمود: بخدا در ریختن خون من سعایت خواهد کرد و فرزندان مرا یتیم خواهد نمود! آنان عرض کردند: قربانت شویم تو با اینکه این جریان را میدانی باز هم در بارهٔ او نیکی میکنی واحسان میفرمائی؟ حضرت فرمود: آری پدرم از پدراناش از رسول

خدا (ص) حدیث فرمود: که رحم و خویشاوندی هرگاه بریده شد و دو باره پیوند شد آنگاه دو باره بریده شد خدا او را خواهد برید، و من میخواهم پس از اینکه او از من برید من آنرا پیوند دهم تا اگر دیگر باره او از من برید خدا از او ببرد.

گویند: پس اسماعیل بن جعفر بیامد تا بنزد یحیی بن خالد رسید و یحیی آنچه در باره کار موسی بن جعفر میخواست از او پرسید و آنچه از اسماعیل شنیده بود مقداری هم بر آن میافزود و بهارون گزارش میداد، آنگاه خود اسماعیل را بنزد هارون برد، هارون از حال عمویش (موسی بن جعفر علیه السلام) از او پرسید اسماعیل شروع به سعایت و بدگویی کرده گفت: پولها و اموال است که از شرق و غرب برای او میآورند و (تازگی) مزرعه در مدینه بسی هزار دینار خرید که نامش یسیره است، صاحب آن مزرعه وقتی پول را برایش بردند گفت: من از این دینارها نمیخواهم و دینارهای من باید چنین و چنان باشد (و يك قسم دیگری از پول نقد را نام برد) عمویم موسی بن جعفر فوراً دستور داد آن پول را برگردانده و سی هزار دینار دیگر از همان نوع پول نقدی که صاحب مزرعه معین کرده بود برای او آوردند! هارون این جریان را از او شنید و دستور داد دویست هزار درهم با اسماعیل بدهند که بسوی برخی از اطراف برود و بوسیله آن پول بزندگی خود ادامه دهد.

اسماعیل جایی از مشرق بغداد را برای سکونت اختیار کرد، و فرستادگان او برای تحویل گرفتن آن پول بدر بار هارون رفتند و او

در آنجا چشم براه رسیدن پول بود، و در همان روزها (که منتظر رسیدن آن پول بود) روزی برای تخلیه بیت الخلا رفت ناگهان باسهالی دچار شد که همه دل وروده او بیرون آمد و در افتاد، ملازمانش جریان را فهمیده آمدند و هر چه کردند آنها را بجای خود بازگردانند نشد، بناچار او را بهمان حال برداشته بیرون آوردند، و او در حال جان کندن بود که پول را برایش آوردند، گفت: من در حال مردن این پول را برای چه کار می‌خواهم!؟.

از آنسو هارون در همان سال بحج رفت و ابتداء بمدینه آمده و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با گروهی از اشراف و بزرگان مدینه باستقبال او آمدند، سپس حضرت چنانچه معمول او بود بمسجد رفت، پس هارون شبانه بنزد قبر رسول خدا (ص) رفته گفت: ای رسول خدا (ص) من از تو پوزش می‌خواهم از کاری که می‌خواهم انجام دهم، چون قصد دارم موسی بن جعفر را بزندان اندازم، زیرا او می‌خواهد میان امت تو دو دستگی اندازد و خون آنان را بریزد، سپس دستور داد آن حضرت را در مسجد گرفتند و بنزد او بردند.

پس آنحضرت را بزنجیر بسته و دو محمل ترتیب داد و آن حضرت را در یکی از آنها نهاده بر استری بست و محمل دیگر را بر استری دیگر گذارده، و هر دو محمل را که اطرافش پوشیده بود از خانه او بیرون بردند، و همراه هر دوی آنها سوارانی فرستاد، (همینکه از شهر بیرون رفتند) سواران دودسته شدند دسته بایک محمل بسوی بصره رفتند، و دسته دیگر با محمل دیگر راه کوفه را پیش گرفتند،

وموسی بن جعفر علیه السلام در آن محملی بود که ببصره بردند، واینکه هارون اینکار را کرد (ودو محمل ترتیب داد) برای آن بود که مردم ندانند موسی بن جعفر علیه السلام را بکجا می‌برند وبآندسته از سواران که همراه موسی بن جعفر علیه السلام بودند دستور داد آن حضرت را در بصره بعیسی بن جعفر بن منصور که در آن زمان فرماندار بصره بود بسپارند.

پس آن جناب را در بصره باو سپردند وعیسی یکسال آن بزرگوار را در بصره زندان کرد، تا اینکه هارون نامه باو نوشت که حضرت را بکشد، عیسی بن منصور برخی از نزدیکان ومشاورین خود را خواسته ودر باره کشتن آنجناب با آنان مشورت کرد، آنان صلاح او را در این کار ندیده رأی دادند که از کشتن او دست باز دارد واز هارون بخواهد که او را از اینکار معاف دارد، پس عیسی بن جعفر نامه بهارون نوشت:

## همیشه بعبادت خدا مشغول می‌باشد

زمانی است که، موسی بن جعفر در زندان من است ومن در این مدت او را آزمودم و دیده بانانی بر او گماشتم وهیچ دیده نشد بجیزی جز عبادت سر گرم شود وکسی را گماردم تا هنگام دعای اوگوش فرا دارد وبشنود در دعا چه میگوید، وشنیده نشد بر تو وبر من نفرین کند ونام مارا ببیدی ببرد، وبرای جز آمرزش ورحمت دعائی



نمی‌کند، پس اکنون کسی را بفرست تا من موسی بن جعفر را باو  
بسپارم وگر نه من ره‌ایش خواهم کرد زیرا من بیش از این نمی‌توانم  
اورا در حبس نگهدارم.

وروايت شده که برخی از دیده بانانی که بر آن حضرت  
گماشته بودند گزارش دادند که بسیار شنیده میشد آن حضرت در  
دعای خود میگوید: بار خدایا تو میدانی که من جای خلوتی برای  
عبادت از تو خواسته بودم و تو چنین جایی برای من آماده کردی، پس  
سپاس از آن تو است (که حاجت مرا بر آوردی) گوید: پس هارون  
کسی را فرستاد آن حضرت را از عیسی بن جعفر بگیرد و ببغداد ببرد،  
و در آنجا اورا بدست فضل بن ربیع (یکی از وزرای خویش) بسپارد  
و زمانی دراز آن حضرت نزد فضل ماند، هارون از او خواست اقدام  
بکشتن آنجناب کند، او نیز از انجام این کار خود داری کرد، پس نامه  
بفضل نوشت آن حضرت را بفضل پسر یحیی (ابن خالد برمکی)  
بسپارد.

فضل بن یحیی اورا گرفته در برخی از اطاقهای خانه‌اش جا  
داد، و دیده با نانی بر آن حضرت گماشت، و آن بزرگوار شب و روز  
سرگرم عبادت بود، همه شب را بنماز و تلاوت قرآن و دعا و کوشش در  
عبادت پروردگار میگذراند، و بیشتر روزها روزه بود، و روی خویش را  
از مضراب عبادت بجانب دیگری نمی‌گرداند فضل بن یحیی که  
چنین دید گشایشی دز کار آن حضرت داده و اورا گرامی داشت  
و وسائل آسایش و اورا فراهم نمود، این خبر بگوش هارون رسید و آن

هنگام در (نزدیکی بغداد در جایی بنام) رقه بود پس نامه فضل بن یحیی نوشت و از اکرام و احترامی که نسبت بموسی بن جعفر انجام داده بود او را باز داشته و باو دستور داد که آنحضرت را بکشد ولی فضل اقدام بدان کار ننمود.

## مسرور خادم، ببغداد می‌رود

هارون از اینکه فضل دستورش را نپذیرفته در خشم شد و مسرور خادم را طلبیده باو گفت: هم اکنون با شتاب ببغداد نزد موسی بن جعفر می‌روی و اگر دیدی او در آسایش و رفاه است این نامه را بعباس بن محمد برسان و باو دستور بده آنچه در آن نوشته شده انجام دهد، و نامه دیگری نیز باو داد و گفت: این نامه را نیز بسندی بن شاهک برسان و باو دستور ده از فرمان عباس بن محمد پیروی کند.

مسرور شتابان ببغداد آمد و یکسره بخانه فضل بن یحیی رفت و کسی نمیدانست برای چه کاری آمده، پس بنزد موسی بن جعفر علیه السلام رفت و او را بهمانحال که به هارون خبر داده بودند (در آسایش و رفاه) بدید، پس بدون درنگ بنزد عباس بن محمد و سندی بن شاهک رفته و نامه‌ها را بایشان داد، زمانی نگذشت که مردم دیدند فرستاده عباس بن محمد دوان دوان بخانه فضل بن یحیی رفت و فضل وحشت زده و هراسان با آن فرستاده بنزد عباس بن محمد رفت، پس

عباس بن محمد چند تازیانه و عقابین (عقابین ظاهراً چیزی بوده مانند تخته که شخص را روی آن می‌بسته‌اند) و دستور داد فضل را برهنه کرده و سندی بن شاهک صدتازیانه بر او زد، و فضل از خانه عباس رنگ پریده بیرون آمد بر خلاف هنگام رفتن، و بمردمی که در چپ و راست کوچه ایستاده بود سلام میکرد، (پس از این جریان) مسرور داستان را برای هارون نوشت.

هارون دستور داد حضرت را بسندی بن شاهک بسپارند، و خود هارون مجلسی ترتیب داد که گروه بسیاری در آن انجمن کردند و آنگاه گفت:

ای گروه مردم همانان فضل بن یحیی نافرمانی مرا کرد، و از دستور من سرپیچی نمود، و من در نظر گرفته‌ام او را لعنت کنم پس شما نیز او را لعن کنید، پس مردم از هر سو او را لعنت کرده بد انسان که از صدای لعنت آنان در و دیوار قصر بلرزه در آمد، این خبر بگوش یحیی بن خالد (پدر فضل) رسید، بشتاب سوار شده بنزد هارون آمد، و از در مخصوص غیر از درب معمول وارد قصر هارون شده و از پشت سر هارون بطوری که او نفهمید وارد شده بنزد او آمد و گفت:

ای امیر المؤمنین بسخن من گوش فرا دار، هارون باناراحتی گوش بسخن یحیی داد، یحیی گفت: همانا فضل جوانی تازه کار است و من آنچه تو خواهی (از گشتن موسی بن جعفر) انجام خواهم داد، هارون صورتش از هم باز شده و خوشحال شد، و رو بمردم کرده گفت: همانا فضل در باره چیزی نا فرمانی مرا کرده بود پس من او را

لن کردم، وهمانا توبه وبازگشت بفرمانبر داری من کرد پس اورا دوست پدارید، مردم گفتند: ما دوستدار هرکس هستیم که تو اورا دوست داری، ودشمن هستیم با هرکه تو اورا دشمن داری، وما اکنون اورا دوست داریم.

## جنازه را از زندان بیرون آوردند!

سپس یحیی بن خالد بشتاب از آنجا بیرون آمد تا وارد بغداد شد، مردم از آمدن یحیی ببغداد (باین شتاب) وحشت زده شدند وهر کس در باره آمدن یحیی ببغداد سخنی گفت، وخود یحیی وانمود کرد که برای ترتیب دادن وضع شهر وسرکشی بکارهای عمال وفرمانداران بشهر آمده، و (برای پوشاندن مقصد شوم خود نیز) چند روزی باینکارها مشغول شد سپس سندی بن شاهک را طلبید ودستور کشتن آن حضرت را با وداد واو نیز انجام آنرا بگردن گرفت، وترتیب کشتن آن امام معصوم علیه السلام باینگونه بود که سندی بن شاهک زهری در غذای آن بزرگوار ریخته وبنزد او آورد، وبرخی گفته‌اند: آن زهر رادر رطب قرار داد پس حضرت از آن (غذایا رطب مسموم) میل فرموده اثر زهر را در بدن خویش احساس فرمود، وپس از آن سه روز آنبزرگوار به بیماری سختی مبتلا شد ودر روز سوم از دنیا رفت. چون حضرت از دنیا رفت سندی بن شاهک فقهاء وبزرگان اهل بغداد را بنزد آن بزرگوار گرد آورده که در میان آنها هشم بن عدی

و دیگران هم بودند، پس همگی جنازه موسی بن جعفر علیه السلام را نگر بستند و دیدند اثری از زخم یا خفگی در بدن آن بزرگوار نیست، و همه را گواه گرفت که او بمرگ طبیعی از دنیا رفته و آنان همگی باین مطلب گواهی دادند.

پس جنازه آن حضرت را از زندان بیرون آورده کنار جسر بغداد گذاردند، و جاز زدند این موسی بن جعفر است که مرده است اورا بنگرید، مردم میآمدند و چهره آنجناب را بدقت می نگر بستند و میرفتند، و در زمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گروهی بودند که گمان میکردند آنحضرت همان قائم منتظر و مهدی موعود است. و حبس و زندان اورا همان غیبتی میدانستند که برای امام قائم ذکر شده، از اینرو پس از شهادت آنحضرت یحیی بن خالد دستور داد جاز زنند: این موسی بن جعفر است که را فضیان گمان میکردند امام قائم است و نخواهد مرد پس اورا بنگرید، و مردم نگاه میکرده می دیدند که آن حضرت مرده است.

سپس آنجنازه مطهر را برداشته در قبرستان قریش در باب التین بخاك سپردند، و این قبرستانی بود قدیمی که مخصوص بنی هاشم و اشراف از مردم بوده است.

روایت شده که چون هنگام وفات آنحضرت رسید از سندی بن شاهک خواست که دوستی که آنحضرت در بغداد داشت و از اهل مدینه بود و خانه او نزدیک خانه عباس بن محمد در مشرعة القصب بود حاضر کند که سر پرست غسل و کفن آنحضرت باشد و او انجام

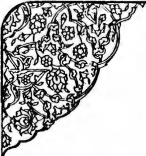
داد، سندی بن شاهك گوید: من از او (امام) در خواست کردم که بمن اجازه دهد تا خود او را کفن کنم، او بمن اجازه اینکار را نداده گفت: ما خاندانی هستیم که مهریه زنانمان و خرج نخستین حج و کفن مرد گانمان از مال پاك خودمان میباشد، و کفن من نزد خودم موجود است و میخواهم سرپرست غسل و دفن و کفن من فلان دوست من باشد، پس همان شخص که نام برده بود حاضر کرده و کارهای مزبور را انجام داد<sup>(۱)</sup>.




---

(۱) ارشاد شیخ مفید ج ۲ ص ۲۲۸ الی ۲۳۶.





معصوم دهم  
حضرت امام رضا - عليه السلام



## خروج علی بن موسی الرضا (ع) از مدینه

لَمَّا اراد الرضا عليه السلام الخروج من المدينة جمع  
اولاده وعیاله وامرهم بالبكاء عليه وقال عليه السلام انی احب  
سماع بکائکم علیّ لانی لا ارجع من هذا السفر وما احکم عند  
رأسی حین الموت حتی تبکوا علیّ ونقل فی زیارته السلام علی من  
امر اولاده وعیاله بالنیاحه علیه قبل وصول الموت الیه.]

گرد آن خورشید تا بان خواهرانش گرم راز  
همچه پروانه بگرد شمع در سوز و گداز  
آن یکی گفتا دریغ از آتش هجران تو  
دیگری گفتی برادر دست بر دامن تو  
گفت معصومه برادر از جدائی دم مزن  
رشته عمرم مبر کاشانه ام برهم مزن  
یا مرا همراه بیرجان برادر در سفر  
یا زرفتن در غریبی جان خواهر در گذر

خروج علی بن موسی الرضا (ع) از مدینه ..... ۲۹۷

بی گل رویت ندارم طاقت صبر و قرار  
نالۀ بلبل زهجر گل بود در شام تار

.....

در سنه دویست از هجرت مأمون حضرت رضا علیه السلام را از مدینه بطرف خراسان برای اینکه اورا ولی عهد خود گرداند تا ساداتیکه در نواحی حجاز ادعای خلافت میکردند باحترام آنحضرت از ادعاء خود رفع ید نمایند و چون حضرت وارد مرو شد مأمون بآنحضرت اظهار داشت که من تأمل نموده‌ام در آل عباس و آل علی (ع) کسی را احق از شما در امر خلافت نمی‌دانم ولذا قصد کرده‌ام که خود را از خلافت خلع نمایم و خلافت را بشما تفویض کنم!.

حضرت فرمودند اگر خلافت را خدا برای تو قرار داده باشد نمی‌توانی خود را از آن خلع نموده و بدیگری تفویض نمائی و تا دو ماه این سخن در بین آنها بود تا اینکه چون مأمون از آنحضرت مأیوس گردید که قبول خلافت نماید عرضه داشت پس باید ولایت عهدی را قبول کنی!.

حضرت فرمودند: از پدران بمن خبر رسید که من پیش از تو از دنیا می‌روم و بزهر جفا شهید می‌شوم هارون بر آشفت و گفت: با اینکه من در سرپرستی شما کوتاهی نمی‌کنم کی جرأت آن دارد که بشما زهر بخوراند حضرت فرمودند نمی‌توانم بگویم کی مرا بزهر جفا شهید میکند و آخر الامر مأمون پس از اصرار زیاد که دید نتیجه ندارد حضرت را تهدید بقتل نمود ولذا بناچار آنجناب قبول ولایت عهدی

اورا کرد و مأمون دستور داد تا اینکه سکه بنام حضرت رضا علیه السلام زدند و در ظاهر از آن حضرت بسیار احترام میکرد و لکن در باطن و حقیقت در صدد شهید کردن حضرت بود و دسیسه‌ها برای شهادت آنحضرت بکار برد.

در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) نقل از هر ثمة بن اعین شده که گفت: صبیح دیلمی که از ندیمان مخصوص مأمون بود برای من نقل کرد شبی مأمون مرا باسی نفر از غلامان مخصوص خود طلبید و بما گفت: مرا بشما حاجتی است اگر آن حاجت را بر آوردید بهر يك از شما ده بدره زر میدهم و ده عقار و تامن و شما زنده باشیم، مقرب ترین مردم خواهید بود در نزد من و آیا حاضر میباشید حاجت مرا برآورید؟ ما همه گفتیم امثال امر امیر المؤمنین بر تمام ما واجب و لازم است پس بدست هر يك از ما شمشیر زهر آلوده‌ائی داد و گفت: الساعة میروید در منزل علی بن موسی الرضا علیه السلام و دور او را میگیرید و از دم شمشیر او را قطعه قطعه میکنید. و این امر را مخفی دارید و با حدی اظهار نکنید ما بدستور او عمل نمودیم فوراً وارد منزل آنجناب شدیم دیدیم آنحضرت در رختخواب خود خوابیده بود پس دور او را گرفتیم و بدن او را از دم شمشیر قطعه قطعه نمودیم و شمشیرهای خود را بار ختخواب آنجناب پاك کردیم و مراجعت بمنزل مأمون کردیم از ما پرسید آنچه گفتم عمل کردید ما قسم های زیاد خوردیم که بدستور امیر المؤمنین عمل نمودیم و بدن او را از دم شمشیر قطعه قطعه کردیم از ما بسیار تشکر نمود و بما اجازه مرخصی

داد و چون صبح زود نزد مأمون رفتیم دیدم لباس سیاه در بر نموده و با سروپای برهنه قصد دارد از منزل بیرون رود من در جلو او روانه شدم تا اینکه چون نزدیک حجره حضرت رضا علیه السلام رسیدیم صدای آن جناب بگوش ما رسید مأمون لرزان شد و بمن گفت: زود داخل حجره شو و خبری برای من بیاور چون وارد حجره شدم دیدم آن جناب در کمال صحت در محراب عبادت نشسته رو بمن کرد و فرمود:

یا صبیح یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون ثم قال (ع) والله لا یضرنا کیدهم شیئاً حتی یبلغ الکتاب اجله

صبح گفت: بر گشتم و مأمون را خبر از صحت آن جناب دادم در کمال انفعال بر گشت<sup>(۱)</sup>.

## شهادت علی بن موسی الرضا علیه السلام

اسم المأمون مولانا علی بن موسی الرضا (ع) اما فی عنب او ماء رمان فامر (ع) باغلاق الباب واضطرب من شدة السم اضطراباً شديداً وخرج من الحجرة خمسين مرة لقضاء الحاجة حتى نزل احشائه وامعائه من شدة السم فوقع علی الارض مغشياً علیه

(۱) منهاج الدموع ص ۴۲۷.

۳۰۰ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

وقال ابو الصلت كنت باكياً على مولای على بن موسى الرضا (ع)  
اذا انفرج الحائط ودخل ابو جعفر (ع) فلما نظر اليه مولانا الرضا  
(ع) وثب اليه واعتنقه وضمه الى صدره وقبل بين عينيه وخديه  
واودعه اسرار الامامة واستقبل القبلة وفارق الدنيا وغسله وكفنه  
ابو جعفر عليه السلام].

فلك ويران نمودی هشتمین ارکان ایمان را  
زدی بر قلب انس وجان زکینه تیر پیکان را  
زتو هرگز توقع کس ندارد لطف واحسان را  
ولی رو در خراسان ونگر حال غریبان را  
که در گنج قفس چون بلبل بشکسته پرباشد

گهی از زهر کین مدهوش وگه از سوزدل نالد  
گهی بر گلغذار چهره در از دیدگان بارد  
نظر بر گوشه در آن امام انس وجان دارد  
که حق شاید بیالینش دم مردن پسر آرد  
پدر آسان دهد جان گر بیالینش پسر باشد

صبا بر گوتقی را گر که داری میل دیدارش  
بکن تعجیل در رفتن که شاید بنگری حالش  
بگیری از ره مهر و وفا بر طرف دامانش  
بوقت مرگ از رأفت بیندی هر دو چشمانش

که بر حال غریبان ما سوی الله نوحه گرباشد

کیفیت زهر دادن مأمون حضرت رضا علیه السلام را بد و نحو در کتب اخبار نقل شده يك نحو آنکه آنجناب را در منزل خود طلبید و بتوسط انگور آنحضرت را مسموم کرد و يك نحو دیگر آنکه حضرت رضا علیه السلام چند روزی کسالت پیدا کردند و چون مأمون خواست به اسم عیادت از آن جناب احوال پرسى کند غلامان خود را طلبید و از بین آنها یکتفر را که ناخنهای او بسیار بلند بود در جای خلوتی طلبید و زهری که مثل تمر هندی بود باو داد و گفت آنرا تا میتوانی در زیر ناخنهای خود داخل کن و آن غلام را بهمراه خود برای عیادت آورد و چون ببالین حضرت رضا نشست و احوال آنجناب را پرسید.

حضرت فرمودند: چند روزی ست که تب میکنم و امروز خون گرفته‌ام و بسیار ضعف بر من عارض شده مأمون گفت: برای ضعف خون گرفتن آب انار بسیار نافع است و دستور داد بآن غلام که فوراً قدری آب انار بگیرد و برای من بیاورد آن غلام با دست زهر آلوده آب انار گرفت و در حضور مأمون گذاشت و مأمون کاسه آب انار را بروی دست گرفت و گفت یا بن عم میل دارم خودم آب انار بگلوی شما بریزم!!

حضرت فرمودند: مرا از خوردن آب انار معاف دارید زیرا انار های بهشت بهتر است از این آب انار، مأمون در غضب شد و گفت: من هر چند بتو احسان میکنم تو سخنانی میگوئی که مردم را بمن

ظنین نمائی وبا اجبار سه قاشق آب انار بزهر آلوده را بحضرت داد و باز می‌خواست بدهد حضرت فرمودند بیش از این اذیتم مکن بمقصود خود نائل خواهی گردید و چون مأمون رفت حال حضرت بسیار پریشان گردید و در یک هفته قبل از این قضیه، حضرت رضا علیه السلام هر ثمة بن اعین را طلبید باو فرمود: در قبه هارون برو واز چهار گوشه قبر او مقداری خاک برای من بیاور چون آن خاکها را حضور حضرت آوردند، حضرت آن خاکها را بوکشید و فرمود: این خاک که از طرف قبله قبر هارون است محل دفن من میباشد و مأمون می‌خواهد قبرش را قبله قبر من قرار دهد و لکن هیچ کلنگی در اطراف قبر کار نمی‌کند مگر در جلوی قبر او که چون کلنگ بزمین بزنید قبری ظاهر و هوید خواهد گردید و در میان آن قبر آبی و چند ماهی ریز پیدا میشود و بعد ماهی بزرگی پیدا خواهد شد که تمامی آن ماهی هارا می‌خورد و آب قبر فرو می‌رود پس مرا در میان آن قبر بخاک بسپارید<sup>(۱)</sup>.

## گر غریبانه در آن منزل غربت جان داد!

خبر از طوس مگر آمده با پیک صبا  
که چه گل کرده بتن پیرهن صبر قبا

(۱) منهاج الدعوات ص ۴۲۹ الی ۴۳۱.

گر غریبانه در آن منزل غربت جان داد ..... ۳۰۳

از غریب الغرباء

از غمش آل عبا

طور سینای تجلی شده یکسان با خاک

گوئی از سوز غم وحسرت آن مهرلقا

یوسف مصر حقیقت چه شد از یثرب دور

پیر کنعان طریقت بسرودی زقفا

شد بهاشور نشور

نغمه وا اسفا

تا که آن قبله آفاق روان شد زحرم

سیل خوناب غمش موج زد از امّ قری

چون سنا برق حقیقت به سنا باد رسید

از تجلای شکوهش دل آن کوه رسا

مرو از مقدم او شد زصفا باغ ارم

زفروغ رخ او مطلع انوار هدی

طوس شد تا زشرف مرکز طاوس ازل

سزدار بوسه زند بر ره او عرش علا

آه از آن عهد ولایت که بنامش بستند

نشنیدم که بآن عهد کسی کرده وفا

تخت شاهی بعوض تخته تابوتش بود

زا نجنایت که زمأمون شده با شاه رضا

آن ستم پیشه که با خسرو اقلیم الست



نه زحق بیم ونه اندیشه ای از روز جزا  
 پنجه زد بر رخ عنقاء قدم زاغ سیاه  
 ریخت زین واقعه بال وهر سلطان هما  
 گر غریبانه در آن منزل غربت جان داد  
 لیک از جلوه دلدار شدش کام روا  
 تا که از زهر ستم سوخت زسر تا بقدم  
 رفت زین حادثه هائله بر باد فنا  
 میوه باغ نبوت چه زانگور کشید  
 ریخت برگ وبر آن شاخ گل روح افزا  
 با دل ویا جگرش دانه انگور چه کرد  
 خرمنی سوخت زیک خوشه بیقدر و بها  
 نه عجب گر زغمش چشم فلك خون گرید  
 یا پر از خون شود این سینه سوزان فضا<sup>(۱)</sup>

## امام جواد علیه السلام پدر را غسل میدهد

مرحوم مجلسی بنقل از مرحوم شیخ مفید چنین می نویسد که:  
 چون امام رضا علیه السلام یسرای باقی ارتحال نمود مأمون یک روز

امام جواد علیه السلام پدر را غسل می‌دهد ..... ۳۰۵

ویکشب وفات آن جناب را پنهان داشت و محمد بن جعفر را با جمعی از ابو طالب که با او همراه بودند طلبید و خبر وفات آنجناب را بایشان اظهار کرد و گریست و اندوه بسیار نمود و ایشانرا نزد آن جناب آورد و بدن شریفش را گشود و بایشان نشان داد و گفت: گواه باشید که آسیبی از ما با و نرسیده است پس به آنجناب خطاب کرد ای برادر من گرانتست بر من که ترا باین حالت مشاهده کنم و آرزو داشتم پیش از تو بمیرم و تو خلیفه و جانشین من باشی، ولیکن با تقدیر خدا چه میتوان کرد.

ابن بابویه بسند معتبر از هرثمة بن اعین روایت کرده است که گفت: شبی نزد مأمون بودم تا آنکه چهار ساعت از شب گذشت چون مرخص شدم و بخانه برگشتم بعد از نصف شب صدائی در خانه شنیدم یکی از غلامان من جواب داد که کیستی گفت هرثمة را بگو که سید و مولای تو ترا می‌طلبد پس بسرعت بر خواستم و لباس خود را پوشیدم و به تعجیل روان شدم چون داخل خانه آنجناب شدم دیدم که مولای من در صحن خانه نشسته است.

فرمود: ای هرثمة! گفتم: لبیک ای مولای من گفت: بنشین چون نشستم فرمود:

که ای هرثمة آنچه میگویم بشنو و ضبط کن بدانکه هنگام آن شده است که نزد حق تعالی رحلت نمایم و بجد بزرگواری و پدران آبرار خود ملحق گردم نامه عمرم با خر رسیده است و این ملعون عزم کرده است که مرا زهر بخوراند در انگور، و انار، و فردا مرا خواهد طلبید و آن

انگور و انار را به اجبار بمن خواهد خورانید و بعد از آن قضای حق تعالی بر من جاری خواهد شد چون بدار بقاء رحلت نمایم آن ملعون می خواهد مرا بدست خود غسل بدهد چون اراده کند پیغام مرا در خلوت باو برسان و بگو اگر متعرض غسل و کفن و دفن من بشود حق تعالی او را مهلت نخواهد داد و عذابی که در آخرت برایش مهیا کرده بزودی در دنیا به او خواهد رسید چون این را بگویی دست از غسل دادن من بر می دارد و بتو واگذاری می کند و از بام خانه خود مشاهده خواهد کرد که تو چگونه مرا غسل میدهی.

ای هرثمه، زینهار که متعرض غسل من مشو تا به بینی که در کنار خانه - خیمه سفیدی بر پاکتند چون خیمه را مشاهده کنی مرا بردار و باندرون خیمه بیر و خود در بیرون خیمه بایست و دامان خیمه را بالا نزن و نظر مکن که هلاک میشوی بدانکه در آن وقت آن لعین از بالای بام خانه خود بتو خواهد گفت: ای هرثمه، شما شیعیان میگوئید که امام را غسل نمی دهد مگر امامی مثل او پس در این وقت امام رضا را که غسل میدهد؟! و حال آنکه پسرش در مدینه است و مادر طوسیم چون این را بگوید جواب بگو که ما شیعیان میگوئیم که امام را واجبست امام غسل دهد اگر ظالمی منع نکند پس اگر کسی تعدی کند و میان امام و فرزندش جدائی افکند امامت امام باطل نمی شود اگر امام رضا را در مدینه می گذاشتی پسرش که امام زمانست او را علانیه غسل میداد و در این وقت پسرش غسل میدهد بنحوی که دیگران نمی دانند.

پس بعد از ساعتی خواهی دید که آن خیمه گشوده میشود و مرا غسل داده و کفن کرده بر وی تابوت گذاشته‌اند پس تابوت را بردارند و بسوی مدفن برند چون مرا بقبهٔ هارون (محل دفن هارون) برند مأمون میخواهد که قبر پدر خود «هارون را» قبلهٔ قبر من قرار دهد و هرگز نخواهد شد هر چند کلنگ بر زمین زنند بقدر ریزهٔ ناخنی جدا نتوانند کرد چون اینحالت را مشاهده کنی نزد او برو و از جانب من بگو که این اراده که کرده‌ای صورت نخواهد گرفت و قبر امام مقدم میباشد اگر در پیش روی هارون يك کلنگ بر زمین زنند قبر کنده ولحد ساخته ظاهر خواهد شد.

چون قبر ظاهر شود از آن آب سفیدی بیرون خواهد آمد و آن قبر از آب پر خواهد شد و ماهی بزرگی در میان آب ظاهر میشود بطول قبر بعد از ساعتی ماهی نا پدید میشود و آب فرو خواهد رفت پس در آن وقت مرا در قبر گذار و مگذار که خاک در قبر ریزند زیرا که قبر خود پر خواهد شد.

## آیا وصیت مرا حفظ کرده‌ای

پس فرمود: آنچه گفتم حفظ کن و بعمل آر در هیچ يك از آنها مخالفت مکن گفتم: ای سید من پناه میبرم بخدا که در امری از امور ترا مخالفت کنم.

هرثمة گفت: از خدمت آنجناب محزون و گریان و نالان بیرون

آمدم و غیر از خدا کسی بر ضمیر من مطلع نبود چون صبح شد مأمون مرا طلبید و تاجاشرت نزد او ایستاده بودم پس گفت: برو ای هرثمه و سلام مرا بامام رضا برسان و بگو که اگر بر شما آسانست نزد من بیاید و اگر رخصت میفرمائید من بخدمت شما بیایم و اگر آمدن را قبول کند مبالغه کن که زودتر بیاید.

چون بخدمت آنحضرت رفتم پیش از آنکه سخن بگویم حضرت فرمود: آیا وصیت مرا حفظ کرده ای گفتم: بلی پس کفش خود را طلبید و فرمود: که میدانم ترا بچکار فرستاده است و کفش پوشید و ردای مبارک بردوش افکند و روانه مجلس آن لعین گردید. مأمون بر خاست و استقبال حضرت کرد و دست در گردنش در آورد و پیشانی نور انیش را بوسید آنحضرت را بر تخت خود نشانید و سخن بسیار با آن امام گفت پس یکی از غلامان خود را گفت که انگور و انار بیاورید.

هرثمه گفت: چون نام انگور و انار شنیدم سخنان سید و مولای خود را بخاطر آوردم صبر نتوانستم کرد لرزه بر اندامم افتاد نخواستم که حالت من بر مأمون ظاهر شود از مجلس بیرون رفتم و خود را در کناری افکندم چون نزدیک زوال شمس شد دیدم که حضرت از مجلس مأمون بیرون آمد و بخانه تشریف برد بعد از ساعتی مأمون امر نمود که اطبا به خانه حضرت بروند و سبب آنرا پرسیدم گفتند: مرضی آن حضرت را عارض شده و مردم در امر آنحضرت گمانها میبرند و من یقین داشتم به مکر و حیلۀ مأمون .

## آن حضرت را غسل دادند

چون ثلثی از شب گذشت صدای شیون از خانه آن امام مظلوم بلند شد و مردم بدر خانه آن حضرت شتافتند و من نیز بسرعت رفتم دیدم که مأمون ایستاده است و سر خود را برهنه کرده است و به آواز بلند گریه و نوحه می‌کند من آن حالت را که مشاهده کردم بیتاب شده و گریان گردیدم، چون صبح شد آن ملعون بتعزیه آنحضرت نشست و بعد از ساعتی داخل خانه آن امام مظلوم شد و گفت: اسباب غسل را حاضر کنید که می‌خواهم او را غسل دهم چون من این سخن را شنیدم بفرموده آن حضرت نزدیک اورفتم و پیام آنجناب را رسانیدم وقتی آن تهدید را شنید ترسید و دست از غسل برداشت و تغسیل را بمن وا گذاشت.

او بیرون رفت بعد از ساعتی خیمه‌ای که حضرت فرموده بود بر پاشد من باجماعتی دیگر در بیرون خیمه بودیم و آواز تسبیح و تکبیر و تهلیل حق تعالی میشنیدیم و صدای ریختن آب و حرکت ظرفها بگوش ما میرسید و بوی خوشی از پس پرده استشمام میکردیم که هرگز چنان بوئی بمشام ما نرسیده بود ناگاه دیدم که مأمون از پشت بام خانه مرا صدا زد و من آنچه حضرت مرا خبر داده بود، جواب گفتم.

دیدم که خیمه بر خواست و مولای مرا در کفن پیچیده ظاهر

ومطهر وخوشبو بر روی تابوت گذاشته‌اند، پس آنها را بیرون آوردیم ومأمون وجميع حاضران بر آن حضرت نماز گذاردند. به قبه هارون رفتیم دیدیم کلنگ داران در پشت قبر هارون می‌خواهند قبر برای آنجناب حفر کنند هر چند کلنگ بر زمین می‌زدند ذره‌ای از آن خاک جدا نمی‌شود مأمون گفت: می‌بینی زمین چگونه امتناع مینماید از حفر قبر او گفتم: مرا امر کرده است که يك کلنگ پیش روی قبر هارون بر زمین بزنم وخبر داده که قبر ساخته ظاهر خواهد شد.

مأمون گفت: سبحان الله این سخن بسیار عجیب است اما از امام رضا هیچ امری غریب نسبت ای هرثمة آنچه گفته است بعمل آور هرثمة گفت من کلنگ را گرفتم ودر جانب قبله قبر هارون بر زمین زدم بیک کلنگ زدن قبر کنده ودر میانش لحد ساخته شده پیدا شد مأمون گفت: ای هرثمة او را در قبر بگذار گفتم مرا امر کرده است که او را در قبر نگذارم تا امری چند ظاهر شود ومرا خبر داد که از قبر آب سفیدی خواهد جوشید قبر از آن آب مملو خواهد شد وماهی در میان آب ظاهر خواهد شد که طولش مساوی طول قبر باشد وفرمود چون ماهی غایب شد وآب در قبر بر طرف شد بدن شریف او را کنار قبر بگذارم وانکسی که خدا خواسته او را در لحد گذارد خواهد گذاشت، مأمون گفت: ای هرثمة آنچه فرموده است بعمل آور چون آب وماهی ظاهر شد من بدن مطهر آنجناب را در کنار قبر گذاشتم ناگاه دیدم که پرده سفیدی بر روی قبر پیدا شد ومن قبر را نمی‌دیدم وآنجناب را در قبر بردند بی آنکه من دستی بگذارم پس

مأمون حاضران را دستور داد که خاک در قبر بر یزند گفتم آن جناب فرموده: که خاک نریزند گفت وای بر تو پس که قبر را پر خواهد کرد گفتم او مرا خبر داده که قبر خود پر خواهد شد پس مردم خاکها را از دست خود ریختند و بسوی آن قبر نظر می کردند از غرایبی که بظهور می آمد متعجب بودند ناگاه قبر پر شد و از زمین بلند گردید چون مأمون بخانه برگشت مرا بخلوت طلبید و گفت بخدا سوگند میدهم که غیر آنها آنچه گفت است بگوئی چون خبر انگور و انار را نقل کردم رنگ آن لعین متغیر شد.

## وای بر مأمون از رسول خدا

پس بر زمین افتاد و مدهوش گردید در بیهوشی می گفت: وای بر مأمون از خدا! وای بر مأمون از رسول خدا! وای بر مأمون از علی مرتضی! وای بر مأمون از فاطمه زهرا! وای بر مأمون از حسن مجتبی! وای بر مأمون ... وای بر مأمون از امام بحق علی بن موسی الرضا بخدا سوگند که اینست زیان کاری هویدا! مکرر این سخنان را می گفت، و می گریست و فریاد میکرد من از مشاهده احوال او ترسیدم و کنج خانه نشستم چون بحال خود باز آمد مرا طلبید و مانند مستان مدهوش بود پس گفت بخدا سوگند که تو نزد من از آنحضرت عزیز تر نیستی اگر بشتوم که يك كلمه از این سخنان را در جانی ذکر کرده ای ترا بقتل میرسانم گفتم اگر يك كلمه از آن سخنان را جانی



اظهار کنم خون من بر شما حلال باشد پس عهدها و پیمانها از من گرفت و سوگند داد که اظهار این اسرار نکنم و چون خواستم از او جدا شوم بر دست خود زد و این آیه را خواند: **يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ اللَّهَ وَهُوَ مَعَهُمْ.....** یعنی پنهان میکنند از مردم و پنهان نمیکنند از خدا و حال آنکه خدا با ایشان است در شبها که میگویند سخنی چند که خدا نمیپسندد از ایشان و خدا بجمع کردهای شما احاطه کرده است و هر همه آنها مطلع است<sup>(۱)</sup>.

## قبله هشتم رضا چون از مدینه در بدر شد

قبله هشتم رضا چون از مدینه در بدر شد  
عازم مُلک خراسان خسروجن و بشر شد  
حضرت روح الامین در عرش اعلی نوحه گر شد  
احمد مرسل به جنت دلغمین و دیده تر شد  
آسمان گفتا تقی از جور مأمون بی پدر شد  
در تجلی شد به شهر طوس انوار الهی  
منجلی از پر تو آن نور شد مه تا به ماهی  
زیب وزینت یافت تاج سروری اورنگ شاهی  
جنت الفردوس شد آفاق از رفع مناهی

---

(۱) جلاء العیون با مختصری تغییر ص ۵۵۵ - ۵۵۹.

### عاقبت مأمون بی اطفاء نور داد گر شد

آن سیه دل زهر قاتل ساخت در انگور پنهان  
شعله زد از شدت آن زهر اندر خلق امکان  
حُجّت حق را به زهر کینه در مُلک خراسان  
در غریبی کُشت تا روز جزا گبر و مسلمان  
حَدّت آن زهر چون افکند در تن اضطرابش  
سوخت قلب ما سوا بر حالت قلب کبابش  
روی خاک بی کسی با پیکر پر بیح و تابش  
جانب باد صبا با سوز دل بود این خطابش  
کی صبا گردد مدینه از خراسانت گذرشد

گو به فرزندم تقی کی قوّت قلب غمینم  
بیشتر از این مکن با فرقت خود همنشینم  
موسم رفتن بود مگذار بی کس بیش از ینم  
آخر عمر است وخواهی روی نیکویت ببینم  
زود تر خود را زسان جانان که هنگام سفر شد

نور چشما زهر قاتل او فکند آخر زکارم  
در غریبی چون غریبان عاقبت جان می سپارم  
گر چه شاهم چون غریبم در نظرها خوار و زارم

غیر خشت و خاک اندر زیر سر بستر ندارم  
هیچکس نبود که در بالین بابت پاگذارد  
یا کفن پوشیده بعد از مرگ در خاکم سپارد  
در عزایم نالدمات الغریب از دل بر آرد  
هر که در غربت بمیرد نزد کس حرمت ندارد  
خاصه چون من هر که تیر ظلم مأمون را سپر شد

از مدینه شد تقی حاضر پی تکفین رضا را  
کرد در غربت نهان در خاک باب وفا را  
یاد کن مظلومی نور دل خیر النساء را  
خامس آل عبا مظلوم دشت کربلا را<sup>(۱)</sup>

\* \* \*



معصوم یازدهم  
حضرت امام جواد - علیه السلام

## دریغ وآه که شد حجت نهم مسموم

[امر المعتصم علیه لعائن الله امّ الفضل بنت المأمون زوجة  
محمد بن علی علیه السلام لقتل زوجها فجعلت السمّ فی طعامه  
او فی عنب الرازقی فلما أكل منه أثر السمّ فی مزاجه الشریف  
فمضى لسبيله مظلوماً شهيداً].

خوش آن مریض که باشد پسر پرستارش  
مگر او زده صف خواهران غمخوارش  
یکی طبیب رساند برش بصد تعجیل  
یکی دوا بریزد بکام بیمارش  
ولی کسیکه بغربت نباشدش غمخوار  
زاشک دیده بود تر مدام رخسارش  
سرش بزانسوی غم خون دل روان بر رخ  
بزیر سر بودش خشت و تکیه دیوارش  
بانظار شبش روز و شب سحر گردد  
حدیث نفس کند از فراق دل دارش

دریغ وآه که شد حجت نهم مسموم  
 زدست آن که بدی روز و شب در آزارش  
 زعمر خویش چه شد ناامید آن مظلوم  
 خزان زیاده اجل دید گشته گل زارش  
 بد و بگفت که ای یار بی وفا رحمی  
 نکرده غیر تو همسر چنین گرفتارش  
 که زهر کین دهد و منع او کند از آب  
 کند نظاره دم مرگ حال افکارش

چون از ام الفضل ملعونه حضرت جواد اولاد پیدا نکرد و عقیم بود لذا آنجناب والدۀ ماجدۀ امام علی نقی علیه السلام را که کنیز بود اختیار نمود و از او خداوند حضرت امام علی نقی را با وعطا فرمود و از این جهت ام الفضل با حضرت جواد علیه السلام دشمنی میکرد تا اینکه با مر عمویش معتصم آنحضرت را زهر داد. چون حال حضرت را مشاهده کرد که از اثر زهر بخود می پیچد: پشیمان شد و گریه میکرد حضرت باو فرمودند اکنون که مرا شهید کردی بحالم گریه میکنی از خدا میخواهم که تورا مبتلا بمرضی کند که علاج نداشته باشد، پس از حضرت در فرج او جرحه ای پیدا شد که او را بجهنم فرستاد .

حضرت در سن بیست و پنج سالگی شهید شد و مدفن آنجناب در پشت سر جدّ بزرگوارش، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در

کاظمین زیارت گاه شیعیان ودوستان است<sup>(۱)</sup>.

## امام جواد (ع) روانه بغداد میشود

مأمون حضرت جواد علیه السلام را بعد از شهادت پدر بزرگوارش ببغداد طلبید ودختر خود را تزویج آنحضرت نمود آنجناب مدتی که در بغداد بود از سوء مباشرت مأمون منزجر بود واز مأمون رخصت طلبید روانه حج بیت الله الحرام شد واز آنجا به مدینه معاودت فرمود ودر مدینه توقف نمود تا زمانیکه مأمون در گذشت، ومعتصم برادر مأمون غصب خلافت کرد چون معتصم خلیفه شد از شنیدن فضایل وکمالات آن معدن سعادت وخیرات، آتش حسد در کانون سینه اش اشتعال یافت در صدد دفع آن حضرت بر آمد وآنجناب را ببغداد طلبید.

آنحضرت چون اراده بغداد نمود حضرت امام علی نقی علیه السلام را خلیفه وجانشین خود گردانید در حضور اکابر شیعه وثقات اصحاب خود نص صریح بر امامت آن حضرت نمود وکتب علوم الهی واسلحه وآثار حضرت رسالت پناهی وسایر پیغمبران را بفرزند خود تسلیم فرمود ودل بر شهادت نهاده وبا فرزند گرامی خود وداع کرد وبا دل خونین مفارقت تربت جدّ خود را اختیار نموده روانه بغداد

---

(۱) منهاج الدعوی ص ۴۳۱ - ۴۳۲.

گردید.

کیفیت شهادت آنحضرت با اختلاف نقل شده مشهور آنست که زوجه اش ام الفضل دختر مأمون بتحریر عمویش معتصم آن حضرت را مسموم کرد.

ام الفضل از آن حضرت منحرف بود و همیشه شکایت امام جواد را نزد پدرش می کرد و مأمون گوش بسخن او نمی داد بسبب آنچه با امام رضا علیه السلام نموده بود دیگر تعرض واذیت کردن اهلیت رسالت را مناسب دولت خود نمی دانست مگر يك شب که ام الفضل به نزد پدرش رفت و شکایت کرد که حضرت جواد علیه السلام زنی از اولاد عمار یاسر گرفته و بدگونی آن حضرت را کرد.

مأمون چون مست شراب بود غضبناک شده و شمشیر برداشت، و بیالین آنحضرت آمد و چنان شمشیر بر بدن آنحضرت زد که حاضرین گمان کردند که بدن آنجناب پاره پاره شد چون صبح شد دیدند آنحضرت سالم است و اثر زخمی بر بدن ندارد.

در کتاب عیون المعجزات نقل شده که چون حضرت جواد علیه السلام وارد بغداد شد و معتصم انحراف ام الفضل را از آنحضرت دانست او را طلبید و بقتل آن بزرگوار راضی شد و زهری برای او فرستاد که در طعام آنجناب داخل کند.

ام الفضل انگور را زقی را زهر آلوده کرده بنزد آن امام مظلوم آورد چون حضرت از آن تناول نمود اثر زهر در بدن مبارکش ظاهر و ام الفضل از کرده خود پشیمان شد، و چاره ای نمی توانست بکند



۳۲۰ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

گریه وزاری میکرد که حضرت فرمود: الحال که مرا کشتی گریه میکنی، بخدا سوگند بیلانی مبتلا خواهی شد که مرهم پذیر نباشد. چون آن نونهال جویبار امامت در اول سن جوانی از آتش زهر دشمنان از پادر آمد، معتصم ام الفضل را بحرم خود طلبید و در همان روز نا سوری<sup>(۱)</sup> در فرج او بهمر سید که هر چند اطباء معالجه کردند فایده نداشت تا اینکه از حرم معتصم بیرون آمده و آنچه از مال دنیا داشت خرج کرد ولی مؤثر واقع نگشت و چنان فقیر و تنگدست شد که گدائی میکرد، وبا بدترین احوال هلاک شد و زیانکار دنیا و آخرت گردید<sup>(۲)</sup>.

## ریخت بکامش زقهر شربت سوزنده زهرا!

روح نبیّ وولّی لطف حقّی و جلی  
محمد بن علی هو التقی الجواد  
اینه ذات حق، گنج کمالات حق  
مصحف آیات حق زمبستداتا معاد  
صورت و معنای حق دیده بینای حق

---

(۱) ناسور (بضم سین) زخمی که آب کشیده و چرک و ورم کرده باشد، در عربی زخم وورمی را میگویند که در اطراف مقعد یا گوشه چشم و بن دندان پیدا شود و جمع آن نواسیر است. (فرهنگ عمید).

(۲) منتهی الآمال مرحوم محدث قمی ص ۳۹۴ الی ۳۹۶ با تصرف و تلخیص .

حجّت کبرای حق علی جمیع العباد  
 دفتر آداب عشق فاتح ابواب عشق  
 قائد ارباب عشق الی سبیل الرشاد  
 نیر تا بنده اوست شمع فروزنده اوست  
 خدای را بنده اوست و للوری خیرهاد  
 هادی راه نجات در همه مشکلات  
 ذاک شفیع العصاة یوم یناد المناد  
 عروه دین منقصم از ستم معتصم  
 عاقر قوم ثمود ثانی شداد عاد  
 ریخت بکامش زقهر شربت سوزنده زهر  
 که تلخ شد کام دهر و حلوه لا یعاد  
 ززهر، جانسوز تر زتیر دلدوزتر  
 همدمی ام فضل طعنه بنت الفساد  
 بغربت اردر گذشت من نکنم سر گذشت  
 که آیش از سرگذشت زظلم اهل عناد  
 شاهد بزم شهود شمع صفت رخ نمود  
 جلوه او دل ربود وفاز بالاتحاد<sup>(۱)</sup>




---

(۱) دیوان کمپانی ص ۱۹۱ با تلخیص .

## توطئه ازدواج

مأمون عباسی برای نجات از نابسامانیهایی که در جامعه رخ داده بود و برای ایمنی از شورش علویان و نیز جلب محبت شیعیان و ایرانیان کوشید خود را دو ستدار اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قلمداد کند، وبا تحمیل ولا یتعهدی خود بر امام رضا علیه السلام می‌خواست این منظور را عملی سازد و هم امام را از نزدیک زیر نظر داشته باشد.

از سوی دیگر خاندان بنی عباس از این روش مأمون واز اینکه احتمالاً خلافت از بنی عباس به علویان منتقل شود سخت ناراضی و خشمگین بودند، و بهمین جهت به مخالفت با او برخاستند. و چون امام توسط مأمون مسموم و شهید شد آرام گرفتند و خشنود شدند و به مأمون روی آوردند.

مأمون زهر دادن امام را بسیار سریّ و مخفیانه انجام داده بود، و سعی داشت جامعه از این جنایت آگاهی نیابد، و برای پوشاندن خیانت خود به اندوه و عزا داری تظاهر می‌کرد که حتی سه روزی بر آرامگاه امام اقامت کرد، و نان و نمک خورد، و خود را عزادار معرفی نمود.

اما با همه این پرده پوشی و ریا کاری سر انجام بر علویان

آشکار شد که قاتل امام کسی جز مأمون نبوده است، لذا سخت آزردہ خاطر و کین خواه شدند، و مأمون بار دیگر حکومت خویش را در خطر دید، و برای پیشگیری و چاره سازی توطئه‌یی دیگر آغاز کرد، و مہربانی و دوستداری نسبت بہ امام جواد علیہ السلام را از خود نشان داد و برای مزید بہرہ برداری، دختر خود را بہ ازدواج آن گرامی در آورد، و کوشید همان استفادہ‌یی را کہ در تحمیل ولا یتعہدی بر امام رضا علیہ السلام می‌جست از این وصلت نیز بدست آورد.

چنین بود کہ امام جواد (ع) را در سال ۲۰۴ ہجری یعنی یکسال پس از شہادت امام رضا علیہ السلام از مدینہ بہ بغداد آورد، و دختر خود «امّ الفضل» را بہ آیین ہمسری بدو داد.

«ریان بن شیب» می‌گوید: چون عباسیان از تصمیم مأمون در مورد ازدواج دخترش با امام جواد علیہ السلام آگاہ شدند، ترسیدند مبدا با این کار حکومت از دست عباسیان خارج شود و همان وضعی کہ در زمان امام رضا علیہ السلام پیش آمدہ بود تکرار شود!

بہمین جہت نزد مأمون رفتند و اعتراضی کردند و او را سوگند دادند کہ از این کار منصرف شود و گفتند:

«تو آنچه در گذشتہ دور و نزدیک میان ما و علویان واقع شدہ می‌دانی و نیز می‌دانی خلفای پیش از تو آنان را تبعید و تحقیر می‌کردند، ما پیش از این از اینکہ ولیعهدی خود را بہ «رضا» واگذار کردی نگران بودیم، ولی خدا آن مشکل را برطرف ساخت، اینک ترا

۳۲۴ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

به خدا سوگند می‌دهیم که مارا دو باره اندوهگین مساز و از این ازدواج صرف نظر کن، و دخترت را بایکی از عباسیان که صلاحیت این وصلت را داشته باشند همسر ساز».

مأمون پاسخ داد: «آنچه میان شما و علویان روی داده، باعث آن شما بودید و اگر به انصاف نظر کنید آنان از شما سزاوارترند، و آنچه خلفای پیش از من با علویان انجام دادند قطع رحم بریدن از خویشاوند بوده و من از این کار به خدا پناه می‌برم.

و در مورد ولا یتعهدی «رضا» نیز پشیمان نیستم، چون از او تقاضا کردم خلافت را بپذیر ولی او قبول نکرد، و تقدیر الهی واقع شد.

و در مورد ابو جعفر محمد بن علی - امام جواد علیه السلام - باید بگویم که من او را بدانجهت برای ازدواج با دخترم انتخاب کردم که با خردسالی در دانش و فضیلت بر تمامی اهل فضل برتری دارد، و همین موجب شگفتی و تعجب است، و امیدوارم این موضوع همچنانکه برای من روشن شده برای همه مردم روشن شود، تا بدانند که نظر درست همان نظر من است و او سزاوار همسری دختر من - است».

عباسیان گفتند: هر چند این نوجوان موجب شگفتی و تعجب تو شده، ولی هنوز کودک است و علم و دانشی نیاموخته، صبر کن تا ادب بیاموزد و با علم دین آشنا شود، آنگاه منظور خود را عملی ساز. مأمون گفت: وای بر شما، من این جوان را بهتر از شما

می‌شناسم، او از خاندانی است که علومشان خدایی است و به اموختن نیازی ندارد، پدران او همیشه در علم دین و ادب از مردم بی نیاز بودند، اگر ما یلید اورا بیاز مائید تا آنچه گفتم بر شما آشکار شود.

گفتند: این پیشنهاد خوبی است، اورا می‌آزمائیم، ودر حضور شما مسائلی فقهی از او می‌پرسیم اگر بدرستی پاسخ داد ما دیگر اعتراضی نخواهیم داشت و برهمگان درستی نظریه خلیفه روشن میگردد، و اگر نتوانست پاسخ دهد نیز مشکل ما حل می‌شود و خلیفه از این ازدواج منصرف می‌گردد.

مأمون گفت: هر وقت خواستید می‌توانید اورا امتحان کنید.  
عباسیان به «یحیی بن اکثم» که قاضی آن زمان بود مراجعه کردند و به او وعده پاداش هنگفتی دادند تا از امام جواد علیه السلام مسئله بپرسد که او پاسخ آنرا نداند، و یحیی پذیرفت، آنگاه نزد مأمون باز گشتند و از او خواستند روز را برای این کار تعیین کند.  
مأمون روزی را تعیین کرد و همه در آن روز گرد آمدند و مأمون فرمان داد در بالای مجلس برای امام جواد (ع) جایی را تعیین کردند حضرت وارد شدند و در محلی که تعیین شده بود نشستند و یحیی بن اکثم رو بروی ایشان نشست، و دیگران نیز در جای خود قرار گرفتند و مأمون هم کنار امام قرار گرفت.

«یحیی بن اکثم» به مأمون گفت: اجازه میدهید از ابو جعفر

سوالی بنمایم؟

مأمون گفت: از خود او اجازه بخواه.

یحیی به امام رو کرد و گفت: فدایت شوم اجازه می‌دهی سؤالی مطرح کنم؟

امام فرمود: اگر می‌خواهی بپرس .

یحیی گفت: فدایت شوم در مورد کسی که در حال احرام شکاری<sup>(۱)</sup> را بکشد چه می‌فرمائید؟

امام فرمود: این مسئله صورتهای فراوانی دارد: آیا در خارج حرم بوده یا در داخل، از حرمت این کار اطلاع داشته یا بی اطلاع بوده، عمدآکشته یا سهواً وبخطا، عبد بوده یا آزاد، صغیر بوده یا کبیر، بار اول او بوده که چنین کاری کرده یا بار دوم، صید پرنده بوده یا غیر پرنده، کوچک بوده یا بزرگ، کشنده از کار خود پشیمان شده یا قصد تکرار آن را دارد، در شب صید کرده یا در روز، احرام او احرام عمره بوده یا احرام حج.

«یحیی بن اکثم» از اینکه امام در آن هنگام تقریباً نه ساله بود، اصل سؤال او را چنین عالمانه تشریح کرد متحیر ماند، و آثار عجز و شکست در چهره اش پدیدار شد، و زبانش به لکنت افتاد، چنانکه همه حاضران قدرت علمی امام و شکست یحیی را دریافتند.

مأمون گفت: سپاس خدای را بر این نعمت و اینکه نظر من درست در آمد، آنگاه به عباسیان رو کرد و گفت آیا آنچه انکار

---

(۱) هر کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است برخی کارها و از جمله «صید کردن» حرام است.

می‌کردید دانستید؟!

در همین مجلس مأمون ازدواج با دخترش را به امام پیشنهاد کرد، واز او خواست خطبه‌ی عقد را بخواند، امام پیشنهاد او را پذیرفت ودر آغاز خطبه فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ إِقْرَاراً بِنِعْمَتِهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِخْلَاصاً لَوْحَدَانِيَّتِهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ بَرِيَّتِهِ، وَالْأَصْفِيَاءِ مِنْ عِتْرَتِهِ. أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ كَانَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَى الْإِنَامِ، أَنْ أَغْنَاهُمْ بِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ، وَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَأَنْكَحُوا الْإِيَامِي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَأَمَانِكُمْ أَنْ يَكُونُوا فَقَرَاءَ يُغْنِيَهُمْ وَاللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

ترجمه:

خدای را برای اعتراف بر نعمت او سپاسگزارم، وکلمه توحید - لا اله الا الله می‌گویم به جهت اخلاص در وحدانیت او و درود خدا بر محمد سرور آفریدگان و بر برگزیدگان از خاندن او. بی تردید از فضل ورحمت خدا بر مردمان است که آنان را بوسیله حلال از حرام بی نیاز ساخته و به ازدواج فرمان داده - و فرموده: بی زن و بی شوهر از خودتان و شایستگان (ازدواج) از بردگان و کنیزان خود را بازدواج یکدیگر در آورید - و به جهت فقر و بی چیزی از ازدواج مانع نشوید - اگر فقیر باشند خداوند به رحمت خود - به آنان عطا می‌فرماید و بی نیازشان می‌سازد و خدای متعال وسعت دهنده روزی بندگان و دانای به همه چیز است.



آنگاه امام با تعیین مهریه ای معادل مهریه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام (پانصد درهم) موافقت خود را با ازدواج با دختر مأمون اعلام فرمود و مأمون از طرف دختر عقد را خواند و امام جواد قبول فرمود و به فرمان مأمون هدایا و جوایز چشمگیری به حاضران دادند و سفره‌ها گسترده و مردم غذا خوردند و متفرق شدند. و فقط گروهی از نزدیکان و درباریان مأمون باقی ماندند و مأمون از امام جواد علیه السلام تقاضا کرد که خود پاسخ صورتهای گوناگون «صید در حال احرام» را بگوید، و امام پذیرفت و به تفصیل به شرح آن پرداختند<sup>(۱)</sup>.

مأمون با شنیدن پاسخ، امام را بسیار تحسین کرد و تقاضا نمود این بار امام از یحیی بن اکثم مسئله ای بپرسد که امام از یحیی بن اکثم سؤالی کرد و یحیی گفت: نمی‌دانم.

باید توجه داشت که مأمون با همه تظاهرات دوستانه و ریاکاریهای مزورانه، از این ازدواج جز اهداف سیاسی منظور دیگری نداشته است، و می‌توان در یافت که بویژه چند هدف را دنبال می‌کرده است.

۱ - با فرستادن دختر خود به خانه‌ی امام، آن گرامی را برای همیشه دقیقاً زیر نظر داشته باشد و از کارهای او بی‌خبر نماند ( و دختر مأمون نیز براستی وظیفه خبرچین و گزارشگر مأمون را انجام

---

(۱) مشروح پاسخ امام در کتابهای حدیث ذکر شده است.

میداد وتواریخ شاهد این حقیقت است).

۲- با این وصلت، امام را مادر بار پر عیش ونوش خود مرتبط و آن بزرگوار را به لهو ولعب وفجور بکشاند، وبدین ترتیب بر عظمت امام لطمه وارد سازد، واورا در انظار از مقام ارجمند عصمت وامامت ساقط وخوار وخفیف نماید. محمد بن ربان می گوید: مأمون هر چه می کوشید امام جواد علیه السلام را به لهو ولعب وادار سازد، موفق نمی شد.

در مجلسی که بعنوان جشن ازدواج امام بر پاساخت مطربی را برای خواندن ونواختن آورده بودند، اما همینکه او کار خود را شروع کرد امام بانگ بر او زد «از خدا بترس» مطرب از صلابت فرمان امام که از ژرفای معنویت ونیروی الهی آن گرامی مایه داشت چنان مرعوب شد که آلات موسیقی از دستش فرو افتاد، ودیگر هرگز تازنده بود نتوانست از دستهایش برای ساز و نوا استفاده کند.

۳- همچنانکه اشاره کردیم با این وصلت علویان را از اعتراض و قیام علیه خود باز دارد. وخود را دوستدار وعلاقمند به آنان وانمود کند.

۴- عوامفریبی، چنانکه گاهی می گفت: من به این وصلت اقدام کردم تا ابو جعفر (ع) از دخترم صاحب فرزند شود، ومن پدر بزرگ کودکی باشم که از نسل پیامبر (ص) وعلی بن ابیطالب است! اما خوشبختانه این حقّه مأمون نیز بی نتیجه بود، زیرا دختر مأمون هرگز فرزندی نیاورد، وفرزندان امام جواد علیه السلام: «امام دهم

۳۳۰ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

علی هادی علیه السلام» وبقیه فرزندان آن حضرت همگی از همسر دیگر امام که کنیزی نیک سیرت و بزرگوار به نام «سمانه مغربیه» بود بوجود آمدند.

خلاصه این ازدواج که مأمون بر آن اصرار می‌ورزید کاملاً جنبه سیاسی داشت، بنابر این با آنکه این وصلت با زندگی مرفهی توأم بود، برای امام که همچون پدران گرامیش به دنیا توجهی نداشت نمی‌توانست ارزشی داشته باشد، بلکه اصولاً زندگی با مأمون برای آن حضرت تحمیلی و پررنج بود.

حسین مکاری می‌گوید: در بغداد خدمت امام جواد (ع) شره‌فیاب شدم و زندگیش را دیدم در ذهنم خطور کرد که امام به این زندگی مرفه رسیده هرگز به وطن خود مدینه باز نخواهد گشت، امام لحظه‌ای سر به زیر افکند، آنگاه سر برداشت در حالیکه از اندوه رنگش زرد شده بود فرمود:

ای حسین! نان جوین و نمک خشن در حرم رسول خدا (ص) پیش من از آنچه مرا در آن می‌بینی محبوب‌تر است.

بهمین جهت امام در بغداد نماند، وبا همسرش «ام الفضل» به مدینه بازگشت و تا سال ۲۲۰ همچنان در مدینه باقی ماند.

مأمون در سال ۲۱۸ هجری مرگش فرارسید و پس از او برادرش معتصم جای او را گرفت.

در سال ۲۲۰ هجری معتصم، امام را از مدینه به بغداد آورد تا از نزدیک مراقب او باشد، وچندی که گذشت به دستور معتصم امام را

مسموم کردند.

پیکر پاک امام ابو جعفر جواد علیه السلام در کنار قبر جدّ گرامیش امام موسی بن جعفر، در قبرستان قریش در بغداد ب خاک سپرده شد صلی الله علیه وعلی آبائه الطاهرین مزار این دو امام بزرگوار هم اکنون به «کاظمین» مشهور است واز دیر باز زیارتگاه مسلمانان بوده است<sup>(۱)</sup>.




---

(۱) چهارده معصوم از انتشارات مؤسسه در راه حق قسمت زندگی امام جواد (ع) ص





معصوم دوازدهم  
حضرت امام هادی - علیه السلام

## شهادات امام هادى عليه السلام

[امر المتوكل عليه اللعنة باحضار على الهادى عليه السلام فى مجلس شرب الخمر فلما ورد عليه اجلسه فى جنبه واكرمه وعرض عليه قدح الخمر فقال عليه السلام إِنَّ الله يعلم ان الخمر ما دخل لحمى ودمى قطّ فاعفنى عن شربه فقال المتوكل فاقرأ على الشعر فقال عليه السلام ائنى قليل الرواية للشعر فقال عليه لعائن الله لا بد لك من ذلك فانشد عليه السلام].

بَاتُوا عَلَى قُلُلِ الْأَجْبَالِ تَحَرُّهُمْ  
غُلْبُ الرِّجَالِ فَمَا أَغْنَتْهُمْ الْقُلُلُ  
وَأَسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عِزٍّ عَنْ مَعَايِلِهِمْ  
فَاوْدَعُوا حُفْرًا يَابِسًا مَا نَزَّلُوا  
نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ  
أَيْنَ الْأَسَاوِدُ وَالْتِيْجَانُ وَالْحُلُلُ

أَيْنَ الْوُجُوهِ الَّتِي كَانَتْ مُنْعَمَةً  
مِنْ دُونِهَا تُضْرَبُ الْأَسْتَارُ وَالْكِلْ  
فَافْصَحَ الْقَبْرِ عَنْهُمْ حِينَ سَأَلَهُمْ  
تِلْكَ الْوُجُوهَ عَلَيْهَا الدُّودُ تَنْتَقِلُ

ترجمه:

بر قلعه‌ی کوهسارها شب را به روز آوردند و مردان نیرومند از آنان پاسداری می‌کردند، ولی قلعه‌ها نتوانستند آنان را (از خطر مرگ) برهانند.

پس از عزّت از جایگاههای امن به پائین کشیده شدند و در گودالهای (گور) جایشان دادند، (گور) چه منزل و آرامگاه ناپسندی است!

پس از آنکه به خاک سپرده شدند فریاد گری فریاد بر آورد: کجاست آن دست بندها و تاجها و لباسهای فاخر؟ کجاست آن چهره‌های به ناز و نعمت پرورده که به احترامشان پرده‌ها می‌آویختند (بارگاه و پرده و دربان داشتند)؟ گور به جای ایشان پاسخ داد: بر آن چهره‌ها هم اکنون کرمها راه می‌روند<sup>(۱)</sup>.

---

(۱) اگر زامر حق ابن جبال بلند

و یا دشت پهناور دل پسند

ز شمس و قمر و زکواکب تمام

ز سیمرغ و عنقا و هم از حمام

ز تخت سلاطین و از تاجشان

قصوریکه سر برده بر کهکشان =



تأثیر کلام امام علیه السلام چندان بود که متوکل به سختی گریست چنانکه ریشش ترشد، و دیگر مجلسیان نیز گریستند، و متوکل دستور داد بساط شراب را جمع کنند، و چهار هزار درهم به امام تقدیم کرد و آن گرامی را با احترام به منزل باز گرداند.

حضرت هادی علیه السلام بزهریکه معتمد عباسی. باو خورانید از دنیا رخت بر بست و بسوی حق شتافت و آن جناب را در خانه خود که در سامرا داشتند ب خاک سپردند و قبر شریفش ملجأ و پناه دوست و دشمن است و از تربت پاکش حتی بیگانگان استفاده میکنند چنانچه در حیاتش حتی یهود و نصاری در گرفتاری بآنجناب پناه میبردند.

در منتهی الامال نقل شده که، شخصی از دوستان امام علی الهادی علیه السلام که در موصل بوده میگوید: روزی جوان نصرانی

زباغ و گل و لاله و نسرن  
 بگویند بی پرده با ما سخن  
 شود روشن احوال این روزگار  
 که با دیگرانش چو بوده است کار  
 همان کس که در دامنش زر فشاند  
 بفردا ب خاک مذلت نشاند  
 کسی را که در صبح شاهی دهد  
 غروبش بدریا بماهی دهد  
 بی نوعروسان زبا سرشت  
 که شد بستر از خاک و بالش زخشت

باسم یوسف ابن یعقوب بر من وارد شد وگفت: از من در نزد متوکل سعایت نموده‌اند و او امر بقتل من نموده است و ما نصاری در گرفتاری خود نذر برای ابن الرضا علی الهادی میکنیم که شما او را امام میدانید.

من برای رفع گرفتاری خود صد اشرفی نذر او نموده‌ام و از تو تقاضا دارم که نذر مرا بدست آقای خود برسانی که جان من از خطر حفظ شود باوگفتم: حضرت هادی در سامرا می‌باشد و من قدرت بر آن ندارم که نذر تو را بدست آن جناب برسانم و لکن تو نذر خود را بردار و در سامرا حضور آن حضرت برسان.

جوان نصرانی با هزاران زحمت بالباس مبدل خود را بسامرا رسانید الاغی اجاره نمود و خود را بنحو مریضی بروی آن انداخت تا اینکه خود را بخانه علی الهادی برساند والاغ را در کوچه های سامرا گردش میداد ناگاه دید الاغ در ب منزلی ایستاد و هر چه او را اذیت کردید آن حیوان حرکت نمی‌کند، از غلام سیاهی که در ب سرا ایستاده بود سؤال کرد که این خانه متعلق به چه کسی است گفت: منزل ابن الرضا علی الهادی است.

نصرانی فوراً خود را از الاغ بزیر انداخت و داخل خانه شد و بغلام گفت حضور آقا عرض کنید شخصی قصد زیارت شما را دارد غلام رفت و برگشت وگفت: حضرت میفرمایند.

ای یوسف ابن یعقوب که از برای حفظ جان خود صد اشرفی برای ما نذر کرده‌ای نذر خود را بده ما از خدا خواستیم که

۳۳۸ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

شر متوکل از تو رفع شود، یوسف متعجب شد که آقا او را ندیده از گرفتاری او و مقدار نذر او خبر دارد و لذا نذر خود را تحویل غلام حضرت داد و اظهار کرد بآقا عرض کنید خیلی مایل میباشم شما را زیارت کنم و چون حضرت اجازه زیارت داد و یوسف حضور او مشرف شد و اظهار محبت بحضرت نموده و حضرت فرمودند:

تو اسلام اختیار نخواهی کرد و لکن از تو پسری بدنیا خواهد آمد که اسلام اختیار میکند و دروغ میگویند کسانی که میگویند توسل بما برای بیگانگان فائده ندارد و چون یوسف از خانه حضرت بیرون آمد مأموران او را گرفتند و نزد متوکل بردند متوکل بروی او خندید و گفت در باره تو قصدی کرده بودم و لکن فعلاً منصرف شدم و او را رها کرد<sup>(۱)</sup>.

## جریان آمدن حضرت هادی (ع) از مدینه بسامراء

سبب اینکه حضرت هادی علیه السلام را از مدینه بسامراء آوردند این شد که (عبد الله بن محمد) متصدی کار جنگ و خواندن نماز در شهر مدینه بود و پیش متوکل از حضرت هادی علیه السلام سعایت و بدگوئی کرد، و پیوسته قصد آزار آنجناب را داشت.

---

(۱) منهاج الدعوی ص ۴۳۳.

جریان آمدن حضرت (ع) از مدینه به سَآمرا ..... ۳۳۹

امام هادی علیه السلام که از جریان سعایت او آگاه شد نامه بمتوکل نوشت و در آن نامه جریان آزار کردن عبد الله بن محمد باو و دروغگوئی او را در آن سعایتی که کرده بود برای متوکل یاد آور شد و متوکل دستور داد پاسخ نامه آن حضرت را بنویسند و در ضمن او را بآمدن بسَآمرا دعوت کنند و سفارش کرد در گفتار و کردار بآن حضرت بخوبی رفتار کنند و متن آن نامه چنین بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم» اما بعد همانا امیر المؤمنین قدر و منزلت تو را می شناسد و خویشاوندی تو را منظور میدارد، و حَقّت را لازم می شمارد، و برای بهبودی کار تو و خاندانت هر چه لازم باشد فراهم میسازد، و وسائل عزّت و آسودگی خاطر تو و ایشان را آماده کند، و منظورش از این رفتار و احسان خوشنودی پروردگار و ادای حق واجب شما است که بر او لازم گردیده.

و همانا امیر المؤمنین دستور داد عبد الله بن محمد را از تولیت و تصدی کار جنگ و نماز در مدینه بر کنار و معزول کنند زیرا چنانچه شما یاد آور شده اید حق شما را نشناخته و قدر و مقام شما را سبک شمرده، و شما را بکاری متهم ساخته و نسبتی داده که امیر المؤمنین میداند تو از آنکار بر کناری و دامن آلوده بچنین تهمتی نیست (مقصود آنها می بوده که آنجناب دعوی خلافت دارد و آروزی زمامداری در سر می پروراند) و خلیفه میداند که تو راست میگوئی و خود را برای اینکاری که بدان متهم گشته ای (یعنی خلافت) آماده نکرده، و چنین آرزویی نداری، و امیر المؤمنین محمد بن فضل را والی

۳۴۰ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

مدینه کرد پاو دستور داد تورا گرامی دارد وبزرگ شما ردو دستور وفرمان تورا انجام دهد وبدانوسيله بخدا وامير المؤمنين (متوكل) تقربّ جويد.

وضعناً امير المؤمنين مشتاق دیدار و زیارت شما است ودوست دارد تجدید عهدهی با شما کرده وشما را از نزدیک ببیند، اگر مایل بزیرات وماندن در پیش او تاهر زمان که خواسته باشی هستی، خود وهر کسی از خانواده وغلامان واطرافیان که میخواهی برداشته وبا کمال آرامش وآسودگی خاطر بسوی خلیفه حرکت فرما وهر طور که خواهی راه را طی کرده وهر روز که خواستید فرود آئید، واگر بخواهید ومایل باشید یحیی بن هرثمة پیشکار مخصوص امیر المومنین ولشکریانی که همراه او هستند همراه شما باشند، ودر منزل کردن وراه پیمانی همه جا در رکاب شما باشند، والبته اختیار اینکار بدست شما است اگر بخواهید باشند وگر نه خودشان جدا گانه باز گردند، وما اورا برای انجام فرمان شما خدمتتان روانه کردیم، پس از خدا مدد وخیر طلبیده کوچ کن تا بنزد امیر المؤمنين بیائی که هیچیک از برادران وفرزندان وخانواده ونزدیکانش نزد او محبوبتر وارجمند تر وپسندیده تر از تو نیستند واو نیز بکسی نگران تر ومهربانتر وخوشرفتار تر از تو نیست، وهیچکس برای آرامش خاطر خلیفه از شما بهتر نیست، والسلام عليك ورحمة الله وبركاته: نگارند: ابراهیم بن عباس بتاریخ ماه جمادی الاخر ( از سال دویست وچهل وسه هجری.

جریان آمدن حضرت (ع) از مدینه به سامرا ..... ۳۴۱

چون نامه بحضرت هادی علیه السلام رسید حضرت آماده کوچ کردن رفتن بسامرا شده ویحیی بن هرثمه نیز با اورهسپار شده تا بسامرا رسیدند، وچون آنجناب بانجا رسید متوکل (با آنهمه وعده‌ها که داده واحتراماتی که در نامه کرده بود) يك روز خود را از آنحضرت پنهان کرد وآنجناب را در کاروا نسرانی که معروف بکار وانسرای گداها بود فرود آوردند وآنروز را در آنجا بماند تا اینکه بدستور متوکل خانه‌ای برای او تخلیه کرده واورا بدانجا منتقل نمودند. (این است رسم متوکل‌ها در پذیرائی از میهمان عزیزی که با آن همه اظهار اشتیاق وگرمی اورا دعوت میکنند!!).

ابن قولویه (پسند خود) از صالح بن سعید روایت کند که گفت: روزی که حضرت هادی علیه السلام بسامرا وارد شد من خدمتش رفته باو عرض کردم: قربانت گردم اینان در همه جا میخواهند نور شما را خاموش کنند واز قدر شما بکاهند تا جائیکه شما را در این کار وانسرای کتیف وبدنام: (کار وانسرای گدایان جا داده‌اند)!! فرمود: ای پسر سعید تو نیز چنین فکر میکنی (وهنوز در این پایه از معرفت ما هستی)؟ سپس با دست اشاره کرده نا گاه بوستانهائی باطراوات، ونهرهائی روان، وباغهائی دیدم که در آن دخترانی نیکو وخوشبو وپسر بچه گانی چون مروارید در صدف درخشان بودند، پس چشم من از دیدن آن منظره خیره وشگفتم بسیار شد، آنگاه فرمود: ای پسر سعید ما هر کجا باشیم این نعمتها برای ما مهیاست، ما در کار وانسرای گدایان نیستیم!؟.

حضرت هادی علیه السلام در مدت اقامتش در سامرا مورد احترام بود و در ظاهر آن حضرت را گرمی و ارجمند می‌داشتند، و متوکل کوشش بسیار میکرد که نیرنگی بدا نحضرت بزند ولی نتوانست<sup>(۱)</sup>.  
مرحوم مجلسی. (ره) در جلاء العیون بنقل از ابن بابویه و جماعتی می‌نویسد که معتمد عباسی آن حضرت را بزهر شهید کرد و در وقت شهادت آن امام بزرگوار غریب غیر از امام حسن عسکری نزد آن جناب کسی نبود و بر جنازه او جمیع امراء و اشراف حاضر شدند.

امام حسن عسکری علیه السلام بر جنازه پدر شهید خود گریبان چاگ کرد و خود متوجه غسل و کفن و دفن پدر بزرگوار خود شد و آنجناب را در حجره که محل عبادت آنحضرت بود دفن کرد پس جمعی از منافقان آزمان اعتراض کردند که گریبان چاگ کردن در مصیبت مناسب منصب امامت نیست حضرت فرمود:

ای جاهلان احمق چه میدانید احکام دین خدا را حضرت موسی پیغمبر خدا بود و در ماتم برادر خود هارون گریبان چاگ کرده و در ایام اقامت در سر من رای از متوکل لعین و غیر او از خلفای خود و اتباع ایشان اذیتها و ستمهای بسیار بر آن امام اخیار وارد شد<sup>(۲)</sup>.

شها تو شاهد میقات لی مع اللّٰهی  
تو شمع جمع شبستان ملک ایجاد ی

(۱) ارشاد شیخ مفید ج ۲ ص ۲۹۶ - ۲۹۹.

(۲) جلاء العیون ص ۵۶۹.

صحیفه ملکوتی و نسخه لاهوت  
 ولی عرصه ناسوت بهر ارشادی  
 نه ممکنى و نه واجب چه واحدی بمثل  
 که هم برون ز عدد هم اقوام اعدادی  
 مقام باطن ذات تو قاب قوسین است  
 بظاهر ارچه در این خاکدان اجسادى  
 کشیدی از متوکل شدائدى که بدهر  
 ندیده دیده گردون زهیچ شدای  
 گهی به برکه درندگان گهی زندان  
 گهی به بزم می‌وساز باغی عادى  
 تو شاه یگه سواران دشت توحید  
 اگر پیاده روان در رکاب الحادى  
 زسوز زهر و بلاهای دهر جان تو سوخت  
 که بر طریقه آباء و رسم اجدادى<sup>(۱)</sup>

## رفتار خلفا

مدت زندگانی امام هادی علیه السلام با حکومت هفت خلیفه  
 عباسی همراه بوده است، پیش از امامت با: «مأمون» و «معتصم»

(۱) دیوان کمانی ص ۱۹۲.



برادر مأمون، و در سالهای امامت با ادامه حکومت «معتصم» و نیز با: «واثق» پسر معتصم، و «متوکل» برادر واثق، و «منتصر» پسر متوکل، و «مستعین» پسر عموی منتصر، و «معتز» پسر دیگر متوکل، معاصر بود. و در زمان معتز به شهادت رسید.

در حکومت متوکل، امام هادی را به دستور آن طاغوت از مدینه به سامراء که در آن هنگام مرکز حکومت عباسیان بود، بردند و امام تا پایان عمر در سامراء اقامت داشت.

استمرار مبارزه و مخالفت دو دمان پیامبر (ص) با خلفای غاصب ستمگر، از برگهای خونین و پرافتخار تاریخ اسلام و تشیع است، امامان بزرگوار ما با سازش نا پذیری در برابر بیداد گران و نیز با داد خواهی و طرفداری از عدالت همواره حکام جبار و عمال ستمگر آنان را خشمگین می ساختند، و خلفای غاصب که می دانستند امامان شیعه از هیچ فرصتی برای هدایت مردم و احقاق حق و جانبداری از مظلوم و مبارزه با ظلم و فساد کوتاهی نخواهند کرد خود را در برابر این سلسله هدایت و ارشاد و مقاومت همواره در خطر می دیدند.

خلفای بنی عباس که با توطئه و تحمیق جای ستمگران اموی را گرفته بودند، و همچنان به نام خلافت اسلامی بر مردم سلطنت می کردند همانند اسلاف غاصب خویش از هیچ کوششی در کوبیدن و لکه دار کردن خاندان پیامبر (ص) فرو گذار نمی کردند، و بهر طریق می خواستند چهره پیشوایان راستین مسلمانان را دگرگون و مشوه جلوه دهند، و وجهه آنان را بشکنند و با دسائس گوناگون آن بزرگواران

را از مقام رهبری مردم دور دارند و علاقهٔ اُمت را به آنان خنثی سازند....

حیله‌های مأمون عباسی برای رسیدن به این هدف و نقشه‌های شوم او برای مشروع جلوه دادن خویش و به دست گرفتن مقام رهبری و پوشاندن آفتاب امامت، بر کسانی که با تاریخ ائمه (ع) و خلفا اشنایند پوشیده نیست.

پس از مأمون، معتصم عباسی همان طرحها و نقشه‌ها را در مورد خاندان نبوت و امامت ادامه داد، و بر همین اساس امام جواد علیه السلام را از مدینه به بغداد آورد تا او را تحت کنترل و مراقبت داشته باشد و سر انجام به قتل برساند، و نیز برخی از علویان را به بهانه‌ی آنکه لباس سیاه (که لباس رسمی عباسیان بود) نمی‌پوشیدند زندانی کرد تا در زندان در گذشتند (یا به قتل رسیدند).

معتصم در ۲۲۷ هجری در سامرا در گذشت و فرزندش واثق به جای او نشست، و همان افکار پدرش معتصم و عمویش مأمون را دنبال کرد.

واثق نیز همانند سایر خلیفگان اسلام پناه!! عیاش و میگسار بود و در این کارها افراط هم می‌کرد و برای لذت جوئی بیشتر به داروهای مخصوصی پناه برده بود که سر انجام همان داروها موجب مرگش شد و در ۲۳۲ هجری در سامرا در گذشت.

رفتار واثق با علویان سخت نبود و به همین جهت علویان و آل ابی طالب در زمان او در سامرا جمع شدند، و تا حدودی در رفاه بودند

ولی در حکومت متوکل متفرق شدند.

پس از واثق برادرش متوکل که از کثیف ترین وجنایتکار ترین چهره‌های حکومت عباسی است خلیفه شد، معاشرت امام هادی علیه السلام با متوکل بیش از سایر خلفای عباسی بود، و چهارده سال واندی بطول کشید، این مدت طولانی از سخت‌ترین سالهای زندگی آن بزرگوار و پیروان او محسوب می‌شود، زیرا متوکل کافر ترین خلیفه بنی عباس و مردی بدجنس و در دشمنی با امیر مؤمنان علی علیه السلام و خاندان و شیعیان او دلی پر کینه داشت که در حکومت او گروهی از علویان مقتول یا مسموم یا متواری شدند.

متوکل با نقل خوابها و رؤیاهایی ساختگی مردم را به پیروی از «محمد بن ادریس شافعی» که در زمان او در گذشته بود تشویق می‌کرد و بدین ترتیب می‌خواست مردم را از توجه به ائمه علیهم السلام باز دارد، و در سال ۲۳۶ هجری دستور داد مقبره سرور شهیدان حسین علیه السلام و بناهای اطراف آن را ویران سازند و جای آن را زراعت کنند و مردم را از زیارت آن تربت پاک بازدارند.

متوکل می‌ترسید قبر امام حسین علیه السلام پایگاهی علیه او گردد و شهادت و مبارزه آن شهید بزرگوار الهام بخش حرکت و قیام مردم در برابر ستمهای دربار خلافت شود، اما شیعیان و دوستان و دوستان سرور شهیدان در هیچ شرایطی از زیارت آن تربت پاک باز نایستادند، و حتی نقل شده که متوکل هفده بار قبر آن حضرت را خراب کرد و زائران را تهدیدها نمود، و دو پاسگاه مراقبت در اطراف قبر قرار داد،

و با همه این جنایات نتوانست مردم را از زیارت سرور شهیدان باز دارد زائران انواع صدمات و شکنجه‌ها را تحمل می‌کردند و باز به زیارت می‌آمدند. پس از قتل متوکل دو باره شیعیان با همکاری علویان قبر امام حسین علیه السلام را باز سازی کردند.

خراب کردن قبر امام حسین علیه السلام مسلمانان را خشمگین ساخت، مردم بغداد شعارهایی علیه متوکل بردیوارها و مساجد می‌نوشتند، و او را ضمن اشعاری هجومی کردند.

«ابن سکیت» شاعر وادیب نام آور شیعی که در ادبیات عرب او را امام می‌نامیدند، آموزگار فرزندان متوکل بود، روزی متوکل با اشاره به دو فرزند خود «معتز» و «مؤید» از ابن سکیت پرسید این دو نزد تو محبوب‌ترند یا «حسن» و «حسین»؟!.

ابن سکیت بلا فاصله پاسخ داد: «غلام امیر مؤمنان علی علیه السلام» از تو و دو فرزندت بهتر است!.

متوکل چون خرسی زخم دیده بر آشفته فرمان داد زبان او را از پشت سرش بیرون بکشند، و بدین ترتیب آن مرد شجاعت و شرف در ۵۸ سالگی به شهادت رسید (درود خدا و پاکان و آزادگان بر او باد).

متوکل در حیف و میل بیت المال مسلمانان نیز چون سایر خلیفگان دستی گشاده و ولخرج داشت چنانکه در تاریخ زندگی او می‌نویسند کاخهای گوناگونی بنا نمود، و تنها برای بنای «برج متوکل» که هم اکنون نیز در سامراء برجاست يك میلیون و هفتصد هزار دینار طلا خرج کرد!..... و درد آور است که در کنار چنین اسرافهایی

بر علویان و خاندان پیامبر (ص) چنان سخت می‌گذشت که: گروهی از بانوان علوی در مدینه حتی يك دست لباس درست نداشتند که در آن نماز بگزارند و فقط يك پیراهن مندرس بر ایشان مانده بود و به هنگام نماز به نوبت از آن استفاده می‌کردند و با چرخ ریزی روزگار می‌گذراندند، و پیوسته در چنین سختی و تنگدستی بودند تا متوکل به هلاکت رسید.

کینه توزی و دشمنکامی متوکل نسبت به امیر مؤمنان علی علیه السلام او را به پستی و ذالتی باور نکردنی کشانده بود، متوکل با ناصبی‌ها و دشمنان اهل بیت انس می‌گرفت و برای تسکین دل ناپاک خود به دلقکی دستور داده بود در حضور او با اعمال زنده و شرم آوری امیر مؤمنان (ع) را مسخره کند، و متوکل با تماشای ادا و اطوار او شراب می‌نوشید و قهقهه مستانه سر می‌داد.

سخت گیری و آزار متوکل به خاندان پیامبر (ص) به جایی رسید که مردم را به جرم دوستی و پیروی از امامان گرامی، کیفر و شکنجه می‌کردند، و بهمین جهت کار بر اهل بیت طهارت بسیار مشکل شد.

متوکل، عمر بن فرح رخجی را فرمانروای مکه و مدینه ساخت، و او مردمان را از احسان به آل ابی طالب باز می‌داشت و سخت دنبال این کار بود، چنانکه مردم از بیم جان، دست از رعایت و حمایت علویان برداشتند و بر خاندان امیر مؤمنان علی علیه السلام زندگی سخت شد....

«صقر بن ابی دلف» می‌گوید: هنگامی که امام هادی علیه السلام را به سائرآ آوردند، من رفتم از حال او جويا شوم، زرافى دربان متوكل مرا دید و دستور داد وارد شوم، وارد شدم. پرسید: برای چه کار آمده‌اى؟

گفتم: خير است...

گفت: بنشین. نشستم، ولی هراسان شدم و سخت در اندیشه رفتم و با خود گفتم اشتباه کرده‌ام (که به چنین کار خطرناكى اقدام کرده و برای دیدار امام آمده‌ام).

زرافى مردم را دور کرد و چون خلوت شد گفت: چه کار داری و برای چه آمده‌اى؟

گفتم: برای کار خیرى.

گفت: گویا آمده‌یى از حال مولای خود خبر بگیری.

گفتم: مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است!

گفت: ساکت شو، مولای تو بر حق است، و مترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می‌دانم. من خدای را سپاس گفتم، و آنگاه او گفت: آیا می‌خواهى نزد او بروی؟ گفتم: آرى.

گفت: ساعتى بنشین تا «صاحب البرید» - پستچى، پیام آور - بیرون رود و چون بیرون رفت به غلامش گفت: او را به حجره‌ای که آن علوى در آن زندانى است ببر و نزد او واگذار و برگرد.

چون به خدمت امام رسیدم، آن گرامى را دیدم بر حصیری نشسته و در برابرش قبر حفر شده‌ای است سلام کردم، فرمود بنشین.

نشستم. پرسید: برای چه آمده‌ای؟

عرض کردم: آمده‌ام از حال شما خبری بگیرم.

و بر قبر نظر کردم و گریستم. فرمود: گریان مباش که در این

وقت به من آسیبی نمی‌رسد.

من خدای را سپاس گفتم (آنگاه از معنای حدیثی پرسیدم

وامام جواب فرمودند و پس از جواب) فرمودند: مرا واگذار و بیرون

برو که بر تو ایمن نیستم و بیم آنست که آزاری به تو رسانند.

سر انجام حکومت ننگین متوکل پایان یافت، و به تحريك

پسرش «منتصر» گروهی از سپاهیان ترك او را به همراه وزیرش فتح

بن خاقان در حالیکه به عیش و میگساری مشغول بودند به قتل

رساندند. و جهان را از وجود پلیدش پاك ساختند<sup>(۱)</sup>.




---

(۱) چهارده معصوم با تلخیص بخش زندگی امام دهم ص ۵ الی ۲۲.



معصوم سیزدهم  
حضرت امام حسن عسکری  
علیه السلام



## شهادت ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام

[فلما اشتد المرض على ابى محمد الحسن العسکرى عليه  
السلام بحيث لا يقدر على ان يشرب الدواء قال عليه السلام  
لعبدہ العقبة ادخل هذه الحجرة وأتونی بغلام كان وراء الستر  
ساجداً لله عزوجل فلما دخل الغلام الحجرة وجد غلاماً درى اللون  
مفلج الاسنان فأتى به الى ابى محمد (ع) فلما نظر اليه قال يا سيد  
اهليته اسقنى الماء فأتى ذاهب الى ربي].

از پس پرده برون حجت اثني عشر است  
يا که در غره مه قرص قمر جلوه گراست  
بلبل از دوری گل تا سحر امشب بنواست  
يا پسر بر سر بالین پدر نوحه گراست  
هاتفی گفت که خاموش مگر بیخبری  
حسن عسکری امشب بجنّاح سفر است

سر بدامان پسر گرم سخن با معبود  
چهره اش از اثر زهر جفا پرگهر است  
شد برون طایر روحش ز قفس سوی جنان  
مهدی منتظر از بهر پدر خون جگر است

وحضرت حجت (ع) شب را تا صبح در بالین پدر بزرگوارش بودند و باو داوه می دادند تا اینکه طلوع فجر فرا رسید حضرت عسکری باو فرمودند نور دیده مرا وضو بده حضرت حجة بن الحسن (ع) پدر را وضو داد بعد باو فرمود همان طوریکه رو بقبله خوابیده ام مرا نماز تلقین کن حضرت کلمه کلمه نماز را تلقین پدر نمودند تا اینکه نماز باآخر رسید روح از بدن آن بزرگوار مفارقت نمود و این مصیبت عظمی در اثر زهریکه معتمد عباسی باو خورانیده بود در حالیکه از عمر شریفش ۲۸ سال گذشته بود از دنیا رفت.

وقبر شریف آن حضرت در کنار قبر پدر بزرگوارش در سامراء زیارتگاه شیعیان و محبان آن حضرت میباشد. و آن حضرت در حیات خود زیر فشار و ظلم دشمن بود و سالهای زیادی در سامراء بامر معتمد عباسی علیه اللعنة در زندان بود<sup>(۱)</sup>.

ابن بابویه بسند معتبر از ابو الادیان روایت کرده است که من خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میکردم و نامه ای آن حضرت را بشهرها میبرد. روزی مرا طلبید اتفاقاً در آن روز مریض

بودند (در آن مرضی که بعالم بقاء رحلت فرمودند) وچند نامه به مداین نوشته و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سائرا خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند.

ابو الادیان گفت: ای سید! هر گاه این واقعه روی دهد امر امامت با کیست؟

فرمود: هر که جواب نامه‌ای مرا از تو طلب کند امامست، علامت دیگری خواستم و فرمود: هر که بر من نماز گذارد او جانشین من خواهد بود، گفتم: دیگر بفرما فرمود: هر آن کس بگوید که در همین چه چیز است او امام شماست.

ابو الادیان گفت: من مَهَابَت و بزرگی حضرت مانع شد که بیرسم کدام همین پس بیرون آمدم و نامه‌ها را به اهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته، برگشتم چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سائرا شدم و صدای نوحه و شیون از منزل آن امام بزرگوار و مطهر بلند شده بود چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته و شیعیان برگرداوند و او را تعزیت بوفات برادر میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است امامت نوع دیگر شده است این فاسق که اهل بیت امامت ندارد! زیرا از قدیم او را می‌شناختم که شراب می‌خورد و قمار می‌باخت و طنبور می‌نواخت، باو تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز گذار جعفر بر خاست و مردم با او همراه آمدند چون بصره خانه

رسیدیم دیدم که امام حسن عسکری را کفن کرده‌اند و بر روی تابوت گذاشته‌اند جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز گذارد چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون، پیچیده موی گشاده دندانانی مانند پاره ماه بیرون آمد وردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو! عقب برو که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد آن طفل پیش ایستاد بر پدر بزرگوار خود نماز گذارد و آنجناب را کنار قبر پدر بزرگوارش «امام علی نقی» دفن کرد و متوجه من شد و گفت: ای بصری بده جواب نامه را که همراه توست پس تسلیم کردم. و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آن نشانها که حضرت امام حسن عسکری فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است پس در این هنگام جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال امام حسن عسکری چون دانستند که وفات کرده است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر «کذاب» چون نزدیک رفتند و تعزیت دادند، گفتند: با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامه‌ها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمایم جعفر بر خاست و گفت: مردم از ما علم غیب میخواهند در آن حال خادم بیرون آمد از جناب حضرت صاحب الامر (عج) و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده‌اند آنجماعت نامه‌ها و مالها را تسلیم کردند و گفتند: هر که ترا فرستاده است که این نامه‌ها و مالها را بگیری او امام

زمانست و مراد امام حسن عسکری همین همیان بود.  
 پس جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفهٔ بناحق آن زمان بود  
 این واقعه را نقل کرد، معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل  
 کنیز امام حسن عسکری را گرفتند که آن طفل را بما نشان بده او  
 انکار کرد<sup>(۱)</sup>.

## شهادت امام عسکری (ع) و به وحشت افتادن معتمد عباسی

خلفای بنی عباس و کار گزاران حکومت آنان شنیده بودند که  
 امامان اهل بیت علیهم السلام ۱۲ نفرند و دوازدهمین آنان پس از غیبت  
 و ظهور بساط ستمگران را بر می‌چیند، و به حکومت‌های باطل پایان  
 می‌دهد و جهان را از عدل و داد پر می‌سازد.

آگاهی از این موضوع بویژه در این اواخر (دوران امام هادی  
 و امام عسکری) موجب نگرانی خلفا بود، و بهمین جهت بشدت از  
 امام عسکری علیه السلام مراقبت می‌کردند و بسیار مایل بودند که از  
 امام فرزندی بوجود نیاید، و همهٔ امور امام از راه‌های گوناگون زیر  
 نظر داشتند و حتی امام را چندین بار زندانی کردند، و سر انجام (معتمد  
 عباسی) که می‌دید توجه مردم به امام روز بروز بیشتر می‌شود و زندان

---

(۱) جلاء العیون ص ۵۷۷ با اندکی تغییر.

شهادت امام عسکری (ع) و به وحشت افتادن معتمد عباسی ..... ۳۵۷

واختناق و مراقبت تأثیر معکوسی دارد، طاقت نیاورده و تصمیم به قتل آن گرامی گرفت و امام را پنهانی مسموم ساخت و امام در هشتم ربیع الاول ۲۶۰ هجری به شهادت رسید (صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین).

نفوذ امام در جامعه و بویژه هراس از طغیان شیعیان و علویان، معتمد عباسی را از اینکه مسموم شدن امام بر ملا شود بسیار بوحشت می انداخت، بنا بر بهر وسیله کوشش کرد این جنایت را پنهان کند، ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» از قول «عبد الله بن خاقان» یکی از درباریان عباسی می نویسد:

«.... هنگام درگذشت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام معتمد خلیفه عباسی حال مخصوصی پیدا کرد که ما از آن شگفت زده شدیم و فکر نمی کردیم چنین حالی از او (که خلیفه وقت بود و قدرت را در دست داشت) دیده شود.

وقتی ابو محمد (امام عسکری) رنجور شد پنج نفر از اطرافیان خاص خلیفه که همه از فقیهان درباری بودند به خانه امام گسیل شدند، معتمد به آنان دستور داد در خانه امام بمانند و هر چه روی دهد به او گزارش نمایند، و نیز عده ای پرستار فرستاد تا ملازم امام باشند، به قاضی بن بختیار فرمان داد ده نفر از معتمدین انتخاب نماید و به خانه امام بفرستد و صبح و شام نزد امام بروند و حال او را زیر نظر بگیرند، دو یا سه روز بعد به خلیفه خبر دادند حال امام سخت تر شده و بعید است بهتر شود.

خلیفه دستور داد شب و روز ملازم خانه امام باشند و آنان پیوسته ملازم خانه آن گرامی بودند تا پس از چند روزی رحلت فرمود، وقتی خبر در گذشت آن حضرت پخش شد سائرا به حرکت در آمد و سرا پا فریاد و ناله گردید و بازارها تعطیل و مغازه‌ها بسته شد، بنی هاشم، دیوانیان، امراء لشکر، قاضیان شهر، شعراء، شهود و گواهان و سایر مردم برای شرکت در مراسم تشیع حرکت کردند، سائرا در آن روز یاد آور صحنه قیامت بود، وقتی جنازه آماده دفن شد خلیفه برادر خود «عیسی بن متوکل» را فرستاد تا بر آن گرامی نماز گزارد، هنگامی که جنازه را برای نماز زمین گذاشتند عیسی نزدیک رفت و صورت آن حضرت را باز کرد، و به علویان و عباسیان و قاضیان و نویسندگان و شهود نشان داد و گفت: این ابو محمد عسکری است که به مرگ طبیعی در گذشته است و فلان و فلان از خدمتگزاران خلیفه شاهد بوده‌اند!!.

بعد روی جنازه را پوشاند و بر او نماز خواند، و فرمان داد برای دفن ببرند، وفات ابو محمد حسن بن علی (ع) در سائرا روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری واقع شد، و آن حضرت در اطاقی که پدرش نیز در آن دفن شده بود دفن شد، و آن اطاق در خانه آنان بود».

معمد عباسی پس از شهادت امام عسکری در ظاهر با تقسیم میراث امام میان ما در امام و برادرش جعفر، کوشید و انمود کند از امام عسکری فرزندی نمانده است، تا شیعیان از وجود امام بعدی نومید

شهادت امام عسکری (ع) و به وحشت افتادن معتمد عباسی ..... ۳۵۹

گردند، و در پنهان مأمورین خود را بر آن داشت که از هر طریق جستجو کنند و اگر به فرزندی دست یافتند دستگیر نمایند.

مأمورین خلیفه بر بازماندگان امام فشار زیادی وارد ساختند، ولی نتوانستند بر امام قائم علیه السلام دست یابند و خدای متعال او را محفوظ و از کید ستمگران در امان داشت، و هر چند امام حجة بن الحسن المهدی علیه السلام برای ایمنی از شر ستمگران از تماس آشکار با مردم و حضور علنی در جامعه خود داری فرمود و به فرمان الهی غیبت اختیار کرد اما شیعیان و خواص امام عسکری که امام قائم را بارها در خرد سالی دیده بودند بوجود او اطمینان داشتند، و در وفات امام عسکری علیه السلام نیز امام قائم علیه السلام در حیاط خانه پدر ظاهر شد و «جعفر» را که می‌خواست بر امام عسکری نماز بخواند کنار زد و خود بر جنازه پدرش نماز گزارد.

در تمام مدت غیبت صغری نیز شیعیان توسط نائبان خاص ارتباط داشتند و امام توسط نواب به سؤالات شیعیان پاسخ می‌فرمودند، و کرامات و معجزات بسیار بدست نائبان خاص جاری شد که روز بروز بر قوت اعتقاد و اطمینان دو ستداران می‌افزود<sup>(۱)</sup>.



---

(۱) چهارده معصوم قسمت زندگی امام یازدهم ص ۴۱ الی ۴۵ با تلخیص .



## حکومت خلفای عباسی در زمان امام عسکری علیه السلام

امام حسن عسکری علیه السلام در دوران کوتاه امامت خویش - که ۶ سال است - با حکومت سه خلیفه، «معتز» «مهدی» «معتمد»، معاصر می بود.

معتز عباسی به جای پسر عموی خود «مستعین» قرار گرفت، امام هادی علیه السلام در حکومت معتز به شهادت رسید، و گروهی از علویان نیز در خلافت همین خلیفه ستمگر شهید و مسموم شدند. معتز یکبار برادر خود «مؤید» را به زندان افکند و فرمان داد به او چهل ضربه عصا زدند تا خود را از ولیعهدی خلع کرد و آزاد شد، و بار دیگر نیز او را زندانی نمود و چون شنید عده ای از ترکان در صددند مؤید را برهانند فرمان داد او را به قتل برسانند، مؤید را در لحاف مسمومی پیچیدند و دو سوی آنرا بستند تا جان داد، آنگاه فقیهان وقاضیان در باری را به مشاهده جسد او فرا خواندند تا ببینند در او اثر شکنجه ای نیست و وانمود کنند که به مرگ طبیعی در گذشته است!.

در حکومت معتز بیش از هفتاد نفر از علویان و دودمان جعفر طیار و دودمان عقیل بن ابیطالب را که در حجاز قیام کرده بودند اسیر

حکومت خلفای عباسی در زمان امام عسکری علیه السلام ..... ۳۶۱

کرده به سائر آوردند و دوستان امام عسکری ع در زمان این خلیفه در رنج و فشار بودند، و برخی در نامه‌ای که به امام علیه السلام نوشتند از اوضاع شکایت کردند، امام در پاسخ مرقوم فرمودند: سه روز دیگر فرج و رهائی حاصل می‌شود و همچنان شد که امام فرمود، و سپاهیان ترك در بار عباسی که معتز را در جهت منافع خویش نمی‌دیدند بر او شوریدند و او را مجبور به خلع خود از خلافت ساختند، و سپس او را در سردابی انداخته در بآئرا مسدود نمودند تا در همانجا هلاك شد.

پس از معتز «مهدی» به خلافت رسید، این ستمگر رفتاری منافقانه داشت، در ظاهر زهد می‌فروخت و از عیاشی اجتناب می‌ورزید چنانکه زنهای خواننده را دور ساخت و منکرات دیگر را ممنوع کرد و به داد رسی مظلومان تظاهر می‌نمود، و مدتی امام عسکری علیه السلام را زندانی نمود که حتی به قتل آن گرامی تصمیم گرفته بود، ولی اجل او را مهلت نداد و خدای متعال او را هلاك ساخت، در خلافت مهدی گروهی از علویان قیام کردند و برخی از آنان به زندان افتادند و در همان زندان جان سپردند.

«احمد بن محمد» می‌گوید: وقتی مهدی به قتل موالی و غیر عرب پرداخته بود به امام عسکری علیه السلام نوشتم:

سپاس خدای را که او را از ما منصرف ساخت، به من خبر رسیده بود که او شما را تهدید کرده و گفته بود سوگند به خدا، آل محمد (ص) را از روی زمین بر می‌اندازم!!

امام در پاسخ به خط مبارك خود نوشتند: «چقد ركوتاه است

عمر او، پنج روز دیگر با ذلت و خواری کشته می‌شود».

و همانطور شد که امام فرمودند، و مهتدی نیز با شورش ترکان سپاهی به قتل رسید و «معمد» جانشین او شد.

معمد نیز چون دیگر اسلاف خود جز عیاشی و ستمگری کاری نداشت، و در لهو و لعب آنقدر افراط کرد که به تدریج برادرش «موفق» بر امور سلطنت وی مسلط شد و تمام امور را بدست گرفت بطوریکه معمد عملاً هیچکاره و فقط اسماً خلیفه بود، و پس از در گذشت «موفق» پسرش «معتضد» بر امور عمویش معمد استیلا یافت، و سر انجام در ۲۷۹ هجری معمد از بین رفت و معتضد رسماً به جای او خلیفه شد.

در حکومت معمد، امام عسکری علیه السلام بشهادت رسید، و گروهی از علویان نیز کشته شدند، و برخی از آنان را به فجیع ترین وضعی می‌کشتند، و حتی پس از کشتن، جسدشان را «مثله» می‌کردند. برخی از مورخین نوشته‌اند که در حکومت معمد، جنگ و درگیری بسیار بود تا آنجا که حدود نیم میلیون نفر کشته شده‌اند.

بهر حال، توجه جامعه به امامان معصوم، و سازش نا پذیری آن گرامیان با خلفای ستمگر همواره موجب کین توزی و شدت عمل ستمگران نسبت به سلسله نورانی امامت می‌بود، امام عسکری علیه السلام نیز همچون پدران بزرگوار و معصوم خود همواره با آزار و مراقبت حکومت رو برو بود آن گرامی یکبار در حکومت «مهتدی» به زندان (صالح بن وصیف) برده شد، و او دو نفر از شریرترین افراد

حکومت خلفای عباسی در زمان امام عسکری علیه السلام ..... ۳۶۳

خود را مأمور امام ساخت تا بر آن حضرت سخت بگیرند اما آنان تحت تأثیر عبادت‌های امام واقع شدند و بار دیگر امام را به زندان «نحریر»، بردند و آن درّخیم بر امام سخت می‌گرفت و آزار می‌رساند، زن نحریر به او گفت:

از خدا بترس، تو نمی‌دانی چه شخصی در منزل توست، و عبادت و شایستگی امام را بیان کرد و گفت از ستمی که بر او روا می‌داری بر تو می‌ترسم.

نحریر گفت: به خدا سوگند او را میان درندگان می‌افکنم. و پس از آنکه از مقامات بالا اجازه گرفت امام را به میان درندگان افکند، و تردیدی نداشت که درندگان امام را هلاک می‌کنند، اما وقتی به سراغ امام آمد او را سالم یافت در حالیکه به نماز مشغول بود و درندگان اطراف او را گرفته بودند، لذا دو باره دستور داد او را به منزل خود بردند.

از آنچه به اجمال و بطور فشرده از وضعیت حکومت خلفا و رفتارشان با امام نقل شد آشکار است که امام عسکری علیه السلام در دورانی سخت و خفقان می‌زیسته‌اند، و حکومتها همواره نسبت به امام مراقبت شدیدی داشته و بارها آن گرامی را زندانی نموده‌اند<sup>(۱)</sup>. سر انجام معتمد عباسی امام عسکری علیه السلام را بزه‌ر مسموم نمود و شیعیان را بی امام نمود.

---

(۱) همان مدرک ص ۷ الی ۱۲ با تلخیص .

۳۶۴ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

به امید ظهور فرزند عزیزش حضرت حجة بن الحسن  
العسکری علیه السلام.





معصوم چهاردهم  
حضرت بقية اله امام مهدی  
علیه السلام

## ای آخرین سفیر اعظم الهی!

ای سلیمان جهان هستی!  
ای آخرین سفیر اعظم الهی!  
ای بنیا نگذار عدل و داد آسمانی!  
ای پرچمدار تقوی و بنیا نگذار سعادت نوین بشر!  
ای منتقم ستمدیدگان و شهیدان!  
ای یادگار احمد مختار!  
ای آئینه جمال و کمال همه انبیاء و اوصیاء و اولیاء!  
ای پیاده کننده حکومت «الله» و درهم کوبنده حکومت ستمگران!  
ای مهدی! ای اسیر آل محمد! ای زندانی فاطمه!  
ای امید بیچارگان و ریشه کن ساز فقر و تهیدستی!  
ای منتظر! ای غائب!  
ای زنده کننده حق علی و دیگر معصومین!  
بیا بیا که سوختم زهجر روی ماه تو  
تمام عمر دو ختم دو چشم خود به راه تو

## اللهم انا نرغب...

السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الْأُمَّمَ،  
السَّلَامُ عَلَى الْحُجَّةِ الْمُنتَظَرِ، الْأَمَامِ الثَّانِي عَشَرَ، رُوحِي وَأَرْوَاحِ  
الْعَالَمِينَ لِتُرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِدَاءِ.

«اللَّهُمَّ اَنَا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعْزِيهَا الْإِسْلَامُ وَأَهْلُهُ  
وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ  
إِلَى سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»<sup>(۱)</sup>.

«پروردگار، مادر انتظار دولت کریمه‌ای هستیم که در پرتو آن  
اسلام و اسلامیان را عزیز گردانی، نفاق و منافقان را خوار نمایی، ما را  
در آن دولت کریمه از منادیان فرمان تو و پیشروان راه خود قرار داده،  
کرامت دنیا و آخرت را به ما عطا فرمائی»

بود آنروز بر ما عید مطلق  
که به جنبش در آید پرچم حق

\* \* \*



## فی تأسف علی غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَشْكُوْا اِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَغَيْبِهٖ  
وَلَيْنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهُرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا  
فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ وَاَعِنَا عَلٰى ذٰلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلْهُ وَبِضُرٍّ  
تَكْشِفُهُ وَتَضُرُّ تُعِزُّهُ وَسُلْطَانٍ حَقٍّ تُظْهِرُهُ وَرَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَا هَا  
وَعَافِيَةٍ مِنْكَ تُلْبِسُنَاهَا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ<sup>(۱)</sup>.

ای شمس ولایت که پس پرده نهانی  
مستورنه ای چونکه به آثار عیانی  
پوشیده زخفاش بود چشمه خورشید  
با اینکه منور زرخش گشته جهانی  
مارا بجهان بیگل روی تو صفا نیست  
زیرا که جهان جسم و تو چون روح روانی  
یعقوب منش منتظر دیدن رویت  
تاکی رسد از یوسف گمگشته نشانی  
از آتش هجران تو عمرم بسرآمد  
ترسم که نبینم رخت ای احمد ثانی

(۱) از فقرات دعای افتتاح.

فی تأسف علی غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه ..... ۳۶۹

قال رسول الله (ص) افضل اعمال امتی انتظار الفرج وقال  
صلی الله علیه وآله لعلی یا علی ان اعظم الناس یقیناً قوم یكونون فی  
الآخر الزمان لم یلحقوا النبی وحجب عنهم الحجة فامنوا بسواد فی  
بیاض .

وقال السید الساجدین (ع) من ثبت علی ولایتنا فی غیبة  
قائمنا اعطاه الله اجرالف شهید مثل شهداء بدر واحد.

وروزی حضرت رسول (ص) باصحاب خود فرمودند بعد از  
شما مردمی می آیند که یکنفر از آنها بر پنجاه نفر از شما فضیلت  
دارند با اینکه شما در جنگهای اسلامی شرکت نموده اید زیرا آنها در  
زمانی مبتلا خواهند شد و با سختی ایمان خود را حفظ می نمایند که  
اگر شما در آن زمان مبتلا شوید ایمان خود را حفظ نمی کنید.

وحضرت حجة علیه السلام صبح جمعه نیمه شعبان در سال  
دویست و پنجاه و پنج هجری در سامرا بدنیا آمد و فوراً سر بسجده  
گذاشت و در حال سجده گفت:

اشهد انّ الا اله الا الله وحده لا شریک له وانّ جدی رسول  
الله (ص) وانّ ابی امیر المؤمنین وصی رسول الله اللهم انجزلی  
وعدی واتمم لی امری واملاً الارض بی عدلاً وقسطاً وبر ذراع  
دست راستش نوشته بود:

جاء الحق وزهق الباطل انّ الباطل کان زهوقاً وچون او را  
بدست پدر بزرگوارش دادند بر پدرش سلام کرد و حضرت عسکری  
او را بروی دست چپ نشانید و دست راست بر سر و دیدگان او کشید

۳۷۰ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

وبا زبان مبارك دهان وديده گان اورا تر كرد وفرمود: اى فرزند بامر خدا سخن بگو لبهاى امام عصر از هم باز شد وگفت:

بسم الله الرحمن الرحيم ونريد ان نمى على الذين استضعفوا  
فى الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين.

بعد شهادت بوصايت هر يك از ائمه هدى صلوات الله عليهم  
اجمعين تا پدر بزرگوارش داد ودر اين اثنا مرغان زيادىديدند كه در  
اطراف سر آن بزرگوار گردش مى كنند وناگاه يكي از آنها قنடைء اورا  
از دست امام حسن عسكرى ربود وبطرف آسمان پرواز كرد حضرت  
فرمودند فرزند خود را سپردم بكسيكه ما در موسى فرزندش را باو  
سپرد حكيمه خاتون (خواهر امام هادى) پرسيد اين مرغ چه بود كه  
قنடைه را باو دادى فرمود روح القدس بود كه بامر حق مأمور بود  
قنடைء فرزند مرا در آسمانها گردش دهد وچون مادر امام زمان نرجس  
خاتون از اين قضيه باخبر گرديد كه قنடைه فرزندش را با آسمانها  
برده اند با چشم گريان حضور شوهر رسيد.

حضرت عسكرى باو فرمودند گريه مكن كه زود اورا به تو بر  
ميگردانند واز پستان غير شير نخواهد خورد<sup>(۱)</sup>.



## میلاد مسعود امام زمان (ع)

دوازدهمین پیشوای آسمانی اسلام حضرت حجة بن الحسن المهدی صلوات الله علیه وعلی آبائه، در او ان سپیده دم جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری، مطابق ۸۶۸ میلادی در شهر «سامرا» در خانه امام یازدهم علیه السلام چشم به جهان گشود.

پدر گرامی او پیشوای یازدهم حضرت امام حسن عسکری (ع) است، و مادرش بانوی بزرگوار «نرجس» که «سوسن» و «صیقل» نیز نامیده شد و دختر «یوشعا» پسر قیصر روم، و از نسل «شمعون» یکی از حواریین مسیح (ع) است. نرجس چنان با فضیلت بود که «حکیمه» خواهر امام هادی علیه السلام که خود از بزرگان بانوان خاندان امامت است او را سیده خود و سیده خانواده خود، و خود را خدمتگزار او خطاب کرد.

هنگامی که «نرجس» در روم بود خوابهای شگفت انگیزی دید، یکبار در خواب پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه وآله و عیسی مسیح (ع) را دید که او را به عقد ازدواج امام حسن عسکری (ع) در آوردند، و در خواب دیگری شگفتیهای دیگری دید و به دعوت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مسلمان شد، اما اسلام خود را از خانواده و اطرافیان خویش پنهان می داشت، تا آنگاه که میان مسلمانان

ورومیان جنگ در گرفت و قیصر خود به همراه لشکر روانه جبهه‌های جنگ شد. «نرجس» در خواب فرمان یافت که بطور ناشناس همراه کنیزان و خدمتکاران به دنبال سپاهی که به مرز می‌روند برود، و او چنین کرد و در مرز برخی از جلو داران سپاه مسلمانان آنان را اسیر ساختند، و بی آنکه بدانند او از خانواده قیصر است او را همراه سایر اسیران به بغداد بردند.

این واقعه در اواخر دوران امامت امام دهم حضرت هادی علیه السلام روی داد، و کار گزار امام هادی (ع) نامه‌ای را که امام به زبان رومی نوشته بود به فرمان آن گرامی در بغداد به «نرجس» رساند و او را از برده فروش خریداری کرد و به سامرا نزد امام هادی برد، امام آنچه نرجس در خوابهای خود دیده بود به او یاد آوری کرد، و بشارت داد که او همسر امام یازدهم و مادر فرزندی است که بر سراسر جهان مستولی می‌شود، و زمین را از عدل و داد پر می‌سازد.

آنگاه امام هادی علیه السلام «نرجس» را به خواهر خود «حکیمه» که از بانوان بزرگوار خاندان امامت بود سپرده تا آداب اسلامی و احکام را به او بیاموزد. و مدتی بعد «نرجس» بهمتری امام حسن عسکری علیه السلام در آمد.

«حکیمه» هرگاه خدمت امام عسکری علیه السلام می‌رسید دعا می‌کرد خداوند به او فرزندی عطا فرماید، می‌گوید: یکروز که مطابق عادت به دیدار امام عسکری (ع) رفته بودم همان دعا را تکرار کردم آن گرامی فرمود: فرزندی که دعای می‌کنی خدا به من عطا

۳۷۳ ..... میلاد مسعود امام زمان (ع)

فرماید امشب به دنیا می‌آید. .... تا غروب نزد او بودم، و کنیز را صدا زدم و گفتم لباس مرا بپاور تا بروم، امام فرمود: عمّه، امشب نزد ما بمان زیرا امشب مولودی که نزد خدای متعال گرامی است به دنیا می‌آید که خدا بوسیله او زمین را پس از مردن زنده می‌گرداند.

عرض کردم: سرور من از چه کسی متولد می‌شود؟ من در نرجس اثری از حمل نمی‌بینم! فرمود: از نرجس نه غیر او...

من برخاستم و نرجس را دقیقاً جستجو کردم، هیچ اثری از حاملگی در او نبود، به سوی امام باز گشتم و او را از کار خود آگاه ساختم، امام تبسم کرد و فرمود: سپیده دم بر تو آشکار می‌شود که او فرزندی دارد، زیرا او نیز همچون مادر موسی کلیم الله است که حمل او آشکار نبود، و کسی تا هنگام ولادت نمی‌دانست، زیرا فرعون در جستجوی موسی (برای آنکه چنان طفلی بوجود نیاید) شکم زنان حامله را می‌درید، و این (طفل که امشب متولد می‌شود) مانند موسی علیه السلام است (طومار حکومت فرعونان را در هم خواهد پیچید) و در جستجوی اویند.

«حکیمه» می‌گوید: من تا سپیده دم مراقب نرجس بودم و او با آرامش نزد من خوابیده بود، و هیچ حرکتی هم نمی‌کرد، تا پایان شب و به هنگام طلوع فجر هراسان از جای جست، من او را در آغوش گرفتم و نام خدا را بر او خواندم.

امام علیه السلام - از اطاق دیگر - صدا زد: سوره «اَنَا انزلنا» را بر او بخوان! و من خواندم و از نرجس حالش را جويا شدم، گفت:

آنچه مولای من به تو خبر داد آشکار شده است.

من همچنانکه امام فرمان داده بود به خواندن «اَنَا انزلنا» ادامه دادم، در این هنگام جنین از درون شکم با من همصدا شد و همچنانکه من اَنَا انزلنا می‌خواندم او نیز می‌خواند، و بر من سلام کرد. سخت هراسان شدم، امام علیه السلام صدا زد: از امر خدای متعال تعجب مکن، خدای متعال ما - ائمه - را در کوچکی به حکمت گویا می‌سازد و در بزرگی حجت در زمین قرار می‌دهد هنوز سخن امام به پایان نرسیده بود که نرجس از نزد من ناپدید شد چنانکه گویی پرده‌یی میان من و او آویخته‌اند که او را نمی‌دیدم، فریاد کشیدم و به سوی امام دویدم، امام فرمود: عمّه باز گرد، او را در جای خویش خواهی یافت. باز گشتم، و طولی نکشید که حجاب میان من و او بر طرف شد و نرجس را دیدم که چنان در نور غرق است که چشمم را از دیدنش می‌پوشاند، و پسری را که متولد شده بود دیدم که در سجده است و به زانو افتاده و انگشتان سبابه بلند کرده و می‌گوید:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ جَدِّي مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَّ أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

وآنگاه بر امامت یکایک امامان تا خودش گواهی داد، و گفت: بار خدایا میعاد مرا عملی ساز، و کارم را به سر انجام رسان، و گامم را استوار بدار، و زمین را بوسیله من از عدل و داد پر کن...»<sup>(۱)</sup>.

## یادگار خاتم پیغمبران کی خواهد آمد

یارب این فرخنده کوکب در جهان کی خواهد آمد  
موسم مسروری دلخسته گان کی خواهد آمد  
شمس افلاک امامت گوهر بحر رسالت  
کھف دین کنز خفی غوث زمان کی خواهد آمد  
قائم آل محمد افتخار آل طاهّا  
یادگار خاتم پیغمبران کی خواهد آمد  
افسر شاهان عالم تاج بخش شهریاران  
کاشف قرآن پناه شیعیان کی خواهد آمد  
نوگل بستان زهرا وارث سلطان بطحا  
آنکه عالم را نماید گلستان کی خواهد آمد  
یوسف گم گشته یعنی اشرف اولاد آدم  
داد خواه مستمندان در جهان کی خواهد آمد  
معنی شمس الضحّا آن آفتاب عالم آرا  
حجّة حق مهدی صاحب زمان کی خواهد آمد  
آنکه کاخ ظلم را ویران کند بر فرق ظالم  
طالب خون شه لب تشنگان کی خواهد آمد  
جان ما آمد بلب در انتظار مقدم او



درد مندان را طیبی مهربان کی خواهد آمد  
 آن کلام الله ناطق مظهر آیات یزدان  
 وان نگهدار زمین وآسمان کی خواهد آمد  
 انکه از بهر شهید کربلا شبهای جمعه  
 اشک غم ریزد مداوم از دیدگان کی خواهد آمد  
 از غم نا کامی شبه نبی شهزاده اکبر  
 نالد وگرید بر آن رعنا جوان کی خواهد آمد  
 هر زمان یاد از گلوی اصغرش ماهه آرد  
 از غمش با دیده اختر فشان کی خواهد آمد<sup>(۱)</sup>

## نَوَاب اربعه

در زمان غیبت صغری، چهارتن از بزرگان شیعه وکیل و سفیر  
 و نمای خاص امام زمان علیه السلام بودند که خدمت آن حضرت  
 می رسیدند و وکالتشان به خصوص مورد تأیید بود و پاسخهای امام در  
 حاشیه نامه های سؤالی، توسط آنان بدست مردم می رسید.  
 البته غیر از این چهار نفر، وکلای دیگری هم از طرف امام  
 علیه السلام در بلاد مختلف بودند که یا بوسیله همین چهار نفر امور  
 مردم را بعرض امام زمان علیه السلام می رساندند و از سوی امام در

(۱) منتخب المصائب ج ۳ ص ۱۵۷.

مورد آنان توقیعهایی صادر شده بود<sup>(۱)</sup>، و یا به گفته مرحوم آیت الله سید محسن امین، سفارت این چهار نفر، سفارت مطلق و عام بوده ولی دیگران در موارد خاصی سفارت داشتند، از قبیل «ابو الحسن محمد بن جعفر اسدی» و «احمد بن اسحاق اشعری» و «ابراهیم بن محمد همدانی» و «احمد بن حمزة بن الیسع».

نَوَاب اربعه به ترتیب عبارتند از:

۱ - جناب ابو عمر و عثمان بن سعید عَمری (به فتح عین و سکون میم).

۲ - جناب ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عَمری.

۳ - جناب ابو القاسم حسین بن روح نوبختی.

۴ - جناب ابو الحسن علی بن محمد سَمری (بفتح سین و میم).

«ابو عمر و عثمان بن سعید» مورد اعتماد مردم و جلیل القدر و وکیل حضرت هادی و حضرت عسکری بود، و به امر امام علیه السلام متصدی کفن و دفن امام عسکری گردید، وی در سَأْمرا در محله عسکر سکونت داشت و به همین مناسبت به او نیز «عسکری» گفته می شود، و برای آنکه مأموران در باری پی به کارها و خدمات او نسبت با امام علیه السلام نبرند روغن فروشی می کرد و زمانیکه تماس

---

(۱) توقیع: یعنی حاشیه نویسی، اصطلاحاً به دستورات و نامه های خلفا و پادشاهان نیز گفته می شد و در کتب علمای شیعه به نامه ها و فرمانهایی که در زمان غیبت از طرف امام غائب به شیعیان رسیده «توقیعات» می گویند.

با امام عسکری (ع) برای شیعه مشکل بود اموال توسط او برای امام ارسال می‌شد و جناب عثمان بن سعید اموال را در ظرفهای روغن می‌ریخت و نزد امام می‌برد.

محمد بن عثمان» نیز همچون پدر از بزرگان شیعه و در تقوی و عدالت و بزرگواری مورد اعتماد و احترام شیعیان بود، و قبلاً نیز حضرت عسکری علیه السلام نسبت به او و پدرش اظهار اعتماد و اطمینان فرموده بود و مرحوم شیخ طوسی می‌نویسد: شیعه بر عدالت و تقوی و امانت او اتفاق داشتند. و عثمان بن سعید پیش از وفات به فرمان امام عصر (ع) او را «ابو جعفر محمد بن عثمان» را به جانشینی خود و نیابت امام معرفی کرد.

«حسین بن روح نوبختی» جناب ابو القاسم حسین بن روح نوبختی نزد موافق و مخالف عظمت و بزرگی ویژه‌ای داشت، و به عقل و بینش و تقوی و فضیلت مشهور بود، و عموم فرقه‌های مختلف مذهبی به او توجه داشتند. در زمان نائب دوم محمد بن عثمان عُمَری و از جانب او متصدی پاره‌ای از امور بود، در میان یاران ویژه محمد بن عثمان، «جعفر بن احمد بن متیل قمی» بیش از دیگران با او خصوصی و مرتبط بود چنانکه حتی در اواخر زندگی محمد بن عثمان، غذای او در خانه جعفر بن احمد و پدرش تهیه می‌شد و میان اصحاب نائب دوم احتمال جانشینی «جعفر بن احمد بن متیل» از دیگران بیشتر بود، در آخرین ساعات زندگی و بهنگام احتضار محمد بن عثمان، جعفر بن احمد بالای سر او و حسین بن روح پایین پایش نشسته بودند،

محمد بن عثمان به جعفر بن احمد رو کرد و فرمود: مأمور شده‌ام که امور را به ابو القاسم حسین بن روح واگذار نمایم. جعفر بن احمد از جابر خاست و دست حسین بن روح را گرفت و او را بالای سر محمد بن عثمان نشاناند و خود پایین پای او نشست. و از سوی امام قائم علیه السلام در مورد حسین بن روح توقیعی صادر شده است.

«ابو الحسن سَمَری» مؤلف کتاب «منتهی المقال» در بارهٔ نائب چهارم جناب ابو الحسن علی بن محمد سَمَری می‌نویسد: «جلالت قدر او آنچنان زیاد است که نیازی به توصیف ندارد».

آن بزرگوار به فرمان امام عصر ارواحنا فداء پس از حسین بن روح عهده دار نیابت امام (ع) و رسیدگی به امور شیعیان گردید. مرحوم محدّث قمی می‌نویسد: ابو الحسن سَمَری روزی به جمعی از مشایخ که نزد او بودند فرمود: خداوند به شما در مصیبت علی بن بابویه قمی اجر عنایت فرماید، در این ساعت از دنیا رفت. آنان ساعت و روز و ماه را یاد داشت کردند، ۱۷ یا ۱۸ روز بعد خبر رسید که در همان ساعت علی بن بابویه قمی در گذشته است.

«علی بن محمد سَمَری» در سال ۳۲۹ هجری در گذشت و پیش از وفاتش گروهی از شیعیان نزد او گرد آمدند و پرسیدند پس از تو چه کسی جانشین تو خواهد بود؟ پاسخ داد: من مأمور نشده‌ام که در این مورد به کسی وصیت کنم. و نیز توقیعی را که از سوی امام غائب علیه السلام در این باره صادر شده بود به شیعیان نشان داد، آنان از روی توقیع استنساخ کردند، و مضمون آن چنین بود:

### بسم الله الرحمن الرحيم

ای علی بن محمد سَمَری خداوند در مصیبت تو پاداش برادرانت را عظیم دارد، تو تاشش روز دیگر از دنیا خواهی رفت، پس امور خویش را فراهم آور و به هیچکس وصیت مکن که پس از تو جانشین تو شود، به تحقیق «غیبت کبری» واقع شد و ظهوری نخواهد بود تا آنگاه که خدای متعال فرمان دهد، و آن پس از مدت طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین ازستم است، و بزودی افرادی نزد شیعیان من مدعی مشاهده - و ارتباط با امام غائب بعنوان نائب خاص - می شوند، آگاه باشید که هرکس پیش از «خروج سفیانی» و پیش از «صیحه» چنین ادعائی نماید (منظور ادعای رؤیت بعنوان سفارت و نیابت است)<sup>(۱)</sup> دروغگو و افترا زننده است، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»

و روز ششم جناب ابو الحسن سَمَری از دنیا رفت، و در «خیابان خلنجی» کنار «نهر آبی عتاب» دفن گردید<sup>(۲)</sup>.

---

(۱) «خروج سفیانی» و «صیحه» دو علامت از علاماتی هستند که نزدیک ظهور امام

عصر ارواحناه فداه واقع می شود.

(۲) چهارده معصوم: ص ۳۹ - الی ۵۰ با تلخیص .

## علائم ظهور

روایاتی که در مورد حوادث قبل از ظهور و علائم ظهور رسیده بسیار و متنوع است، برخی از این روایات جوّ اجتماعات و بویژه وضع جوامع اسلامی را پیش از ظهور تشریح میکنند، و برخی دیگر حوادثی را که نزدیک به ظهور واقع می‌شوند شرح می‌دهد، و برخی هم بروز اموری عجیب را بیان می‌نماید.

بررسی همه این روایت با پیچیدگیها و رمزهایی که در برخی وجود دارد بعهدۀ کتابهای مفصل است، و فقط در اینجا چند علامت را که روشنتر و به درك نزدیکترند ذکر می‌شود: - الف -

## روایاتی که جوّ قبل از ظهور را مشخص می‌سازد

۱ - شیوع ظلم و جور و فسق و گناه و بی دینی در سراسر جهان و در جوامع اسلامی: در بسیاری از روایات که پیشوایان، قیام مبارك امام زمان علیه السلام را نوید داده‌اند، به این که قیام آن گرامی در وقتی است که ظلم و جور جهان را فرا گرفته باشد و نیز تصریح فرموده‌اند و در پاره‌ای از روایات هم یاد آوری کرده‌اند که پیش از

ظهور امام قائم علیه السلام و بویژه نزدیک به ظهور او، حتی در جوامع اسلامی فسق و فجور و انواع گناهان و زشتیها رواج کامل خواهد یافت، و از آن جمله به این فجایع اشاره فرموده‌اند:

شراب خواری و خرید و فروش مسکرات آشکارا انجام می‌شود، ربا خواری رواج می‌یابد، زنا و اعمال شنیع دیگر متداول و شایع و آشکار می‌گردد، قساوت، تقلب، نفاق، رشوه خواری، ربا کاری، بدعت، غیبت و سخن چینی بسیار است، بی عفتی و بی حیایی و ظلم و ستم عمومی خواهد بود، زنان بی حجاب و بالباسهای زننده در اجتماع آشکار می‌شوند، مردان به زنان و زنان به مردان در لباس و آرایش شبیه می‌شوند، امر به معروف و نهی از منکر ترك می‌گردد، و مؤمنان خوار و بی مقدار و محزون بوده و توانائی جلو گیری از گناهان و زشتیها را نخواهند داشت و کفر و الحاد و بی دینی رواج یافته و به اسلام و قرآن عمل نمی‌شود، فرزندان نسبت به پدران و مادران آزار و بی حرمتی روا داشته و کوچکتر احترام بزرگتر را رعایت نمی‌کند و بزرگتر به کوچکتر ترحم نمی‌نماید و صلّه رحم مراعات نمی‌شود، خمس و زکات پرداخت نمی‌شود و یا به مصرف صحیح خود نمی‌رسد، بیگانگان و کافران و اهل باطل بر مسلمانان چیره می‌شوند و مسلمانان با خود با ختگی در همه امور و در لباس و گفتار و کردار از آنان تقلید و پیروی می‌کنند و حدود الهی تعطیل می‌شود و....

و بسیاری فجایع دیگر که با عبارات گوناگون در روایات

پیشوایان ما ذکر شده است<sup>(۱)</sup>.

## ب - حوادث پیش از ظهور

«خروج سفیانی» و «فرو رفتن سپاه سفیانی به زمین»:  
از علاماتی که پیشوایان معصوم ما بر آن بسیار تأکید کرده و صریح و روشن بیان فرموده‌اند خروج سفیانی است، «سفیانی» طبق پاره‌ای از روایات مردی اموی و از نسل یزید بن معاویه بن ابی سفیان و از پلید ترین مردم است، نامش «عثمان بن عنبسه» و با خاندان نبوت امامت و شیعیان دشمنی ویژه‌ای دارد، سرخ چهره و کبود چشم و آبله رو و بد منظر و ستمگر و خیانتکار است، در شام (سابق که مشتمل بر دمشق و فلسطین و اردن و حمص و قنسرين است) قیام و به سرعت پنج شهر را تصرف می‌کند، و با سپاهی بزرگ به سوی کوفه در عراق می‌آید و در شهرهای عراق و بویژه در نجف و کوفه جنایات بزرگی مرتکب می‌شود، و سپاهی دیگر به سوی مدینه در عربستان می‌فرستد. سپاه سفیانی در مدینه به قتل و غارت می‌پردازند و از آنجا به سوی مکه می‌روند، و سپاه سفیانی در بیابانی میان مدینه و مکه به فرمان خدای متعال به زمین فرو می‌روند، آنگاه امام قائم علیه السلام

---

(۱) به روضه کافی، واثبات الهدی ج ۷، و بحار الانوار ج ۵۲، و کفایة الموحدين ج ۲، و منتهی الامال وارشاد، و غیبت نعمانی و بسیاری کتب دیگر که علانم رفتن را ذکر ذکره‌اند رجوع شود.



پس از جریاناتی از مکه به مدینه، و از مدینه به سوی عراق و کوفه می‌آید، و سفیانی از عراق به شام و دمشق فرار می‌کند، و امام سباهی را به تعقیب او روانه می‌فرماید که سر انجام او را در بیت المقدس هلاک کرده و سرش را جدا می‌سازند.

## ۴ - «خروج سید حسنی»

بنابر روایات ائمه علیهم السلام، سید حسنی مردی از بزرگان شیعیان است که در ایران و از ناحیه «دیلیم و قزوین» (کوهستانهای شمالی قزوین که يك قسمت آن دیلمان نام دارد) خروج و قیام می‌کند. مردی خدا جو و بزرگوار است که ادعای امامت و مهدویت نمی‌کند، و فقط مردم را به اسلام و روش ائمه معصومین (ع) دعوت می‌نماید، و کارش بالا می‌گیرد و پیروان بسیار پیدا می‌کند، و از محل خود تا کوفه را از ظلم و جور و فسق و فجور پاک می‌سازد، و مطاع و رئیس است و مانند سلطان عادل حکومت می‌کند، و هنگامی که با سپاهیان و یارن خود در کوفه است به او خبر می‌دهند که امام قائم علیه السلام با یاران و پیروان خود به نواحی کوفه آمده است.

سید حسنی بالشکریان خود با امام علیه السلام ملاقات می‌کند، و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند که - سید حسنی امام را می‌شناسد اما برای آنکه به یاران و پیروان خود امامت و فضایل امام را ثابت کند آشنائی خود را آشکار نمی‌سازد، و از امام می‌خواهد که

دلائل امامت و مواریثی که از پیامبران نزد اوست ارائه دهد، و امام علیه السلام ارائه می‌فرماید و معجزاتی آشکار می‌فرماید، و سید حسنی با امام بیعت می‌کند و پیروان او نیز با امام بیعت می‌کنند، بجز گروهی حدود چهار هزار نفر که نمی‌پذیرند و به امام (ع) نسبت سحر و جادو گری می‌دهند، و امام علیه السلام پس از سه روز موعظه و نصیحت، چون نمی‌پذیرند، و ایمان نمی‌آورند، دستور قتل آنها را صادر می‌فرمایند و همه آنان به فرمان امام کشته می‌شوند.

## ۵ - «ندای آسمانی»:

یکی دیگر از علامات مشهور، ندای آسمانی است و آن چنان است که پس از ظهور امام غائب در مکه، بانگی بسیار مهیب و رسا از آسمان شنیده می‌شود که امام را با اسم و نسب به همگان معرفی می‌کند، و این ندا از آیات الهی است، در این ندا به مردم توصیه می‌شود که با امام بیعت کنید تا هدایت یابید و مخالفت حکم او را ننمایید که گمراه می‌شوید.

و ندای دیگری قبل از ظهور صورت می‌گیرد که برای تثبیت حقانیت حضرت علی علیه السلام و شیعیان او خواهد بود.

## ۶- «نزول عیسی مسیح (ع) واقتدای او به حضرت مهدی علیه السلام»:

در پاره ای از روایات نزول عیسی مسیح علیه السلام از آسمان واقتدای او در نماز به حضرت مهدی علیه السلام جزو اموری که همراه ظهور آن حضرت صورت می‌گیرد ذکر شده است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به دختر خویش فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند:

وَمِنَّا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّتِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ» (وبه خدائی که پروردگاری جز او نیست سوگند که مهدی این امت از ما است همانکه عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند). علائم و نشانه‌های دیگری نیز در کتابها جمع آوری شده است، اما آیا این علائم همه واقع می‌شوند یا ممکن است در آنها تغییری بوجود آید موضوعی است که در جای خود بررسی ومقرر شده وفرموده‌اند علائم بر دو قسم است: حتمی و غیر حتمی، و آنچه حتمی است واقع می‌شود.

در پاره‌ای روایات فرموده‌اند حَتَّى حَتَمَيَاتِ هم ممکن است تغییر یابد، و آنچه تغییر پذیر نیست چیزهایی است که خدای متعال وعده فرموده و خداوند خلف وعده نمی‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ

۶ - نزول عیسی مسیح و اقتدای او به حضرت مهدی علیه السلام ..... ۳۸۷  
المیعاد».

بدیهی است روایاتی که محتومات را نیز قابل تغییر می‌داند  
حالت انتظار را در جامعه شیعه قوی تر می‌سازد تا همیشه منتظر  
باشند و خود را آماده سازند زیرا ممکن است علانم واقع نشده باشد  
و در عین حال آن حضرت ظهور نماید. به امید روزی که دیده‌ها به  
جمالش روشن گردد انشاء الله<sup>(۱)</sup>.

پایان



---

(۱) چهارده معصوم از انتشارات مؤسسه در راه حق قسمت پیشوای دوازدهم ص ۸۲  
الی ۸۸.



## منابع و مأخذ (به ترتیب الفباء)

نام کتاب	مؤلف
ارشاد	شیخ مفید
احتجاج	طبرسی
امالی	شیخ صدوق
اسرار آل محمد (ص)	سلیم بن قیس هلالی
بحار الانوار	محمد باقر مجلسی
بانوی نمونه اسلام	ابراهیم امینی
تفسیر مجمع البیان	طبرسی
پژوهشی عمیق پیرامون زندگی حضرت علی (ع)	جعفر سبحانی
پاسدار اسلام ش ۸۲ سال ۶۷	نشریه دفتر تبلیغات اسلامی
حوزه علمیه قم	
جلال العیون	محمد باقر مجلسی
حماسه حسینی ج ۱	استاد شهید مرتضی مطهری
چهارده معصوم	از انتشارات مؤسسه در راه حق
دیوان کمپانی	مرحوم غروی اصفهانی معروف به «کمپانی»
دیوان صامت	صامت بروچر دی
رثاء اهل البیت	وصال شیرازی
رنجها و فریادهای فاطمه علیها السلام «ترجمه بیت الاحزان» محمدی اشتهازی	

۳۹۰ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

روضه کافی	ثقة الاسلام کلینی
ریاض المصاب	سید محمد مهدی موسوی
زندگانی حضرت فاطمه زهرا (ع)	ناصر مکارم شیرازی
زندگانی حضرت محمد (ص)	بدر الدین نصیری
ستارگان درخشان	محمد جواد نجفی
الصوم فی القرآن والاحادیث	محمد حسن پناهیان
فروع کافی ج ۷	ثقة الاسلام کلینی
فاطمه زهراء	علامه امینی (به کوشش حبیب چایچیان)
فرهنگ عمید	حسن عمید
قرآن مجید	
کافی ج ۲	ثقة الاسلام کلینی
کشف الغمّه ج ۱، ۲، ۳	محقق اربلی
معاد شناسی ج ۱، ۳، ۴	سید محمد حسین تهرانی
مقتل الحسین	عبد الرزاق المقرّم
منتهی الامال	شیخ عباس قمی
منتخب المصابّ ج ۱، ۲، ۳	محمد غلامی
منهاج الدموع	علی قرنی گلها یگانی
مفاتیح الجنان	شیخ عباس قمی
مناقب	ابن شهر آشوب
نهج البلاغه	امیر المؤمنین علی علیه السلام
الوقایع والحوادث ج ۳، ۴	محمد باقر ملبوی

## فهرست موضوعات

مقدمه .....	۵
معصوم اوّل .....	۹
مصیبت کبری و واقعه عظمی .....	۱۰
وصیتی که بدان عمل نشد .....	۱۳
در رثاء سید المرسلین حضرت محمد (ص) .....	۱۶
گریه زهرا (ع) بر بالین پدر .....	۱۷
أَنْتَ مَيِّتٌ وَأَنْهُمْ مَيِّتُونَ .....	۱۹
آخرین لحظات - بیک بشارت و رحلت .....	۲۰
چگونه راضی شدید آن بدن مطهر را دفن کنید؟ .....	۲۲
مقتدای اوّلین و آخرین .....	۲۵
معصوم دوّم .....	۲۹
فاطمه علیها السلام چه کسی است؟ .....	۳۰
بیت معمر و ولایت را أجل ویرانه کرد .....	۳۱
یا ابتاه یا رسول الله! .....	۳۶
بپاس حرمت آن آیه نور .....	۴۰



۳۹۲ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

گریه کنندگان دنیا پنج نفرند ..... ۴۲

ما زالت بعد ايها معصبة الرأس باكية العين ..... ۴۵

پاره تن رسول خدا (ص)...! ..... ۴۶

مرا در شب دفن کن! ..... ۴۸

غسل دادن علی (ع) زهرا (س) را ..... ۵۰

خشم دخت گرامی پیامبر! ..... ۵۲

کسانی که بر حضرت فاطمه نماز خواندند ..... ۵۴

امام حسن و امام حسین (ع) در آغوش زهرا! ..... ۵۷

الگوی زنان مسلمان فاطمه است ..... ۵۹

معصوم سوّم ..... ۶۱

علی (ع) کیست؟ ..... ۶۲

احوال علی (ع) در شب نوزدهم ماه رمضان ..... ۶۳

کیفیت شهادت امیر المؤمنین (ع) ..... ۶۹

بنماز بست قامت که نهد بر سرش پا را! ..... ۷۷

وصیت امیر المؤمنین به امام حسن (ع) ..... ۷۸

زخون محراب و مسجد لاله گونست ..... ۸۲

خطبه رسول الله در جمعه آخر ماه شعبان ..... ۸۳

میوه عالم خلقت در آستانه رحلت ..... ۸۶

فُزْتُ وَرَبِّ الْكُفَّةِ ..... ۸۹

شهید تنها! ..... ۹۲

معصوم چهارم ..... ۹۵

مرا زهر خورانیده اند ..... ۹۶

هرگز دلی زغم چه دل مجتبی نسوخت! ..... ۹۹

فهرست ..... ۳۹۳

حتی اصابت الجنازة سبعین سهماً ..... ۱۰۱

من بزهر شهید خواهم شد! ..... ۱۰۳

درخواست معاویه از پادشاه روم ..... ۱۰۵

موعظه امام حسن (ع) به جناده ..... ۱۰۶

جز حسن قطب زمن مرکز پرگارِ مَحَن! ..... ۱۱۱

چرا امام حسن (ع) صلح کرد ..... ۱۱۳

آه که صد پاره جگر شد حسن! ..... ۱۱۴

معصوم پنجم ..... ۱۱۷

روز نهم محرم ..... ۱۱۸

آزاد مردان پاك دل! ..... ۱۲۱

شب عاشوراء و حوادث آن! ..... ۱۲۵

شهادت علی اکبر (ع) ..... ۱۳۱

شهادت قاسم بن الحسن (ع) ..... ۱۳۸

شهادت حضرت عباس (ع) ..... ۱۴۴

شهادت علی اصغر ..... ۱۵۲

سالار شهیدان عازم کوی جانان!! ..... ۱۵۷

آخرین وداع امام حسین (ع) با اهل حرم ..... ۱۶۲

وجه الله غرقه خون شد! ..... ۱۶۶

تیر سه شعبه قلب عالم امکان را جریحه دار ساخت ..... ۱۶۹

عبدالله بن حسن مجتبی ..... ۱۷۱

دعای حضرت سید الشهداء (ع) در لحظات آخر ..... ۱۷۴

مرکب امام بخیار بانوان رهسپار شد ..... ۱۷۵

نوای سوزان بلبل خوش زبان حسینی ..... ۱۷۷

۳۹۴ ..... در سوگ عزیزان حضرت زهرا (س)

- ۱۸۰ ..... امام زمان (ع) در مصیبت جدّ خود
- ۱۸۳ ..... زمین لرزید - هوا تاریک شد -
- ۱۸۴ ..... فرشتگان گریستند!
- ۱۸۵ ..... خيام را غارت کنید
- ۱۸۶ ..... بانوان را جمع و خيام را آتش زنید
- ۱۸۹ ..... کودکان بی نوا - زنان بی پناه!
- ۱۹۱ ..... هذا حسينٌ مُرْمَلٌ بِالْدماءِ مُقَطَّعُ الأَعْضاءِ
- ۱۹۵ ..... اسب تاختن بر بدن امام حسین (ع)
- ۱۹۷ ..... سر امام حسین در خانه خولی
- ۲۰۱ ..... شب یازدهم محرم
- ۲۰۶ ..... آسمان خون بارید!
- ۲۰۷ ..... مرغ خون آلود!
- ۲۰۹ ..... امام زمان (ع) بر مصائب امام حسین گریانست!
- ۲۱۴ ..... امام زمان (ع) با قلبی سوزان خطاب بجدش
- ۲۱۹ ..... تورا به آخرین وداع با خيام حرمت!!
- ۲۲۰ ..... خطاب بجناب پیغمبر (ص)
- ۲۲۲ ..... خطاب بصدیقۀ طاهره فاطمه زهراء (ع)
- ۲۲۳ ..... خطاب بحضرت امیر المؤمنین (ع)
- ۲۲۴ ..... خطاب بجناب امام حسن (ع)
- ۲۲۵ ..... خطاب بجناب سید الساجدین (ع)
- ۲۲۸ ..... آنچه بر پیغمبران یکسر گذشت!
- ۲۳۱ ..... معصوم ششم
- ۲۳۲ ..... شهادت امام سجاد (ع)

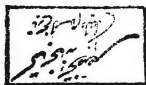
فهرست .....	۳۹۵
گریه امام زین العابدین (ع) .....	۲۳۵
دل بود بیمار آن بیمار عشق مه جبین .....	۲۳۹
معصوم هفتم .....	۲۴۱
شهادت امام باقر (ع) .....	۲۴۲
یا باقر العلم، یا باقر العلم .....	۲۴۵
امام باقر (ع) در مجلس هشان بن عبدالملك .....	۲۴۷
معصوم هشتم .....	۲۵۱
شهادت امام صادق (ع) .....	۲۵۲
آخرین وصیت امام صادق (ع) .....	۲۵۴
بگذار تا بکنج قفس زندگی کنم! .....	۲۵۵
امام صادق (ع) وزمامداران .....	۲۵۹
معصوم نهم .....	۲۶۹
موسی بن جعفر (ع) در زندان .....	۲۷۰
شهادت موسی بن جعفر (ع) .....	۲۷۲
کنج زندان بلا بی جرم و تقصیرم هنوز .....	۲۷۵
علی بن یقطین .....	۲۷۶
زهري که از رطب بدل شاه رخنه کرد .....	۲۷۹
عبادت موسی بن جعفر (ع) .....	۲۸۰
علت شهادت آن حضرت .....	۲۸۲
ای فرزند برادر فرزندان مرا یتیم نکن .....	۲۸۴
همیشه بعبادت خدا مشغول میباشد .....	۲۸۷
مسرور خادم، ببغداد می‌رود .....	۲۸۹
جنازه را از زندان بیرون آوردند! .....	۲۹۱

- ۲۹۵ ..... معصوم دهم
- ۲۹۶ ..... خروج علی بن موسی الرضا (ع) از مدینه
- ۲۹۹ ..... شهادت علی بن موسی الرضا (ع)
- ۳۰۲ ..... گر غریبانه در آن منزل غربت جان دادا
- ۳۰۴ ..... امام جواد (ع) پدر را غسل میدهد
- ۳۰۷ ..... آیا وصیت مرا حفظ کرده‌ای
- ۳۰۹ ..... آن حضرت را غسل دادند
- ۳۱۱ ..... وای بر مأمون از رسول خدا
- ۳۱۲ ..... قبله هشتم رضا چون از مدینه در بدر شد
- ۳۱۵ ..... معصوم یازدهم
- ۳۱۶ ..... دریغ آه که شد حجت نهم مسموم
- ۳۱۸ ..... امام جواد (ع) روانه بغداد میشود
- ۳۲۰ ..... ریخت بکامش زقهر شربت سوزنده زهرا
- ۳۲۲ ..... توطئه ازدواج
- ۳۳۳ ..... معصوم دوازدهم
- ۳۳۴ ..... شهادت امام هادی (ع)
- ۳۳۸ ..... جریان آمدن حضرت هادی (ع) از مدینه بسامراء
- ۳۴۳ ..... رفتار خلفا
- ۳۵۱ ..... معصوم سیزدهم
- ۳۵۲ ..... شهادت ابو محمد الحسن العسکری (ع)
- ۳۵۶ ..... شهادت امام عسکری (ع) وبه وحشت افتادن معتمد عباسی
- ۳۶۰ ..... حکومت خلفای عباسی در زمان امام عسکری (ع)

فهرست ..... ۳۹۷

معصوم چهاردهم .....	۳۶۵
ای آخرین سفیر اعظم الهی .....	۳۶۶
اللهم انا نرغب.....	۳۶۷
فی تأسف علی غیبت ولی عصر (عج) .....	۳۶۸
میلاد مسعود امام زمان (ع) .....	۳۷۱
یادگار خاتم پیغمبران کی خواهد آمد .....	۳۷۵
نَوَاب اربعه .....	۳۷۶
علائم ظهور .....	۳۸۱
۱ - روایاتی که جوّ قبل از ظهور را مشخص می‌سازد .....	۳۸۱
۲ - حوادث پیش از ظهور .....	۳۸۳
۳ - خروج سید حسنی .....	۳۸۴
۴ - ندای آسمانی .....	۳۸۵
۵ - نزول عیسی مسیح (ع) و اقتدای او به حضرت مهدی (ع) .....	۳۸۶
منابع و مأخذ .....	۳۸۹
فهرست موضوعات .....	۳۹۱













مؤسسه مطبوعاتی دارالکتب - جزایری - قم

تلفن: ۷۴۴۵۶۸ - ۷۴۱۳۴۱

تلفاکس: ۷۴۴۵۶۸